

پاره های برجای مانده
کتاب فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام
و
کتاب الولاية

محمد بن جریر بن یزید طبری
(۲۲۳ - ۳۱۰)

مقدمه

محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری آملی (۲۲۴ - ۲۸ سوال ۳۱۰) محدث، مفسر، فقیه و مورخ برجسته سنی مذهب قرن سوم و اوائل قرن چهارم هجری، شخصیت و عالمی شناخته شده است که در باره او تحقیقات و مطالعات فراوانی صورت گرفته و نیازی به تکرار آن در اینجا نیست.^۱ در مقایسه او و نوشته هایش با آنچه که از عالمان بغداد این قرن می شناسیم، بدون تردید می توان برتری وی را در بیشتر زمینه های علمی مانند فقه،^۲ حدیث، تفسیر و به ویژه تاریخ بر معاصرانش تشخیص داد. به علاوه، در

ص: ۹۳

تاریخ تفکر سنی، به لحاظ کثرت تألیفات خوب و ماندنی، تنها می توان او را در ردیف برخی از بزرگترین مؤلفان سنی مانند خطیب بغدادی، ابن جوزی، شمس الدین ذهبی و ابن حجر قرار داد. نفوذ چشمگیر نوشته های او، به ویژه دو کتاب تاریخ و تفسیر او بر آثاری که پس از او نگارش یافته، برای شناخت برجستگی او کافی است.

۱. بنگرید: تاریخ الاسلام ذهبی، ۳۱۰ - ۳۲۰ / ۲۷۹ - ۲۸۶ در باورقی آنجا دهها منبع برای شرح حال وی آمده است. نیز لسان المیزان، ج ۵، ص ۷۵۷، ش ۷۱۹۰ به همین ترتیب مآخذ شرح حال وی از مصادر مختلف فراهم آمده است. سیوطی در رساله ای که با عنوان التنبیه بمن یبعثه الله علی رأس کل مائة نگاشته طبری را از کسانی دانسته، که شایسته است فرد برگزیده در آستانه سال ۳۰۰ هجری باشد. بنگرید: خلاصة عیقات الانوار، ج ۶، ص ۹۴ (قم، ۱۴۰۴) به نقل از رساله یاد شده.

۲. طبرانی (م ۳۶۰) محدث بزرگ و صاحب سه معجم صغیر، اوسط و کبیر، وقتی از طبری نقل می کند او را با «الطبری الفقیه» یاد می کند: بنگرید: المعجم الکبیر،

ما در باره معتقدات مذهبی او در جای دیگری به تفصیل سخن گفته و شرایط مذهبی ناهنجار حاکم بر بغداد را که سبب شد تا طبری در برابر حنابله و افراطیون اهل حدیث قرار گیرد، شرح داده ایم.^۳ بدون مطالعه آن مطالب، دست کم نمی توان دلیل تمایل طبری را به نگارش اثری تحت عنوان کتاب *الولایه* را که گردآوری طرق حدیث غدیر است، دریافت. حنابله بغداد، که دشمنی با امام علی علیه السلام را از دوران اموی به ارث برده بودند، به صراحت به انکار فضائل امام می پرداختند. این انکار به حدی بود که خشم ابن قتیبه عالم محدث سنی اهل حدیثی را برانگیخت.^۴ به علاوه، نگرش حدیثی و

ص: ۹۴

اخباری عثمانی مذهب ها و اصرارشان بر برخی از احادیث مجعول اما منسوب به پیامبر(ص)، سبب شد تا آنان اجازه کوچک ترین تخطی از ظواهر احادیث مزبور را به دیگر دانشمندان دنیای اسلام ندهند. در این میان طبری که خود را یک سر و گردن بالاتر از همه آنان و حتی احمد بن حنبل می دید، این فشار را برتافت و در زمینه های مختلف، به مخالفت با اهل حدیث پرداخت.

۳. بنگرید به مقاله «اهل حدیث و کتاب صریح السنه طبری» در «مقالات تاریخی»، دفتر دوم. و نیز مقاله «نقش احمد بن حنبل در تعدیل مذهب اهل سنت» در «مقالات تاریخی» دفتر ششم.

۴. ابن قتیبه با اشاره به برخورد واکنشی اهل حدیث در برابر رافضه که مقام علی (ع) را بیش از حد بالا می برند، به کوتاهی آنها در نقل احادیث فضائل امام اشاره کرده می نویسد که آنان او را از ائمه الهدی خارج کرده از جمله ائمه فتن می دانند و عنوان خلافت را برای او ثابت نمی کنند به بهانه آن که مردم بر او اجتماع نکردند، اما در عوض یزید بن معاویه را خلیفه می دانند، چون مردم بر او اجماع کرده اند. پس از آن می نویسد:

و تحامی کثیر من المحدثین أن یحدثوا بفضائله کرم الله وجهه او یظهروا ما یجب له، و کل تلک الاحادیث لها مخارج صحاح. و جعلوا ابنه الحسین علیه السلام خارجیا شاقاً لعصا المسلمین، حلال الدم، لقول النبی صلی الله علیه و سلم: «من خرج علی امتی و هم جمیع، فاقتلوه کائنات من کان». و سووا بینه فی الفضل و بین اهل الشوری لان عمر لو تبین له فضله لقدمه علیهم و لم یجعل الامر شوری بینهم. و أهملوا من ذکره او روی حدیثا من فضائله حتی تحامی کثیر من المحدثین أن یتحدثوا بها و عنوا بجمع فضائل عمرو بن العاص و معاویه کأنهم لا یریدونهما بذلک و انما یریدونه. فان قال قائل: «اخو رسول الله صلی الله علیه و سلم علیّ و ابوسیطیه الحسن و الحسین و أصحاب الکساء علیّ و فاطمه و الحسن و الحسین» تمعرت الوجوه و تنکرت العیون و طرت حسائک الصدور. و ان ذکر ذاکر قول النبی صلی الله علیه و سلم: «من کنت مولاة فعلیّ مولاة» و «انت منی بمنزلة هارون من موسی»، و اشباه هذا، التمسوا لتلک الاحادیث المخارج لینیقصوه و بیخسو حقه بفضائلهم للرافضة و الزاما لعلیّ علیه السلام بسببهم ما لایلزمه و هذا هو الجهل بعینه. و السلامة لک أن لاتهلک بمحبته و لاتهلک ببغضته و أن لاتحتمل ضغنا علیه بجنایة غیره، فان فعلت فانت جاهل مفرط فی بغضه و ان تعرف له مکانة من رسول الله صلی الله علیه و سلم بالتریبة و الاخوة و الصهر و الصبر فی مجاهدة اعدائه و بذل مهجته فی الحروب بین یدیة مع مکانه فی العلم و الدین و البأس و الفضل من غیر أن تتجاوز به الموضع الذی وضعه به خیار السلف لما تسمعه من کثیر فضائله فهم کانوا أعلم به و بغیره و لان ما أجمعوا علیه هو العیان الذی لاشک فیة، و الاحادیث المنقولة قد یدخلها تحریف و شوب و لو کان اکرامک لرسول الله صلی الله علیه و سلم هو الذی دعاک الی محبة من نازع علیا و حاربه و لعنه اذ صحب رسول الله صلی الله علیه و سلم و خدمه و کنت قد سلکت فی ذلک سبیل المستسلم لأنت بذلک فی علیّ علیه السلام اولی لسابقته و فضله و خاصته و قرابته و الدناوة التي جعلها الله بینه و بین رسول الله صلی الله علیه و سلم عند المباہلة، حین قال تعالی «قل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءکم» فدعا حسنا و حسینا «و نساءنا و نساءکم» فدعا فاطمة علیها السلام «و أنفسنا و أنفسکم» فدعا علیا علیه السلام. و من أراد الله تبصیره بصّره و من أراد به غیرذلک حیّره. بنگرید: الاختلاف فی اللفظ، صص ۴۱ - ۴۳ (بیروت، دارالکتب العلمیة).

در این باره که چرا طبری کتاب *الولایه* را تألیف کرده، در عنوان بعدی، سخن خواهیم گفت. آنچه در اینجا باید عرض کنیم این است که، بدون تردید این اثر که اصل آن - بر حسب اطلاعات موجود - برجای نمانده، کتابی است از محمد بن جریر طبری مورخ معروف بغداد. در این باره، در کهن ترین منابع از یک نسل پس از طبری تا قرن دهم، نصوص متقنی در اختیار است که آنها را مرور خواهیم کرد. این درست است که یک یا دو طبری دیگر هم داریم که یکی از آنها شیعه و صاحب *المسترشد*^۵ و دیگری نویسنده کتاب *دلایل الامامة* است؛^۶ اما احتمال نسبت دادن کتاب طرق حدیث غدیر به آن عالم شیعه، ناشی از بی اطلاعی از نصوص متقن تاریخی و به کلی ناشی از حدس و گمانهایی غیر تاریخی است.^۷

عنوان کتاب

طبق معمول، کتاب طبری، مانند بسیاری از رساله ها و کتابهای کهن، دارای چندین نام

ص: ۹۵

مختلف شده است. دلیلش آن است که قدما در نقل از این قبیل کتابها، گاه به اقتضای موضوع کلی کتاب، نامی را که خود می خواستند و آن را مطابق با محتوای کتاب می دیدند، بر آن اطلاق می کردند.

نکته دیگر آن که، آنچنان که از این نام ها بر می آید، برخی نام مجموعه ای از مطالب متنوع است که کنار هم قرار گرفته و برخی دیگر از این نامها، نام بخشی و فصلی از همان کتاب است که احیانا به صورت مستقل نیز تدوین شده است. برای نمونه، عنوان فضائل اهل البیت یا مناقب اهل البیت - که ابن طاوس برای کتاب طبری از آن یاد و استفاده کرده - نامی کلی است که حدیث *الولایه* می توانسته بخشی از آن باشد؛ بخشی که خود به صورت کتابی مستقل نیز درآمده است.

عنوان کتاب *الولایه* - افزون بر آن که مکرر توسط استفاده کنندگان از این اثر بکار رفته - توسط ابن شهر آشوب در اثری کتابشناسانه عنوان شده است.^۸ عنوان دیگر *الرد علی الحرقوصیه* در *رجال النجاشی* آمده و تصریح شده است که کتابی است از طبری مورخ عامی مذهب در باره حدیث غدیر: «له کتاب الرد علی الحرقوصیه، ذکر طرق خبر یوم الغدیر».^۹ ابن طاوس نیز تصریح کرده است که طبری نام کتابش را *الرد علی الحرقوصیه* گذاشته است.^{۱۰} عقیده ابن طاوس بر آن است که انتخاب این نام به این سبب بوده است که احمد بن حنبل از نسل حرقوص بن زهیر، رهبر خوارج بوده و به همین دلیل از

۵. تحقیق احمد المحمودی، قم، مؤسسه الثقافة الاسلامیة لکوشانپور، ۱۴۱۵ (بنگريد به مقدمه مصحح).

۶. تحقیق قسم الدراسات الاسلامیة مؤسسه البعثة، قم، ۱۴۱۳

۷. بنگريد به: البداية و النهاية، ج ۱۱ - ۱۲، ص ۱۶۷، ذیل حوادث سال ۳۱۰؛ ذریعه، ج ۱۶، ص ۳۵؛ شرح الاخبار، ج ۱، صص ۱۳۱ - ۱۳۲ باورقی. کلبرگ با اشاره به حدس آقازبورگ در این که مقصود از کتاب مناقب اهل البیت که ابن طاوس آن را به طبری مورخ نسبت داده، کتابی از طبری شیعی است، می نویسد:

ظاهرا هیچ منبعی حدس آقازبورگ را تأیید نمی کند. کتابخانه ابن طاوس، ص ۳۹۸، ش ۳۵۶

۸. معالم العلماء (ص ۱۰۶، ش ۷۱۵)؛ و بنگريد: عمدة عیون صحاح الاخبار، این بطریق، ص ۱۵۷

۹. رجال النجاشی، ص ۳۲۲، ش ۸۷۹؛

۱۰. اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۳۰ (قم ۱۴۱۵).

سوی طبری این نام انتخاب شده است.^{۱۱} روزنتال این احتمال را مطرح کرده است که حرقوص در لغت به معنای مگس یا پشه باشد و به احتمال، طبری این تعبیر را برای ابوبکر بن ابی داود سجستانی، که کتاب الولایة را در رد بر او نوشته است، به قصد تحقیر او، استفاده کرده است.^{۱۲} شاید بتوان این احتمال را نیز افزود که این نام، اشاره به فلسفه نگارش این اثر دارد که طبری آن را در رد بر فردی ناصبی نگاشته است. از آنجا که خوارج دشمن امام علی (ص) بوده اند و حرقوص بن زهیر رهبر آنان بوده، طبری چنین نامی را برای کتاب خود انتخاب کرده تا حنابله افراطی را خارجی و ناصبی مسلک نشان

ص: ۹۶

دهد - نه آن که بحث از نسب احمد در میان بوده باشد.

عنوان رسالته فی طرق حدیث غدیر نیز، عنوانی است که با مضمون کتاب به راحتی سازگار است.^{۱۳} در این میان، کالبرگ عنوان کتاب الولایه و کتاب المناقب را در دو جا آورده است؛ در حالی که خود وی به این نکته اشاره دارد که ممکن است کتاب الولایه بخشی از کتاب فضائل یا کتاب مناقب بوده باشد.^{۱۴} آنچه در عمل رخ داده، این است که استفاده کنندگان از این کتاب، گاه نام کتاب فضائل علی علیه السلام یا مناقب را آورده، اما حدیث غدیر را نقل کرده اند؛ درست همان طور که کسانی چون ابن شهر آشوب در مناقب، نام کتاب الولایه را آورده و فضائل را از آن نقل کرده اند. پیداست که دقتی در این کار صورت نگرفته است. اکنون که بنای جمع آوری نقلهای برجای مانده این کتاب است، بهتر است احادیثی که از این کتاب در فضائل امام - بجز حدیث غدیر نقل شده - به عنوان کتاب فضائل و احادیث غدیر هم تحت عنوان کتاب الولایه گردآوری شود.

کتاب غدیر و مناقب طبری در اختیار چه کسانی بوده است؟

تا آنجا که آگاهیم، این کتاب، در اختیار چندین نفر از مؤلفان، مورخان و محدثان بزرگ اسلامی تا قرن نهم بوده است.^{۱۵} فهرست اجمالی نام این افراد عبارت است از: قاضی نعمان اسماعیلی (م ۳۶۳) که بیشترین نقل را از این کتاب دارد. نجاشی (۳۷۲ - ۴۵۰) که نام کتاب را یاد کرده و طریق خود را به آن یادآور شده است. شیخ طوسی (م ۴۶۰) همین طور. یاقوت حموی (م ۶۲۶) که گزارشی از چگونگی تألیف این اثر به دست داده است. ابن بطریق (م ۶۰۰) که به تعداد طرق نقل حدیث غدیر در این کتاب تصریح کرده است. ابن شهر آشوب (م ۵۸۸) که او نیز نام این کتاب را در شرح حال او آورده و در جای دیگر خبر شمار طرق نقل شده برای حدیث غدیر در این کتاب را ارائه کرده و در المناقب، در

۱۱. الطرائف، ص ۱۴۲

۱۲. کتابخانه ابن طاوس، ص ۲۸۸

۱۳. در باره اطلاعات بیشتر در این زمینه، بنگرید: کتابخانه ابن طاوس، ص ۲۸۶

۱۴. کتابخانه ابن طاوس، ص ۲۸۶، ش ۱۷۱؛ ص ۳۹۸، ش ۳۵۶

۱۵. شگفت آن که فواد سزگین (تاریخ التراث العربی، مجلد الاول، ج ۱، التدوین التاریخی، ص ۱۶۸) به هیچ روی متوجه متقلولات این کتاب طبری نشده و از آن در فهرست کتابهای طبری یاد نکرده است. وی تنها در باورقی همان صفحه، به نقل از بروکلیمان و با اشاره به سخن نجاشی، از رساله الرد علی الحرقوصیه یاد نموده، بدون آن که به باقی مانده های این اثر مهم در کتابهای بعدی اشاره کند.

چندین مورد از آن نقل کرده است. ابن طاووس (م ۶۶۴) نیز که هم از آن یاد و هم نقل کرده است. شمس الدین ذهبی (۷۴۸) که آن را دیده و چندین حدیث از آن نقل کرده است. ابن کثیر (م ۷۷۴) که کتاب را دیده و چندین روایت نقل کرده است و ابن حجر (م ۸۵۲) که او نیز کتاب را دیده است.

در واقع این مطلب به قدری واضح و روشن است که نیازی به اثبات آن نیست. گفتنی است که در سالهای اخیر هیچ کس به اندازه استاد علامه مرحوم سید عبدالعزیز طباطبایی که عمرش را وقف تحقیق در باره امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام کرده، به معرفی این اثر نپرداخت.^{۱۶} اکنون مروری بر آنچه که در باره این اثر گفته شده است، خواهیم داشت. مفصل ترین نقلها از این کتاب توسط قاضی نعمان - ابوحنیفه نعمان بن محمد تمیمی مغربی، نویسنده، دانشمند و قاضی اسماعیلی مذهب دولت فاطمی (م ۳۶۳) در مجلد نخست شرح الأخبار فی فضائل الائمة الاطهار او آمده که در این باره به تفصیل سخن خواهیم گفت.

ابوالعباس احمد بن علی نجاشی (م ۴۵۰) در باره طبری و کتاب غدیر می نویسد:

ابوجعفر الطبری عامی، له کتاب الرد علی الحرقوصیة، ذکر طرق خبر یوم الغدیر، أخبرنا القاضی

ابواسحاق ابراهیم بن مخلد، قال: حدّثنا أبی، قال: حدّثنا محمد بن جریر بکتابه الردّ علی الحرقوصیة.^{۱۷}

شیخ طوسی (م ۴۶۰) در باره این کتاب نوشته است:

محمد بن جریر الطبری، ابوجعفر، صاحب التاریخ، عامی المذهب. له کتاب خبر غدیر خم، تصنیفه و

شرح امره. أخبرنا احمد بن عبدون، عن ابی بکر الدوری، عن ابن کامل، عنه.^{۱۸}

یحیی بن حسن معروف به ابن بطریق (۵۲۳ - ۶۰۰) می نویسد:

و قد ذکر محمد بن جریر الطبری، صاحب التاریخ خبر یوم الغدیر و طرقه

من خمسة و سبعین طریقاً، و افرد له کتاباً سمّاه کتاب الولاية.^{۱۹}

ابن شهر آشوب (م ۵۸۸) نیز از کتاب الولاية طبری یاد کرده است:

ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید الطبری صاحب التاریخ، عامی، له کتاب غدیر خم و شرح امره، و

سمّاه کتاب الولاية.^{۲۰}

۱۶. الغدیر فی التراث الاسلامی، صص ۳۵ - ۳۷؛ اهل البیت فی المكتبة العربیة، صص ۶۶۱ - ۶۶۴

۱۷. رجال النجاشی، (تحقیق السید موسی الشبیری، قم) ص ۳۲۲، ش ۸۷۹

۱۸. کذا. و فی مورد آخر: کتاب خبر غدیر خم و شرح امره، تصنیفه. فهرسة کتب الشیعة و اصولها، تحقیق السید عبدالعزیز الطباطبائی، قم، ۱۴۲۰، ص ۴۲۴، ش

۱۹. عمدة عیون صحاح الاخبار، ص ۱۵۷ (قم، ۱۴۱۲).

خواهیم دید که وی در کتاب مناقب آل ابی طالب خود از آن روایاتی نقل کرده است. شیخ سدیدالدین محمود حمصی رازی از علمای قرن هفتم هجری نیز، در اثبات تواتر حدیث غدیر به نوشته های اصحاب حدیث استناد کرده و از جمله می نویسد: لأن اصحاب الحدیث اورده من طرق كثيرة، كمحمد بن جریر الطبری فإنه أورده من نيف و سبعین طریقاً فی کتابه.^{۲۱} احمد بن موسی بن طاوس که از علمای میانه قرن هفتم هجری است نیز در همین زمینه می نویسد: و ساقه [ای الحدیث الغدیر] ابوجعفر محمد بن جریر الطبری صاحب التفسیر و التاریخ الکبیر من خمسة و سبعین طریقاً.^{۲۲} رضی الدین علی ابن طاوس (۵۸۹ - ۶۶۴) در مواردی از کتاب مناقب اهل البیت طبری مطالبی نقل کرده،^{۲۳} و در مواردی نیز از کتاب الولایه او یاد کرده که گزارش آن را خواهیم آورد. وی در باره کتاب الولایه طبری می نویسد: و من ذلك ما رواه محمد بن جریر الطبری صاحب التاریخ الکبیر صنفه و سماه کتاب الردّ علی الحرقوصیة، روی فیہ حدیث یوم الغدیر و ما نصّ النبی علی علیّ علیه السلام بالولایة و المقام الکبیر، و روی ذلك من خمس و سبعین طریقاً.^{۲۴} همچنین در مورد دیگری می نویسد: واما الذی ذکره محمد بن جریر صاحب التاریخ فإنه فی مجلد. ۲۵ و در جای دیگری می نویسد: و قد روی الحدیث فی ذلك محمد بن جریر الطبری صاحب التاریخ من خمس و سبعین طریقاً و أفرد له کتاباً سماه حدیث الولایة.^{۲۶}

ص: ۹۹

شمس الدین ذهبی (م ۷۴۸) می نویسد: و لمّا بلغه ان ابن ابی داود تکلم فی حدیث غدیر خم، عمل کتاب الفضائل و تکلم علی تصحیح الحدیث. قلت: رأیت مجلداً من طرق الحدیث لابن جریر فاندھشتُ له لكثرة الطرق.^{۲۷} خواهیم دید که شمس الدین الذهبی (۶۷۳ - ۷۴۸) که به احتمال تنها جزء دوم این کتاب را دیده، چندین روایت از آن در کتاب «طرق حدیث من کنت مولاه» نقل کرده است. وی در موردی می نویسد: قال محمد بن جریر الطبری فی المجلد الثانی من کتاب غدیر خم له، و أظنه بمثل جمع هذا الکتاب نسب الی التشیع، فقال:....^{۲۸}

۲۰. معالم العلماء، ص ۱۰۶، ش ۷۱۵

۲۱. المنقذ من الضلال، ج ۱، ص ۳۳۴ (قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۴).

۲۲. بناء المقالة الفاطمية فی نقض الرسالة العثمانية، (مؤسسة آل البيت، قم، ۱۴۱۱)، صص ۲۹۹ - ۳۰۰

۲۳. اليقين، ص ۲۱۵

۲۴. اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۳۰ (قم ۱۴۱۵).

۲۵. همان، ج ۲، ص ۲۴۸

۲۶. الطرائف، ص ۱۴۲ و بنگرید: ص ۱۵۴ (قم، ۱۴۰۰)

۲۷. تذكرة الحفاظ، (بيروت، دارالکتب العلمية) ج ۲، ص ۷۱۳

ابن کثیر (م ۷۷۴) در ضمن شرح حال طبری در ذیل حوادث سال ۳۱۰ می نویسد:
و قد رأیت له کتابا جمع فیه أحادیث غدیر خمّ فی مجلدين ضخمین.^{۲۹}
آنچه ابن عبدالبر در الاستیعاب دارد، نیاورده، جز آن که حدیث موالاة را نقل کرده،^{۳۰} در حالی که طبری در تألیفی چندین برابر آنچه ابن عقده در جمع طرق این روایت آورده،^{۳۱} طرق حدیث غدیر را فراهم آورده است:
و قد جمعه ابن جریر الطبری فی مؤلف فیه اضعاف من ذکر و صحّحه و اعتنی بجمع طرقه ابوالعباس بن عقدة فأخرجه من حدیث سبعین صحابیا او أكثر.^{۳۲}

ص: ۱۰۰

انگیزه طبری در تألیف کتاب الولایه

در باره علت تألیف کتاب الولایه از سوی طبری، در چندین منبع، به آن اشاره شده است. خلاصه ماجرا آن است که عالمی سجستانی نام - فرزند سجستانی صاحب سنن - مطلبی در انکار حدیث غدیر گفت که سبب تألیف این اثر از سوی طبری شد. در اینجا گزارش این رویداد را در منابع کهن پی می گیریم. قدیمی ترین منبعی که دلیل تألیف این کتاب را مطرح کرده، قاضی نعمان (م ۳۶۳) است. وی می نویسد:

فمن ذلک انّ کتابه الذی ذکرناه و هو کتاب لطیف بسیط ذکر فیه فضائل علیّ علیه السلام و ذکر انّ سبب بسطه ایّاه، انما کان لأنّ سائلا سأله عن ذلک لأمر بلغه عن قائل زعم أنّ علیّا علیه السلام لم یکن شهد مع رسول الله صلّی الله علیه و اله حجّة الوداع الّتی قیل أنّه قام فیهما بولایة علی بغدیر خمّ لیدفع بذلک بزعمه عنه الحدیث لقول رسول الله صلّی الله علیه و اله: من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه. فأکثر الطّبری التعجب من جهل هذا القائل و احتجّ علی ذلک بالروایات الثابتة علی قدوم علیّ من الیمن علی رسول الله صلّی الله علیه و اله^{۳۳}

۲۸. طرق حدیث من کنت...، ص ۶۲، ش ۶۱

۲۹. البدایة و النهایة، ج ۱۱ - ۱۲، ص ۱۶۷، ذیل حوادث سال ۳۱۰

۳۰. تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۴۸۴

۳۱. در فتح الباری (ج ۷، ص ۶۱) بدون اشاره به کتاب طبری می نویسد: و أوعب من جمع مناقبه [یعنی علیا] من الاحادیث الجیاد النسائی فی کتاب الخصائص؛ و اما حدیث من کنت مولاه فعلیّ مولاه، فقد أخرجه الترمذی و النسائی و هو کثیرالطرق جدا، و قد استودعها ابن عقدة فی کتاب مفرد؛ و کثیر من أسانیدها صحاح و حسان.

۳۲. تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۹۷ (بیروت، دارالفکر). نسخه ای از کتاب ابن عقده تحت عنوان «جمع طرق حدیث الغدیر» در اختیار ابن حجر بوده است.

بنگرید: مقالات تاریخی، دفتر ششم، مقاله منابع تاریخی ابن حجر در الاصابة، ص ۳۶۳

۳۳. شرح الاخبار، ج ۱، ص ۱۳۰ - ۱۳۲

یاقوت حموی بخش عمده آگاهی های خود را در باره طبری از ابوبکر بن کامل گرفته است. ابتدا در شمارش تألیفات طبری، از جمله می نویسد:

و کتاب فضائل علی بن ابی طالب رضی الله عنه تکلم فی أوله بصحة الاخبار الواردة فی غدیر خم، ثم تلاه بالفضائل و لم يتم.^{۳۴}

پس از آن با اشاره به این که طبری، همه کسانی را که در باره او سخنی گفته بودند، بخشید مگر کسانی که او را متهم به بدعت کرده بودند، از وی ستایش کرده و به نقل از ابوبکر بن کامل می نویسد:

و كان اذا عرف من انسان بدعة أبعده و أطرهه. و كان قد قال بعض الشيوخ ببغداد بتكذيب حديث غدیر خم، و قال: انّ علی بن ابی طالب كان باليمن فی الوقت الذی كان رسول الله صلّى الله علیه و اله بغدیر خم. و قال هذا الانسان فی قصيدة مزدوجة یصف فيه بلداً بلداً و منزلاً منزلاً یلوح فیها الی

ص: ۱۰۱

معنی حدیث غدیر خم فقال:

ثم مررنا بغدیر خم***کم قائل فیہ بزور جمّ

علی علی و النبی الامیّ

و بلغ أباجعفر ذلك، فابتدأ بالكلام فی فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام و ذکر طریق حدیث خم، فكثرت الناس لاستماع ذلك و استمع [اجتمع] قوم من الروافض من بسط لسانه بما لا یصلح فی الصحابة فابتدأ بفضائل ابی بكر و عمر.^{۳۵}

در دو متن بالا، نام کسی که چنین اشکالی را مطرح کرده، نیامده است. اما شمس الدین ذهبی به نقل از ابومحمد عبدالله بن احمد بن جعفر فرغانی - که او را دوست طبری دانسته اند^{۳۶} و بیشترین آگاهی های موجود در باره طبری از اوست و ذیلی هم بر تاریخ طبری نگاشته^{۳۷} - در این باره توضیح بیشتری داده است:

و لما بلغه [الطبری] أن ابن ابی داود تکلم فی حدیث غدیر خم، عمل کتاب الفضائل و تکلم علی تصحیح الحدیث.^{۳۸}

ذهبی در جای دیگری هم ضمن برشمردن تألیفات طبری می نویسد:

و لما بلغه أن ابابکر بن ابی داود تکلم فی حدیث غدیر خم، حمل کتاب الفضائل، فبدأ بفضل الخلفاء الراشدين، و تکلم علی تصحیح حدیث غدیر خم، و احتج لتصحیحه.^{۳۹}

۳۴. معجم الادباء، ج ۱۸، ص ۸۰

۳۵. معجم الادباء، ج ۱۸، ص ۸۴ - ۸۵

۳۶. تاریخ الاسلام ذهبی، ۳۱۰ - ۳۲۰، ص ۲۸۱

۳۷. در باره او بنگرید: سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۱۳۲

۳۸. تذکره الحفاظ، ج ۲، ص ۷۱۳

۳۹. تاریخ الاسلام ذهبی، ۳۱۰ - ۳۲۰، ص ۲۸۳

اصل این عبارت از آن فرغانی بوده که شکل کامل آن را ابن عساکر نقل کرده است. وی پس از برشمردن آثار طبری به تفصیل، می نویسد:

و لما بلغه أن أبابكر بن أبي داود السجستاني [م ٣١٦] تكلم في حديث غدیر خمّ عمل كتاب الفضائل، فبدأ بفضل أبي بكر و عمر و عثمان و علی رحمة الله عليهم و تكلم علی تصحيح حديث غدیر خمّ واحتجّ لتصحیحہ و أتى من فضائل أمير المؤمنين علیّ بما انتهى اليه و لم يتم الكتاب، و كان ممّن

ص: ١٠٢

لا يأخذه في دين الله لومة لائم...^{٤٠}

در متون کلامی شیعه نیز در وقت بحث از غدیر به اشکال ابوبکر عبدالله ابن ابی داود سلیمان سجستانی اشاره شده و به برخورد طبری نیز با او اشارت رفته است. از جمله سید مرتضی در الذخیره سخن سجستانی را باطل دانسته و به برخورد طبری با او اشاره می کند.^{٤١} همو در الشافی با اشاره به این که خبر غدیر را تمامی راویان شیعه و سنی روایت کرده اند، به عنوان اشکال، از انکار سجستانی یاد کرده است. شریف مرتضی در پاسخ، جدای از آن که اظهار کرده است که نظر سجستانی، نظر شاذ و نادری است، از تبری بعدی او در مواجهه با طبری، از این نظرش هم یاد کرده است.^{٤٢} در همین منابع، آمده است که سجستانی این نسبت را تکذیب کرده و گفته است که وی نه اصل حدیث، بلکه منکر این شده است که مسجد غدیر خم آن روزگار هم وجود داشته است. ابوالصلاح حلبی نیز در تقریب المعارف پس از اشاره به تواتر حدیث غدیر می نویسد:

و لا یقدح فی هذا ما حکاه الطبریّ عن ابن ابی داود السجستاني من انکار خبر الغدیر ... علی ان المضاف الی السجستاني من ذلك موقف علی حکایة الطبری، مع ما بینهما من الملاحاة و الشنآن، و قد أكذب الطبری فی حکایتہ عنه، و صرح بأنه لم ینکر الخبر و انما أنکر أن یكون المسجد بغدیر خمّ متقدّما و صنّف کتابا معروفا یتعدّر مما قرّفه به الطبری و یتبرأ منه.^{٤٣}

تألیف کتاب الولاية و اتهام به تشیع

همان گونه که ذهبی اشاره کرده است، طبری به دلیل تألیف این اثر، متهم به تشیع گردید؛^{٤٤} زیرا اهل حدیث، حدیث غدیر را نمی پذیرفتند و اگر هم می پذیرفتند، اجازه تألیف کتابی در طرق آن را که می توانست دستاویز شیعیان شود، به کسی چون طبری که امامی شناخته شده بود، نمی دادند. از همین روست که شاهدیم بخاری که تنها و تنها روایات موجود در

٤٠. تاریخ دمشق، ج ٥٢، ص ١٩٨

٤١. الذخیره، ص ٤٤٢ (تصحیح سید احمد حسینی اشکوری). به رغم آن که در هر دو نسخه کتاب، ابن قید شده که مقصود ابوبکر فرزند ابن ابی داود سجستانی صاحب سنن است، مصحح تصور کرده که آن خطاست و نام خود سجستانی را در متن آورده است!

٤٢. الشافی فی الامامة، ج ٢، ص ٢٦٤ (تصحیح سید عبدالزهره الخطیب، تهران، مؤسسه الصادق(ع)).

٤٣. تقریب المعارف، (تحقیق فارس حسون، قم، ١٤١٧)، صص ٢٠٧ - ٢٠٨

٤٤. طرق حدیث من کنت...، ص ٦٢؛ و أظنه بمثل جمع هذا الكتاب نسب الی التشیع.

دوایر اهل حدیث را ارائه می کند، از ذکر این حدیث با داشتن آن هم طریق خودداری ورزیده است. اگر نگارش کتابی دیگر از سوی طبری را در باره حدیث الطیر که صحت آن بی تردید افضل بودن امام علی (ع) را بر همه صحابه ثابت می کند، مورد توجه قرار دهیم، زمینه اتهام تشیع به طبری روشن تر می شود. ابن کثیر در باره این کتاب نوشته است: و رأیت فیہ مجلداً فی جمع طرقه و الفاظه لابی جعفر محمد بن جریر الطبری المفسر صاحب التاریخ. در ادامه اشاره می کند که ابوبکر باقلانی کتابی در تضعیف طرق و دلالت این روایت در رد بر کتاب طبری نوشته است.^{۴۵} به هر روی روشن است که طبری در شرایطی مانند شرایط بغداد، با تسلطی که حنابله داشتند، با داشتن تألیفی در حدیث غدیر و جامع تر از آن، تألیف اثری در فضائل علی بن ابی طالب (ع) می بایست به تشیع متهم می گردید. ابن خزیمه، محدث معروف سنی اهل حدیثی مشبّهی مذهب، که در نیشابور می زیست، در باره او می نویسد: ما أعلم علی أدیم الارض أعلم من محمد بن جریر، و لقد ظلمته الحنابلة.^{۴۶} در واقع، دشمنی حنابله متعصب با او،^{۴۷} دلایل دیگری نیز داشت^{۴۸}؛ اما این نکته،

۴۵. البداية و النهاية، ج ۷، ص ۳۹۰ (داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۳)

۴۶. تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۱۶۴؛ تاریخ دمشق، ج ۵۲، ص ۱۹۶؛ الانساب، ج ۴، ص ۴۶؛ معجم الادباء، ج ۱۸، ص ۴۳؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ۳۱۰ - ۳۲۰، ص ۲۸۲

۴۷. قال: كانت الحنابلة تَمَنَع و لا تَتْرُک احداً یَسْمَع علیه. معجم الادباء، ج ۱۸، ص ۴۳

۴۸. از جمله آنها، انکار حدیث الجلوس علی العرش بود که می گفت محال است و این شعر را می خواند:

سبحان من لیس له انیس*** و لا له فی عرشه جلیس

یاقوت (معجم الادباء، ج ۱۸، ص ۵۸؛ و بنگرید: الوافی بالوفیات، ج ۲، ص ۲۸۷) در ادامه این نقل می نویسد: فلما سمع ذلك الحنابلة منه و أصحاب الحدیث، و ثبوا و رموه بمحابرهم و قیل كانت الوفا، فقام ابو جعفر بنفسه و دخل داره، فرموا داره بالحجارة حتی صار علی بابه کالتلّ العظیم، و رکب نازوک صاحب الشرطه فی عشرات الوف من الجند یمنع عنه العامة. و وقف علی بابه یوما الی اللیل و أمر برفع الحجارة عنه. و کان قد کتب علی بابه

سبحان من لیس له انیس*** و لا له فی عرشه جلیس

فأمر نازوک بمحو ذلك. و کتب مکانه بعض اصحاب الحدیث...

به دنبال این اعتراضات بود که طبری تسلیم شد و متنی مطابق میل حنابله نوشت. این متن همان صریح السنة است که ما در مقالات تاریخی دفتر دوم، گزارش آن را آورده ایم.

به جز آنچه گذشت، این جوی به اختلاف نظرهای دیگری میان طبری و ابوبکر بن ابی داود در زمینه مسائل اعتقادی کرده و از تلاش ابن ابی داود در کشاندن مسأله به حکومت و پاسخ طبری سخن گفته است. بنگرید: المنتظم، ج ۱۳، ص ۲۱۷

دلیل دیگر مخالفت حنابله با طبری، بی اعتنائی طبری به فقه احمد بن حنبل است. ابن الوردی می نویسد: و صف کتابا فیہ اختلاف الفقهاء و لم یذکر فیہ احمد بن حنبل، فقیل له فی ذلك، فقال: انما کان احمد بن حنبل محدثا. فاشد ذلك علی الحنابلة و كانوا لایحسون كثرة بیغداد، و رموه بالرفض تعصبا و تشنیعا علیه.

تاریخ ابن الوردی، ج ۱، ص ۳۵۶ (نجف، مطبعة الحیدریة، ۱۳۸۹ ق.) المختصر فی اخبار البشر، ج ۱، ص ۷۱ (قاہرہ، مکتبة المتنبی).

می توانست مهم ترین عامل عناد و کینه آنان نسبت به طبری باشد. در واقع، نسبت دادن رفض به او، جز از این زاویه ممکن نبود.

ابن مسکویه در این باره می نویسد:

و فیها [۳۱۰] تُؤْفَى محمد بن جریر الطبری، و له نحو تسعین سنة، و دفن لیلا، لأنّ العامة اجتمعت و منعت من دفنه نهاراً. و ادّعت علیه الرفض، ثم ادّعت علیه الإلحاد.^{۴۹}

یاقوت حموی (م ۶۲۶) در باره او سخنی از خطیب بغدادی نقل کرده و سپس می نویسد:

قال غیر الخطیب: و دُفِنَ لیلاً خوفاً من العامة لانه كان یُتَّهم بالتشیع.^{۵۰}

ابن جوزی (م ۵۹۷) در باره او به نقل از ثابت بن سنان می نویسد:

و ذکر ثابت بن سنان فی تاریخه: أنه انما أخفیت حاله، لان العامة اجتمعوا و منعوا من دفنه بالنهار و

ادّعوا علیه الرفض، ثم ادّعوا علیه الإلحاد.^{۵۱}

وی در ادامه با اشاره به این فتوای طبری که مسح بر پا را جایز می دانست و غسل و شستشوی آن را لازم

نمی شمرد، این را نیز سبب دیگری در نسبت رفض به طبری می داند: فلهذا نسب الی الرفض.^{۵۲}

ابن اثیر - با الهام از عبارت ابن مسکویه - می نویسد:

و فی هذه السنة [۳۱۰] تُؤْفَى محمد بن جریر الطبری، صاحب التاریخ ببغداد، و مولده سنة أربع و

عشرین و مأتین، و دفن لیلا بداره، لان العامة اجتمعت، و منعت من دفنه نهاراً، و ادّعوا علیه الرفض، ثم ادعوا

علیه الإلحاد.^{۵۳}

ص: ۱۰۵

ابن اثیر، تعبیر عامّه را که کنایه از اهل سنت است نمی پذیرد و با اظهار این که مخالفت از سوی عامه یعنی اهل سنت

نبوده، حنابله را مقصّر اصلی می داند: و انما بعض الحنابلة تعصّبوا علیه و وقعوا فیه، فتبعهم غیرهم.^{۵۴}

ابن کثیر نیز خبر از برخورد حنابله با او داده می نویسد:

و دفن فی داره، لأن بعض عوام الحنابلة و رعاہم منعوا دفنه نهاراً و نسبوه الی الرفض... و انما

تقلّدوا ذلك عن أبی بکر محمد بن داود الفقیه الظاہری، حیث تکلم فیه و یرمیہ بالعظائم و بالرفض.^{۵۵}

۴۹ . تجارب الامم، ج ۵، ص ۱۴۲ (تصحیح دکتر ابوالقاسم امامی، تهران، سروش، ۱۳۷۷)

۵۰ . معجم الادباء، ج ۱۸، ص ۴۰ (دارالفکر).

۵۱ . المنتظم، ج ۱۳، ص ۲۱۷

۵۲ . همانجا.

۵۳ . الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۷۴ ذیل حوادث سنه ۳۱۰ (بیروت، مؤسسة التاریخ العربی).

۵۴ . همانجا.

ابن کثیر در این عبارت، به عمد یا غیر عمد، میان ابوبکر عبدالله بن ابی داود سجستانی (م ۳۱۶) متهم به ناصبی گری با ابوبکر محمد بن علی بن داود فقیه ظاهری خلط کرده است.^{۵۶} کسی که طبری را متهم به تشیع می کرد، سجستانی - فرزند سجستانی صاحب سنن - بود که خود متهم به ناصبی گری بود. به همین دلیل، زمانی که به طبری خبر دادند سجستانی فضائل علی علیه السلام را روایت می کند، گفت: تکبیرة من حارس.^{۵۷}

ذهبی پس از نقل این مطلب، از دشمنی موجود میان آنان سخن گفته است. همو نقلهایی در باره ناصبی گری او دارد که البته آن را انکار می کند.^{۵۸} ابن ندیم، در شرح حال سجستانی یاد شده، اشاره می کند که کتاب تفسیری نوشت، و این بعد از آن بود که طبری کتاب تفسیرش را نوشت.^{۵۹} این هم نشانی از رقابت آنهاست.

ناصری گری سجستانی سبب شد تا ابن فرات وزیر او را از بغداد به واسط تبعید کند و تنها وقتی که قدری از فضائل امام علی (ع) را روایت کرد، علی بن عیسی او را به بغداد بازگرداند. پس از آن شیخ حنابله شد؛ ثم تَحَنَّبَلْ، فصار شیخاً فیهم و هو مقبول عند اهل الحدیث. افتضاح وضعیت او به حدی بود که پدرش در باره اش می گفت: ابینی

ص: ۱۰۶

عبدالله کذاب.^{۶۰}

ذهبی در شرح حال او در میزان الاعتدال گفته یکی دیگر از محدثان سنی را در باره طبری آورده است: أقذع أحمد بن علی السلیمانی الحافظ: فقال: کان یضع للروافض.^{۶۱} سپس به رد سخن وی پرداخته و همین اندازه تأیید می کند که: ثقة صادق فیه تشیعٌ یسیر و موالة لا تضر.^{۶۲} وی احتمال می دهد که سخن سلیمانی در باره ابن جریر شیعی بوده که کتاب الرواة عن أهل البیت داشته است. با توجه به نصوصی که در باره اتهام رفض به طبری مورخ داریم، بعید می نماید که مقصود سلیمانی، کسی جز او باشد. به علاوه که ابن جریر شیعی، در دوائر سنی شهرتی نداشته است.

ابن حجر در لسان المیزان سخن ذهبی را نقل کرده و به پیروی او، با دفاع از سلیمانی به این که امام متقنی است، سخن او را در باره ابن جریر دوم یعنی امامی مذهب می داند؛ با این حال، در باره طبری مورخ این نکته را تصریح می کند که: وَاِنَّمَا نُبَيِّنُ بِالتَّشْيِيعِ، لِأَنَّهُ صَحَّحَ حَدِيثَ غَدِيرِ خُمٍ.^{۶۳}

۵۵. البداية و النهاية، ج ۱۱ - ۱۲، ص ۱۶۷ (بیروت، مؤسسة التاريخ العربي، ۱۴۱۳).

۵۶. البته میان طبری و علی بن داود ظاهری اختلاف نظرهایی بود که منجر به نگارش اثری از محمد بن علی بن داود ظاهری بر ضد طبری شد؛ اما این جریان،

ربطی به مناقشه مورد بحث در باره غدیر ندارد. بنگرید: معجم الادباء، ج ۱۸، صص ۷۹ - ۸۰

۵۷. تاریخ الاسلام ذهبی ۳۱۰ - ۳۲۰، ص ۵۱۶

۵۸. همان، ص ۵۱۷

۵۹. الفهرست، ص ۲۸۸ (تصحیح تجدد).

۶۰. تاریخ الاسلام ذهبی، ۳۱۰ - ۳۲۰، ص ۵۱۸

۶۱. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۹۹

۶۲. همانجا.

۶۳. لسان المیزان، ج ۵، ص ۷۵۸ (بیروت، تحقیق محمد عبدالرحمن مرعشلی)

تشیع طبری! ۶۴

در اینجا پیش از وارد شدن در بحث از روایت غدیر در کتاب طبری، این پرسش مطرح است که آیا تنها همین نکته سبب اتهام تشیع به طبری شده است یا نکته و مطلب دیگری هم مطرح بوده و اصولاً این که چرا طبری، به رغم آن که در تاریخ و تفسیر خود به نقل حدیث غدیر پرداخته، یکبار در سالهای پایانی عمر، به تألیف کتابی در باره طرق حدیث غدیر و حدیث طبر که می توانسته عواقب خطرناکی برای او داشته باشد، دست می زند؟ آیا ممکن است به جز ردیه نویسی، تغییری در بینش مذهبی طبری رخ داده باشد؟ چنین احتمالی با توجه به شخصیتی که از طبری و آثار او می شناسیم، بعید می نماید؛ جز آن که این مسأله زاویه بلکه زوایای دیگری نیز دارد که بر ابهام آن می افزاید.

ص: ۱۰۷

قصه از این قرار است که ابوبکر محمد بن عباس خوارزمی (زندگی ح ۳۱۶ - ۳۸۳)^{۶۵} ادیب معروف قرن چهارم هجری که از شاعران برجسته و پرآوازه دوره آل بویه بوده و از نظر باورهای مذهبی، فردی شیعه مذهب بوده،^{۶۶} به عنوان خواهرزاده طبری معرفی شده و ضمن شعری، تشیع خود را مربوط به تشیع دایی های خود، یعنی خانواده همین ابن جریر طبری کرده است.

خواهرزادگی او نسبت به طبری مورخ در منابع کهن تصریح شده است. از جمله سمعانی (م ۵۶۲) ذیل مدخل خوارزمی می نویسد: ... و الشاعر المعروف ابوبکر محمد بن العباس الخوارزمی الادیب، و قيل له: الطبری. لانه ابن اخت محمد بن جریر بن یزید الطبری.^{۶۷} به جز او، ابن خلکان،^{۶۸} شمس الدین ذهبی،^{۶۹} صدقی،^{۷۰} ابن عماد حنبلی،^{۷۱} و یافعی^{۷۲} این نکته را یادآور شده اند.

ممکن است که این مؤلفان، این مطلب از یکدیگر اقتباس کرده باشند؛ اما نصی که مهم بوده و حتی از عبارت سمعانی کهن تر است، تصریح حاکم نیشابوری (ربیع الاول ۳۲۱ - صفر ۴۰۵) به این مطالب در کتاب مفقود شده تاریخ نیشابور

۶۴. بارها نوشته ایم که اتهام به تشیع با اتهام به رفض متفاوت است. در این باره به بحثهای مقدماتی کتاب تاریخ تشیع در ایران جلد نخست، مراجعه فرمایید.

۶۵. در باره سال تولد وی بنگرید به مقدمه دیوان ابی بکر الخوارزمی، دکتر حامد صدقی، ص ۱۰۷

۶۶. بنگرید به نامه او به شعیبان نیشابور در رسائل الخوارزمی، چاپ بیروت، ص ۱۶. استاد صدقی تمامی عباراتی که در نوشته های او بوی تشیع می دهد، در مقدمه دیوان ابی بکر الخوارزمی (تهران، میراث مکتوب، ۱۳۷۶) صص ۱۱۵ - ۱۱۷ آورده است.

۶۷. الانساب ج ۲، ص ۴۰۸

۶۸. وفيات الاعیان ج ۴، ص ۱۹۲، ۴۰۰

۶۹. سیر اعلام النبلاء ج ۱۶، ص ۵۲۶

۷۰. الوافی بالوفیات، ج ۲، ص ۲۸۴

۷۱. شذرات الذهب ج ۳، ص ۱۰۵

۷۲. مرآة الزمان ج ۲، ص ۴۱۶

است.^{۷۳} ابن فندق بیهقی در شرح تألیفات تاریخی می نویسد: ... بعد از آن محمد بن جریر الطبری که خال ابوبکر الخوارزمی الادیب بود، تاریخ کبیر تصنیف کرد و مرا در نسب عرقی به محمد بن جریر المورخ کشد چنان که حاکم ابوعبدالله الحافظ در تاریخ نیشابور آورده است.^{۷۴}

در جای دیگری هم نوشته است: و خواجه ابوالقاسم الحسین بن ابی الحسن

ص: ۱۰۸

البیهقی مردی شجاع و شهم بود و ملوک روزگار او را عزیز و گرامی داشتندی و والده او دختر ابوالفضل بن الاستاد العالم ابوبکر الخوارزمی بود و استاد عالم فاضل ابوبکر الخوارزمی خواهرزاده محمد بن جریر الطبری بود که تاریخ و تفسیر به وی باز خوانند و حاکم ابوعبدالله حافظ در تاریخ نیشابور یاد کرده است.^{۷۵}

با وجود این همه تصریح، به هیچ روی نمی توان در آن تردید کرد. تنها نکته آن است که یاقوت می نویسد: و کان یزعم أن اباجعفر الطبری خاله.^{۷۶} در این اواخر آقامحمدعلی کرمانشاهی،^{۷۷} نویسنده روضات الجنات،^{۷۸} و صاحب اعیان الشیعه^{۷۹} گویا به پیروی قاضی نورالله شوشتری^{۸۰} در پاسخ یاقوت، خوارزمی را خواهرزاده طبری شیعی دانسته اند که صد البته خلاف نقلهای صریح تاریخی است.^{۸۱} محمد حسین اعرجی در مقدمه کتاب الامثال خوارزمی،^{۸۲} اشکالی در باره تاریخ تولد خوارزمی و تناسب آن با دوره زندگی طبری مورخ کرده و خواسته است تا خواهرزادگی او را نسبت به طبری مورخ رد کند. گفتنی است که اگر محمد بن جریر طبری شیعی معاصر طبری مورخ باشد، همین اشکال در آنجا نیز وجود خواهد داشت. به علاوه که وجود ۷۳ سال اختلاف میان درگذشت طبری مورخ (م ۳۱۰) با خوارزمی، می تواند صورت نادری باشد اما در ضمن صحیح هم باشد.

۷۳. تاریخ نیشابور، (تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، ۱۳۷۵)، ص ۱۸۵. در آنجا این عبارت آمده است: محمد بن العباس، ابن أخت محمد بن جریر،

ابوبکر الادیب الخوارزمی، ص ۱۸۵، ش ۲۴۴۵

۷۴. تاریخ بیهقی، ص ۱۶

۷۵. همانجا، ص ۱۶

۷۶. معجم البلدان، ج ۱، ص ۷۷

۷۷. مقام الفضل، ج ۱، صص ۴۶۴ - ۴۶۵ (قم، تحقیق و نشر مؤسسة العلامة الوحید البهبهانی، ۱۴۲۱).

۷۸. ج ۷، صص ۲۹۳ - ۲۹۴

۷۹. ج ۹، صص ۳۷۷ - ۳۷۸

۸۰. مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۹۸

۸۱. و به همین دلیل است که مرحوم محدث ارموی در تعلیقات نقض (ج ۲، ص ۶۵۸) او را خواهرزاده طبری مورخ می داند؛ درست همان طور که استاد حامد

صدقی نیز این نسبت را مطابق با آنچه در بیشتر مصادر تاریخی آمده، می داند: بنگرید: مقدمه دیوان ابی بکر الخوارزمی، ص ۱۱۱

۸۲. بنگرید: مقدمه دیوان ابی بکر الخوارزمی، ص ۱۱۲ - ۱۱۳

افزون بر آن، خواهرزادگی خوارزمی نسبت به طبری، به معنای این نیست که مستقیم دختر خواهر او بوده، بلکه ممکن است خوارزمی نوه خواهر طبری باشد. آنچه مهم است نصوص تاریخی به ویژه نقل آن در تاریخ نیشابور است که نویسنده آن، عالم تر از آن است که طبری مورخ را نشناخته باشد. این نمی تواند اتفاقی باشد که حاکم

ص: ۱۰۹

نیشابوری چنین مطلبی را گفته باشد و از سوی دیگر، شعری از ابوبکر خوارزمی به صراحت این نکته را بیان کرده باشد.

با این حال، هم به دلیل غیر امامی و ناشیعی بودن آثار طبری مورخ و هم عدم ورود نص خاصی در باره امامی مذهب بودن ابوبکر خوارزمی^{۸۳} - درعین تشیع شدید او بسان صاحب بن عباد - کمابیش ابهام در چگونگی آن وجود دارد. پس از مرور از اصل خواهرزادگی خوارزمی، آنچه مهم است این نکته است که ابوبکر خوارزمی ضمن دو بیت شعر، خود را شیعه و رافضی خوانده و تشیع خویش را به دایی های خود نسبت داده است. یاقوت حموی (م ۶۲۶) در ذیل مدخل «آمل»^{۸۴} این باره می نویسد: و لذلک قال ابوبکر محمد بن العباس الخوارزمی، و أصله من آمل أيضا، و کان یزعم أن أباجعفر الطبری خاله:

بآمل مولدی و بنوجریر***فأخوالی، و یحکی المرء خالَهُ

فها أنا رافضی عن تراث***و غیری رافضی عن کلاله

و کذب، لم یکن ابوجعفر رحمه الله، رافضیا، و انما حسدته الحنابلة فرموه بذلک، فاغتمها الخوارزمی، و کان سبّابا رافضیا مجاهرا بذلک متبجحاً.

عبدالجلیل قزوینی^{۸۵} نیز در این باره می نویسد: و بوبکر خوارزمی معروف است که شیعی و معتقد بوده است و فضل و قدر او را فضلا انکار نکنند، این ابیات او راست که می گوید اگر چه مصنف (یعنی کسی که عبدالجلیل کتاب نقض را در رد بر او نوشته) گفته است: شیعی هرگز بوبکر نام نبوده است:

بآمل مولدی و بنوجریر***فأخوالی و یحکی المرء خاله

فمن یک رافضیا عن تراث***فإنی رافضی عن کلاله

مصرع نخست بیت دوم، با آنچه در بالا آمده متفاوت و طبعاً این عبارت صحیح تر می نماید. ابن فندق بیهقی نیز بیت اول این شعر را آورده است.^{۸۶}

۸۳. البته به جز ابیاتی که خواهد آمد.

۸۴. معجم البلدان، ج ۱، ص ۷۷؛ قاضی نورالله نیز شعر بالا را در مجالس المؤمنین (۹۸/۱) آورده است.

۸۵. نقض، ص ۲۱۸

۸۶. تاریخ بیهقی، ص ۱۰۸. با آن که سه منبع کهن این اشعار را آورده اند، ابن ابی الحدید (شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۶) سخن دیگری گفته است. وی با اشاره به کتاب المسترشد از محمد بن جریر طبری، می نویسد: او محمد بن جریر صاحب تاریخ نیست بلکه از رجال شیعه است و تصور من بر آن است که مادرش از بنوجریر از شهر آمل طبرستان است و: «بنوجریر الاملیون شیعة مستهترون بالتشیع، فنسب الی أخواله. خاندان جریر از آملی ها، در تشیع اصرار دارند و او -

از همه اینها که بگذریم، نقلهایی که طبری در کتاب *مناقب اهل البيت* (ع) خود آورده، آن هم در روزگاری که حنابله بغداد چیرگی کاملی بر اوضاع مذهبی بغداد داشته اند، می تواند شاهی به تشیع - و نه رفض - او باشد. در میان این مرویات، حتی روایتی وجود دارد که دلالت صریحی بر تشیع دوازده امامی او می کند. از آن جمله روایتی است که ابن طاوس در کتاب *الیقین*^{۸۷} آورده و در آن تصریح شده است که سلمان به نقل از رسول خدا(ص) می گوید:

انّ علی بن ابی طالب علیه السلام وصی و وارثی و قاضی دینی و عدتی و هو الفاروق بین الحقّ و الباطل، و هو یعسوب المسلمین و امام المتّقین و قائد الغرّ المحجلین و الحامل غدّاً لواء رب العالمین. هو و ولده من بعده. ثمّ من الحسین ابنی، أئمة تسعة هداة مهدیون الی یوم القيامة. أشکو الی الله جحود أمتی لأخی و تظاھرهم علیه و ظلّمهم له و أخذهم حقّه. ابن طاوس که خود به اهمیت این نص، آن هم از زبان طبری، واقف بوده می نویسد: اگر در اسلام، تنها همین یک حدیث قابل اعتماد نقل شده باشد، برای علی بن ابی طالب کافی است و برای پیامبر (ص) که تصریح به خلافت او امامان بعد از او کرده؛ آن هم از طریق طبری که ما پیش از این، دیدیم که چه اندازه او را ستایش و توثیق کرده اند.^{۸۸}

قاضی نعمان (م ۳۶۳) و کتاب الولاية

قدیمی ترین اثری که بیشترین استفاده را از کتاب *الولاية* و کتاب *مناقب اهل البيت* طبری کرده، کتاب *شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار* علیهم السلام قاضی نعمان بن محمد

یعنی محمد بن جریر شیعی - به دایمی های خود منسوب شده است. سپس می نویسد: شعری از او بر این مطلب دلالت دارد و آنگاه همین دو بیت شعر را می آورد با اندکی تغییر:

بأمل مولدی و بنو جریر***فأحوالی و یحکی المرء خاله

فمن یک رافضیا عن أیبه***فإنی رافضی عن کلاله

روشن نیست که چگونه از نظر ابن ابی الحدید محمد بن جریر رافضی که خودش از خاندان ابن جریر است، تشیّعش را به دایمی ها خود - که باز آنها را بنو جریر دانسته، منتسب می کند؟

۸۷. ص ۴۸۷ - ۴۸۸ پس از این متن آن را خواهیم آورد.

۸۸. الیقین، ص ۴۸۸

تمیمی مغربی (م ۳۶۳) اسماعیلی مذهب است. با این حال، دشواری این کتاب آن است که در عین حال که تصریح به استفاده از کتاب طبری دارد، سند بیشتر نقلها را - به استثنای چند مورد محدود - انداخته و به این ترتیب به ارزش و اعتبار احادیث نقل شده، به شدت لطمه زده است.

بهره گیری وی از اثر طبری، شامل دو کتاب مناقب اهل البیت یا فضائل امام علی و کتاب الولایه است. برای مثال پس از نقل خبر «أنت أخی و وصیی و خلیفتی من بعدی» می نویسد:

و ممن رواه و أدخله فی کتاب ذکر فیه فضائل علی علیه السلام - غیر من تقدّم ذکره - محمد بن

جریر الطبری و هو احد أهل بغداد من العامة عن قرب عهد فی العلم و الحدیث و الفقه عندهم.^{۸۹}

سپس اشاره به طرق مختلفی دارد که طبری در نقل این حدیث در کتابش آورده است.^{۹۰} در ادامه پس از نقل روایاتی چند از کتاب طبری، بخش عمده ای از احادیث این کتاب را آورده و از آن با تعبیر «و هو کتاب لطیف بسیط ذکر فیه فضائل علی علیه السلام» یاد کرده است. سپس به بخش روایت غدیر کتاب طبری پرداخته و انگیزه طبری را در تألیف آن بیان می کند که شرحش گذشت.^{۹۱}

شاید از این قسمت، چنین معلوم شود که مقصود وی از کتاب فضائل علی (ع) همان کتاب الولایه یا کتابی در فضائل امام علی است که بخشی از آن در طرق حدیث غدیر بوده است. وی در انتهای نقل احادیثی در باب وصایت امام علی (ع) از طبری، باز هم از بساطتی که طبری در نقل فضائل امام در این کتاب از خود نشان داده یاد کرده است: و ما رواه و بسطه من فضائل علی علیه السلام...^{۹۲}

در جمع باید گفت، در مقایسه میان کسانی که از این کتاب طبری مطلبی نقل کرده اند، قاضی نعمان در شرح الاخبار، بیشترین استفاده را برده است. جز آن که، همان گونه که گذشت، وی اسناد طبری را در نقل احادیث، بسان بیشتر موارد کتاب، حذف کرده است. از این رو، در نقل حدیث غدیر از کتاب طبری، روایات نقل شده در آن کتاب را

ص: ۱۱۲

مفصل نیاورده، زیرا تنها سند آنها متفاوت بوده است. با این حال تصریح دارد که طبری بابتی خاص را به روایت غدیر اختصاص داده که در رد بر ابوبکر سجستانی است. سجستانی گفته بود که در سفر حجة الوداع، علی علیه السلام همراه پیامبر (ص) نبوده و به همین دلیل، اساساً روایت غدیر نادرست است. این اظهار نظر، علت و انگیزه تألیف کتاب الولایه توسط طبری است. به نوشته قاضی نعمان: و احتجّ [الطبری] علی ذلک بالروایات الثابتة علی قدم علی - صلوات الله علیه - من الیمن علی رسول الله صلی الله علیه و اله عند وصوله الی مکه و...^{۹۳} قاضی در باره کتاب الولایه که بخشی از کتاب فضائل بوده و البته بعدها به طور مستقل نیز شناخته شده، می نویسد:

۸۹. شرح الاخبار، ج ۱، ص ۱۱۶

۹۰. همان، ص ۱۱۷

۹۱. بنگرید: شرح الاخبار، صص ۱۳۰ - ۱۳۱

۹۲. شرح الاخبار، ج ۱، ص ۱۲۸

۹۳. شرح الاخبار، ج ۱، ص ۱۳۲

ثم جاء أيضا في هذا الكتاب بباب أفرد فيه الروايات الثابتة التي جاءت من رسول الله صلى الله عليه و اله بأنه قال قبل حجة الوداع و بعده: من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله. و قوله: على أمير المؤمنين و على أخى، و على وزيرى، و على وصيى، و على خليفتى على امتى من بعدى، و على أولى الناس بالناس من بعدى. و غير ذلك مما يوجب له مقامه من بعده، و تسليم الامّة له ذلك، و أن لا يتقدّم عليه أحد منها، و لا يتأمر عليه، فى كلام طويل ذكر ذلك فيه، و احتجاج أكيد أطاله على قائل حكى قوله و لانعلم أحد قال بمثله، و ما حكاه عنه من دفع ما اجتمعت عليه الامّة عليه و نفيه أن يكون على عليه السلام مع رسول الله صلى الله عليه و اله فى حجة الوداع، و عامة اهل العلم، و أصحاب الحديث مجمعون على أنه كان معه ... فأشغل الطبرى اكثر كتابه بالاحتجاج على هذا القائل الجاحد الشاذ قوله الذى لم يثبت عند أحد من أهل العلم.^{٩٤}

شگفتى قاضى نعمان اين است که چرا طبرى با اين که خود اين احاديث را نقل می کند، از مذهب عامه پیروى کرده است: و أغفل الطبرى او تجاهل خلافه، لما أثبتته و رواه و صححه مما قدمنا ذكره. و حکايتة عنه فى على عليه السلام و ذهب فيه الى ما ذهب

ص: ١١٣

أصحابه من العامة اليه من تقديم ابى بكر و عمر و عثمان عليه.^{٩٥}

پس از نقل روايات غدیر، قاضى نعمان، روايات ديگرى در فضائل امام على (ع) از كتاب طبرى نقل کرده که نخستين آنها حديث طير است: و نحن بعد هذا نحكى مما رواه الطبرى هذا من مناقب على صلوات الله عليه و فضائله الموجبة لما خالفه هو لئؤكد بذلك ما ذكرناه عنه.^{٩٦} پس از نقل حديث طير مى نويسد: «و جاء الطبرى بهذا الحديث بروايات كثيرة و طرقت شتى». ^{٩٧} همچنين پس از نقل چند حديث و نيز حديث الراية مى نويسد: «فجاء الطبرى بهذا الخبر و ما قبله من الاخبار من طرق كثيرة». ^{٩٨} نيز پس از نقل اين خبر از امام على (ع) که خطاب به اصحابش فرمود که پس از من، شما را مجبور به لعن بر من مى کنند و در ادامه روايتى از رسول خدا(ص) نقل کرد، مى نويسد: «و هذا مما أثبتناه فى هذا الكتاب مما آثره الطبرى الذى قدمنا ذكره». ^{٩٩}

پس از قاضى نعمان، شخص ديگرى که از كتاب الولاية طبرى بهره برده، بايد به ابن عبدالبر اندلسى (٣٦٨ - ٤٦٣) اشاره کرد که در بخش زيباى مربوط به شرح حال امام على عليه السلام در كتاب الاستيعاب، سه حديث به نقل از طبرى

٩٤ . شرح الاخبار، ص ١٣٥. مقصود همين سخن است که امام على (ع) در هنگام حجة الوداع در يمن بوده است.

٩٥ . همان، ج ١، ص ١٣٦، ١٣٦.

٩٦ . همان، ص ١٣٧.

٩٧ . همان، ص ١٣٨.

٩٨ . همان، ج ١، ص ١٤٩.

٩٩ . شرح الاخبار، ص ١٦٤.

آورده است.^{۱۰۰} البته هیچ تصریحی بر این مطلب نیست که وی از کتاب الولایه یا کتاب الفضائل بهره برده باشد، اما به هر روی، طبیعی است که طبری این احادیث را در کتاب فضائل علی علیه السلام خود آورده باشد.

ابن شهر آشوب (م ۵۸۸) و کتاب الولایه

ابوجعفر رشیدالدین محمد بن علی معروف به ابن شهر آشوب (م ۵۸۸) از دیگر کسانی است که از کتاب الولایه و کتاب المناقب یاد و از آن نقل کرده است. از جمله در بحث غدیر خم، ضمن یاد از کسانی که در آثارشان حدیث غدیر را آورده اند می نویسد: «ابن جریر الطبری من نیّف و سبعین طریقاً فی کتاب الولایه».^{۱۰۱}

ص: ۱۱۴

ابن شهر آشوب در مواردی زیادی از کتاب مناقب از کتاب الولایه بهره برده، اما این که مستقیم از این کتاب بهره برده یا نه، روشن نیست؛ آنچه مهم است این که نقلهای او از این کتاب، بجز اندکی، در منابع دیگر نیامده است. وی که معمولاً در ابتدای جمله، منبع خود را می آورد، می نویسد: «حلیة ابونعیم و ولایة الطبری، قال النبی...».^{۱۰۲} یا می نویسد: «ابن مجاهد فی التاریخ و الطبری فی الولایه».^{۱۰۳} در یک مورد هم نوشته است: «الطبریان فی الولایة و المناقب»!^{۱۰۴} بدون تردید مقصود او دو کتاب الولایه و المناقب طبری است. در جای دیگری: «والتبری فی التاریخ و المناقب».^{۱۰۵} از آن روی که وی در عبارتی می نویسد طبری حدیث طبر را در کتاب الولایه آورده،^{۱۰۶} روشن می شود که او عنوان کتاب الولایه را اعم از کتاب فضائل می دانسته است. وی یک بار هم در *مثنابه القرآن* از تعبیر الطبری فی الولایه یاد کرده است.^{۱۰۷}

نکته دیگر این که ابن شهر آشوب، گاه به صراحت از کتاب الولایه و گاه از تاریخ طبری نقل می کند، اما در مواردی بدون یاد از کتاب خاصی، حدیثی را از وی نقل کرده است. طبعاً با توجه به این که محتوای برخی از این نقلها فضائل امام علی (ع) است، می توان حدس زد که موارد یاد شده نیز از کتاب الولایه است.

ابن طاوس (م ۶۶۴) و کتاب المناقب و حدیث الولایه

۱۰۰. الاستیعاب، ج ۳، صص ۱۰۹۰، ۱۱۱۸، ۱۱۲۶

۱۰۱. المناقب، ج ۴، ص ۲۵

۱۰۲. المناقب، ج ۳، ص ۴۸

۱۰۳. همانجا، ج ۳، ص ۶۷

۱۰۴. المناقب، ج ۳، ص ۷۰؛ ج ۴، ص ۷۳

۱۰۵. همانجا، ج ۳، ص ۱۲۹

۱۰۶. همانجا، ج ۲، ص ۲۸۲

۱۰۷. مثنابه القرآن، (قم، انتشارات بیدار، ۱۴۱۰) ج ۲، ص ۴۱

ابن طاوس (م ۶۶۴) از هر دو کتاب طبری یاد کرده و به نقل مواردی از کتاب مناقب او پرداخته است. وی در کتاب الیقین، می نویسد:

فیما نذکره من کتاب المناقب لاهل البیت علیهم السلام تألیف محمد بن جریر الطبری صاحب التاریخ، من تسمیة ذی الفقار لعلیّ علیه السلام بأمر المؤمنین.
سپس به این طریق نقل از آن کتاب را آغاز می کند:

ص: ۱۱۵

قال فی خطبته ما هذا لفظه: حدثنا الشیخ الموفق [المدق] محمد بن جریر الطبری ببغداد فی مسجد الرّصافة، قال: هذا ما ألفتہ من جمیع الروایات من الکوفیین و البصریین و المکیین و الشامیین و أهل الفضل کلّهم و اختلافهم فی أهل البیت علیهم السلام، فجمعتہ و ألفتہ أبواباً و مناقب ذکرته فیہ باباً باباً و فصلت بینهم و بین فضائل غیرهم. و خصّصتُ أهل هذا البیت بما خصّهم الله به من الفضل.

نکته ای که در این عبارت آمده، اشاره او به فصل بندی کتاب طبری است. وی می گوید که طبری مناقب را باب باب آورده است، اما این که این تقسیم بندی بابی بر چه اساس بوده است، چندان روشن نیست. تنها اشاره، مطالبی است که ابن طاوس در جایی دیگری آورده، می نویسد: قال محمد بن جریر الطبری المذكور فی کتاب مناقب أهل البیت علیهم السلام فی باب الهاء من حدیث نذکر اسناده و المراد منه بلفظه.^{۱۰۸} همو در کتاب طُرَف نیز در باره کتاب المناقب طبری می نویسد: و رتبه أبوابا علی حروف المعجم، فقال فی باب الیاء ما لفظه:^{۱۰۹} اما در این که مراد از باب الهاء و باب الیاء چیست، باید بیشتر اندیشید.^{۱۱۰} به روی، بازسازی کتاب به شکلی که وی آن را مرتب کرده بوده، دشوار است.

سپس ابن طاوس عبارتی از خطیب بغدادی در ستایش ابن جریر طبری آورده که عینا در شرح حال طبری در تاریخ بغداد (۲ / ۱۶۲) آمده است.^{۱۱۱} آنگاه با تأکید بر این که این نقل را آورده تا پایه استدلال خویش را استوار کرده باشد، می نویسد:

و قد ذکر فی کتاب المناقب المشار الیه من تسمیة مولانا علی بن ابی طالب علیه السلام

بأمر المؤمنین ثلاثة احادیث نذکرها فی ثلاثة ابواب ما هذا لفظه.^{۱۱۲}

سپس متن احادیث را آورده است. ابن طاوس اشاراتی نیز به کتاب الولاية دارد که در

۱۰۸. الیقین، ص ۴۷۷

۱۰۹. الطرف، (میراث اسلامی ایران، دفتر سوم)، ص ۱۸۶

۱۱۰. کلبرگ (کتابخانه ابن طاوس، ص ۳۹۸، ش ۳۵۶) نوشته است که مقصود بر حسب نام روایت است. اما روشن نیست در الیقین ص ۴۷۷ که حدیثی از سلمان نقل شده، چگونه می تواند از باب الهاء گرفته شده باشد. همین مسأله در مورد نقل کتاب طرف نیز وجود دارد.

۱۱۱. در جای دیگری هم (الیقین باختصاص مولانا علی بأمر المؤمنین، تصحیح الانصاری، قم، دارالکتاب، ۱۴۱۳، ص ۴۸۷) نقلهای دیگری در ستایش طبری از سوی علمای اهل سنت آورده است.

۱۱۲. الیقین، صص ۲۱۵ - ۲۱۶

جای دیگری به نقل از الطرائف آوردیم.

شمس الدین ذهبی (م ۷۴۸) و کتاب الولاية

گذشت که ذهبی یک مجلد از کتاب دو جلدی طبری را در طرق حدیث غدیر دیده و از کثرت طرق یاد شده در آن، حیرت زده شده است. ذهبی که - به احتمال به تقلید از طبری - رساله مستقلمی در طرق حدیث غدیر نوشته، در مواردی، روایاتی از کتاب طبری نقل کرده است. در جایی پس از نقل روایتی می نویسد: «هكذا روی الحدیث بتمامه محمد بن جریر الطبری.»^{۱۱۳} در جای دیگری آمده «حدثنا ابن جریر فی کتاب غدیر خم»^{۱۱۴} و در جای دیگری آمده است: «قال محمد بن جریر الطبری فی المجلد الثانی من کتاب غدیر خم له و أظنه به مثل جمع هذا الکتاب نسب الی التشیع.»^{۱۱۵} و در مورد دیگری «رواه محمد بن جریر فی کتاب الغدیر.»^{۱۱۶}

ابن کثیر (م ۷۷۴) و کتاب الولاية

گذشت که ابن کثیر نیز از این کتاب یاد کرده است. وی در دو مورد از کتاب البداية و النهاية از حدیث غدیر سخن گفته است. نخست در حوادث سال دهم هجرت از آن یاد کرده و برخی از طرق آن را آورده است.^{۱۱۷} دوم در پایان زندگی امیرمؤمنان (ع) در ضمن فضائل آن حضرت، برخی از طرق حدیث غدیر را آورده، اما یادی از کتاب طبری نکرده است.^{۱۱۸} در مورد نخست، پس از اشاره به این که رسول خدا(ص) در بازگشت از حج در غدیر خم، فضیلتی از فضائل امام علی (ع) را آشکار ساخت، می نویسد:

و لهذا لما تفرغ علیه السلام من بیان المناسک و رجع الی المدينة بین ذلک فی أثناء الطريق، فخطب خطبة عظيمة فی اليوم ۱۸ من ذی حجة عامئذ و کان

يوم الأحد بغدير خمّ تحت شجرة هناك. فبین فیها أشياء. و ذکر من فضل علیّ و أماتته و عدله و قربه الیه ما أراح به ما کان فی نفوس کثیر من الناس منه! و نحن نورد عیون الاحادیث الواردة فی ذلک و نبین ما فیها

۱۱۳. طرق حدیث من کنت مولاه...، ص ۲۹

۱۱۴. همان، ص ۴۱

۱۱۵. همان، ص ۶۲

۱۱۶. همان، ص ۹۱

۱۱۷. البداية و النهاية، ج ۵، صص ۲۲۷ - ۲۳۳ (بیروت داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۲)

۱۱۸. همان، ج ۷، صص ۳۸۳ - ۳۸۷

من صحیح و ضعیف بحول الله وقوته و عونہ. و قد اعتنی بأمر هذا الحديث أبو جعفر محمد بن جریر الطبری صاحب التفسیر و التاريخ، فجمع فيه مجلدين آورد فيهما طرقة و الفاظه و ساق الغث و السمين و الصحيح و السقيم، على ما جرت به عادة كثير من المحدثين يوردون ما وقع لهم في ذلك الباب من غير تمييز صحيحه و ضعيفه.^{۱۱۹}

سپس اشاره می کند که بنا دارد برخی از طرق آن را نقل کند و چنین می کند. از طرقی که نقل کرده، بخشی از کتاب طبری است. از آنچه در کتاب البدایة، آمده چنین بر می آید که این کثیر رساله او را در طرق حدیث غدیر در اختیار داشته است.

بیاضی (م ۸۷۷) و کتاب الولایه

زین الدین علی بن یونس عاملی در مقدمه کتاب الصراط المستقیم خود، فهرستی از منابعش را به دست داده و از جمله نام کتاب الولایة طبری را آورده است.^{۱۲۰} در جای دیگری نیز، ضمن برشمردن آثار سنیان در باره اهل بیت (ع) از کتاب طبری آغاز کرده می نویسد: «فصنّف ابن جریر کتاب الغدیر و ابن شاهین کتاب المناقب...»^{۱۲۱} بر همین قیاس نقلهای از این کتاب را در کتابش آورده که به ظن قوی، آنها را از ابن شهر آشوب، ابن طاوس یا منابع دیگر گرفته است. از میان این نقلها، یک نقل مفصل از زید بن ارقم به نقل از کتاب الولایة طبری دارد که علامه امینی نیز ظاهراً آن را از بیاضی نقل کرد،^{۱۲۲} و البته به این عبارت، در جای دیگری دیده نشد.

گفتنی است که وی گاه به صراحت از کتاب الولایه طبری یاد کرده، گاه از طبری مطلبی آورده و نامش را در کنار دیگر راویان اهل سنت نهاده که باید طبری مورخ باشد.

ص: ۱۱۸

در برابر از تاریخ الطبری در چندین مورد یاد کرده،^{۱۲۳} همچنان که از طبری شیعه و کتابش المسترشد^{۱۲۴} نیز مطالبی آورده است. در مواردی که تنها به ارائه نام طبری اکتفا کرده، روشن نیست که مقصودش کدام طبری است.^{۱۲۵} در یک مورد نیز از کتاب المناقب طبری یاد کرده که مطلب نقل شده، در باره ابوبکر است.^{۱۲۶}

۱۱۹. همان، ج ۵، ص ۲۲۷

۱۲۰. الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۹

۱۲۱. همانجا، ج ۱، ص ۱۵۳

۱۲۲. الغدیر، ج ۱، ص ۲۱۴؛ بنگرید: الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۳۰۱

۱۲۳. الصراط، ج ۳، ص ۷۹، ۸۱، ۱۶۲

۱۲۴. همانجا، ج ۱، ص ۴، ج ۳، ص ۲۵۵

۱۲۵. همانجا، ج ۱، ص ۲۴۶. در ج ۱، ص ۲۶۱ نام وی را در ردیف نویسندگان شیعه مانند ابن بطریق و ابن بابویه آورده که احتمال آن که مقصودش طبری شیعه باشد را تقویت می کند.

۱۲۶. الصراط، ج ۱، ص ۲۳۳: و أسند ابن جریر الطبری فی کتاب المناقب الی النبی...

یکی دیگر از کسانی که به تفصیل روایاتی در فضائل امام علی علیه السلام از طبری نقل کرده، عالم محدث برجسته اهل سنت علاء الدین علی مشهور به متقی هندی (م ۹۷۵) است. وی در بخش فضائل امام علی (ع) از کتاب *کنز العمال*^{۱۲۷} شمار زیادی روایت نقل کرده و در انتهای آنها نام ابن جریر را نهاده است. متقی هندی در مقدمه کتاب می گوید: اگر به طور مطلق نام ابن جریر را آورده باشد، مقصودش کتاب *تهذیب الآثار اوست*، و در صورتی که از کتاب تفسیر یا تاریخ باشد، به این نکته تصریح کرده است. از آنجا که روایات انتخاب شده از وی در باب فضائل اهل البیت، به طور یقین در کتاب مناقب اهل البیت (ع) او نیز بوده - و بخشی از آنها طرق حدیث غدیر است - می توان این احادیث را نیز به عنوان بخشی از کتاب فضائل یا کتاب الولاية طبری دانست. گفتنی است که تنها برخی از بخشهای تهذیب الآثار برجای مانده و بیشتر این روایات در بخش موجود چاپ شده نیست.

در دوره اخیر علامه امینی (۱۳۲۰ - ۱۳۹۰ قمری) در *الغدیر* به این کتاب عنایت داشته و به نقل از *کنز العمال* و *البدایة و النهایة*، حدیث غدیر را به روایت طبری در *الغدیر* آورده است.^{۱۲۸} استاد مرحوم سیدعبدالعزیز طباطبائی (م ۱۴۱۶) نیز کتاب الولاية را در میان آثاری که اهل سنت در باره اهل بیت (ع) نگاشته اند، آورده اند.^{۱۲۹}

* . * . *

ص: ۱۱۹

۱۲۷. بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۹

۱۲۸. در باره کتاب الولاية بنگرید: الغدیر، ج ۱، ص ۱۵۲

۱۲۹. الغدیر فی التراث الاسلامی، (بیروت، دارالمؤرخ العربی، ۱۴۱۴)، صص ۳۵ - ۳۷؛ اهل البیت فی المکتبة العربیة، (قم، مؤسسة آل البیت، ۱۴۱۷) صص ۶۶۱ -

شذرات من كتاب
فضائل عليّ بن أبي طالب عليه السلام

ما روى القاضى نعمان من كتاب فضائل علي عليه السلام
لمحمد بن جرير الطبرى

[١] [قال قاضى نعمان: نصّ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيٌّ بِالْوَصِيَّةِ وَالْخِلاَفَةِ وَإِمْرَةَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ قَدْ ذَكَرْتُ فِي الْبَابِ الَّذِي قَبْلَ هَذَا الْبَابِ، قَوْلَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْتَ أَخِي وَوَصِيِّيٌّ. وَفِي مَا قَبْلَهُ مِنْ قَوْلِهِ لَهُ يَوْمَ جَمْعِ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ يَعْرُضُ عَلَيْهِمْ أَيُّهُمْ يُوَازِرُهُ عَلِيٌّ أَمْرُهُ عَلِيٌّ أَنْ يَجْعَلَهُ أَخَاهُ وَوَصِيِّيَّهُ وَوَلِيِّيَّهُ وَخَلِيفَتَهُ مِنْ بَعْدِهِ. وَ إِنْتَهُمْ أَحْجَمُوا^{١٣٠} عَنْ ذَلِكَ. وَ سَارَعَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ النَّبِيَّ. فَقَالَ لَهُمْ: هَذَا أَخِي وَوَصِيِّيٌّ وَخَلِيفَتِي وَوَلِيِّيُّ فَيَكُمُ، فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا. فَهُوَ كَمَا ذَكَرَ خَيْرَ مَشْهُورٍ. وَ رَوَاهُ أَكْثَرُ أَصْحَابِ الْحَدِيثِ، وَ مِنْ رَوَاهُ وَ أَدْخَلَهُ فِي كِتَابِ ذِكْرِ فِيهِ فَضَائِلَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَيْرَ مَنْ تَقَدَّمَ ذِكْرَهُ، مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرِ الطَّبْرِيِّ وَ هُوَ أَحَدُ أَهْلِ بَغْدَادِ مِنَ الْعَامَّةِ عَنْ قَرْبِ عَهْدٍ فِي الْعِلْمِ وَ الْحَدِيثِ وَ الْفِقْهِ عِنْدَهُمْ. أَوْرَدَهُ فِيهِ. أَنَّهُ قَالَ:]

حدثنا محمد بن حميد، قال: حدثنا سلمة بن الفضل، قال: حدثنا محمد بن اسحاق، عن عبد الغفار بن القاسم، عن المنهال بن عمر، عن عبد الحارث بن نوفل، عن العباد بن الحارث بن عبد المطلب، عن ابن عباس، عن عليّ عليه السلام [و ذكر الحديث و حكاه من طرق شتى غير هذا.] [شرح الاخبار، ١/١١٧]

[٢] و عن الطبرى بإسناده له من عباد، عن عليّ عليه السلام إنه قال: قال رسول الله

ص: ١٢١

صلى الله عليه و اله: من يُؤدّي دَينِي و يقضى عِدَاتِي و يكون معي في الجَنَّةِ؟ فقلت: أنا يا رسول الله. (١/١١٧)

[٣] و بإسناده له آخر،^{١٣١} عن أبي الطفيل، قال: قال عليّ عليه السلام لعثمان و طلحة و الزبير و سعد و عبدالرحمان و عبدالله بن عمر: أناشدكم الله! هل تعلمون أن لرسول الله صلى الله عليه و اله وصيّا غيري؟ قالوا: اللهم لا. (١/١١٧)

١٣٠. اى: امتنعوا.

١٣١. هذا التعبير و التعابير الذى ذكره المؤلف بعد هذا نظير «بآخر يرفعه الى...» يصرّح أن المؤلف أخذ كل هذه الروايات من كتاب الطبرى كما يشير الى ذلك فى انتهاء الفصل فى الصفحة ١٢٤ حتى ١٢٨ حيث يقول: فهذه الأخبار ثابتة، وكلّها و ما تقدّم قبلها و ما نذكره فى هذا الكتاب بعدها، مما قد رواه الثقات عند العامة من أصحاب الحديث و الفقهاء منهم عندهم و أهل الفضل فيهم، بعد أن اختصرت - كما شرطت فى أول الكتاب - أكثر مما جاء فى ذلك. و اقتصر على حديث واحد من كل فن، و حذف التكرار الذى يدخله أصحاب الحديث و غيرهم باختلاف الأسانيد و غير ذلك فيما يريدون به التأكيد ... قد شرطت فى أول هذا الكتاب و ذكرت فى آخر الباب الذى قبل هذا الباب اختصارا ذكر الاحتجاج على المتقصرين بعلى امير المؤمنين عليه السلام كما أبانه الله عزّوجل به على لسان نبيه محمد رسوله صلى الله عليه و اله من الفضل و الكرامة و استحقاق الوصيّة من رسول الله صلى الله عليه و اله و الامامة من بعده و أن ذلك ان ذكرته طال ذكره و قطع الكتاب عما عليه بسطته. ثم لم أجد بدا من ذكر هذا الفصل فيه لما قيل انه لا بدّ أن ينفث، و ذكرى فيه محمد بن جرير الطبرى و ما رواه و ما بسطه من

[٤] و بإسناد له آخر عن سلمان الفارسي، قال: قلت لرسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يا رسول الله! أنه لم يكن نبيّ الا و له وصي، فمن وصيِّك؟ قال: وصيّي و خليلي و خليفتي في أهلي و خير من أترك بعدى و مؤدّي ديني و منجز عدااتي عليّ بن أبي طالب. (١١٧/١) ١٣٢

[٥] و بإسناد له آخر يرفعه الى عليّ بن ابي طالب عليه السلام، انه قال: أوصاني رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و اله عند وفاته و أنا مسنده الى صدرى، فقال لى: يا عليّ! اوصيك بالعرب خيراً - يقولها ثلاث مرّات - ثم سألت نفسه فى يديّ. ١٣٣ (١١٧/١)

[٦] و بآخر عن محمد القاسم الهمداني، قال: شهدت مع عليّ عليه السلام على قتال الحرورية، فنزل بقرب دير دون النهر بأرض فلاة، فلم يجد الناس الماء، فأتوه و ذكروا له ذلك، فقام و دعى ببغل فركبه، ثم أتى موضعا بقرب الدير، فأدار البغل حوله سبع مرّات

ص: ١٢٢

و هو ينظر اليه، ثم قال: احفروا هاهنا. فحفروا، فخرجت عين من ماء فشر الناس و سقوا و استقوا، فنزل الديراني، فقال للناس: من أنتم؟ فقالوا نحن من ترى و أخبروه بخبرهم. فقال: ان لى فى هذا الدير كذا و كذا من السنين و لحقت به من له أكثر من ذلك و ما علمنا أن هاهنا ماء كنا نخبر بأن هاهنا عينا لا يخرجها الا نبيّ او وصيّ نبيّ. قالوا: فهذا وصيّ نبينا هو الذى أخرجها. ١٣٤ (١١٧/١ - ١١٨)

[٧] و بآخر رفعه الى ابي ايوب الانصارى، قال: مرض رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و اله، فأتته فاطمة عليها السلام تعودده. فلما رأته ما به من المرض، بكت، فقال لها: يا فاطمة! ان الله عزوجلّ لكرامته إياك، زوجك أقدمهم سلماً و أكثرهم علماً و أعظمهم حلماً. و ان الله تبارك و تعالى اطلع على الأرض إطلاعة، فاخترنى منها، فبعثنى نبيا، ثم اطلع اليها الثانية فاختر منها بعلك فجعله لى وصيّا، و إنّنا أهل بيت قد اعطينا سبعا لم يعطها أحد قبلنا: نبينا افضل الانبياء و هو أبوك، و وصينا أفضل الاوصياء و هو بعلك، و شهيدنا أفضل الشهداء و هم عمّ أبيك حمزة، و منا من جعل الله له جناحين يطير بهما فى الجنة مع الملائكة حيث يشاء و هو ابن عمّ أبيك جعفر، و منّا سبطا هذه الامّة و هما ابناك الحسن والحسين، و منّا الذى نفسى بيده مهدىّ هذه الامّة و هو من ولد ولدك هذا - و ضرب بيده على الحسين عليه السلام. ١ / ١١٨ - ١١٩

[٨] و بآخر رفعه الى ابن عباس ان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و اله نظر الى عليّ عليه السلام و أشار بيده اليه و قال لمن حضره من الناس: هذا الوصيُّ على الاموات من أهل بيتي و الخليفة على الأحياء من أمّتى. ١ / ١١٩

[٩] و بآخر رفعه الى أنس بن مالك. قال: كنت خادم النبيّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و اله، فدعاني بوضوء، فأتيته به فتوضأ، ثم صَلَّى ركعتين، ثم دعاني، فقال: يا أنس يدخل عليك الان أمير المؤمنين و سيّد المسلمين و خير الوصيين و أولى الناس بالناس

فضائل على عليه السلام لما أردته من الاخبار بذلك عن اقرار العوام و روايتهم ما قد بسطته فى هذا الكتاب من ذلك و لان لا يرى من سمعه انه شاذ او مما انفردت به الشيعة دون العامة.

١٣٢. كتاب الفضائل، لاحمد بن حنبل، مناقب امير المؤمنين، رقم ١٧٤

١٣٣. يقول القاضى نعمان تعليقا على الرواية: و أيضاؤه إياه بالعرب قاطبة مما يبين استخلافه إياه على الامّة لان ذلك لا يوصى به الا من يملك أمرها من بعده.

١٣٤. ذخائر العقبى لمحج الطبرى، ص ٤٤؛ مرقاة المفاتيح لعلى بن سلطان، ٥/٦٠٢

أجمعين. قال أنس: فقلت في نفسي: اللهم اجعله من الانصار، ففرضت الباب، ففتحتة، فاذا على بن أبي طالب عليه السلام. فقام النبي صلى الله عليه و اله، فجعل يمسح من وجهه، و يمسحه بوجه على عليه السلام و يمسح من وجه على عليه السلام فيمسح وجهه، فدمعت عينا على عليه السلام، فقال: يا نبي الله! هل نزل في شيء مما رأيتك فعلت بي مثل هذا قط! فقال له رسول الله صلى الله عليه و اله: و مالي لأفعل بك و أنت تسمع صوتي و تبرء مني

ص: ١٢٣

و تبين للناس ما اختلفوا فيه من بعدى. و هذا من قول الله عزوجل: و ما أنزلنا عليك الكتاب الا لتبين لهم الذي اختلفوا فيه. فأقام علياً عليه السلام ذلك من بعده. (١١٩/١)

[١٠] و بأخر يرفعه الى حذيفة اليماني، قال: خرج الينا رسول الله صلى الله عليه و اله يوما و هو حامل الحسن والحسين على عاتقه، فقال: هذان خير الناس أبا وأماً، أبوهما على بن أبي طالب أخو رسول الله صلى الله عليه و اله، و وزيره و وصيه و ابن عمه و خليفته من بعده و سابق رجال العالمين الى الإيمان بالله و رسوله و أمهما فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه و اله أفضل نساء العالمين.

و هذان خير الناس جدًا، جدّهما رسول الله صلى الله عليه و اله و جدّتهما خديجة أول من آمن بالله. و هذان خير الناس عمًا و عمّة، عمّهما جعفر الطيّار في الجنّة و عمّتهما أم هانئ بنت أبي طالب ما أشركت بالله طرفة عين.

هذان خير الناس خالا و خالّة، خالهما القاسم بن رسول الله صلى الله عليه و اله و خالتهما زينب بنت رسول الله. ان الله عزوجل اختارنا - أنا و عليًا و حمزة و جعفر - يوم بعثني برسالته و كنت نائمًا بالأبطح و عليّ نائم عن يميني و حمزة عن يساري و جعفر عند رجلي، فما انتهت الا بحفيف أجنحة الملائكة، فنظرت فاذا أربعة من الملائكة و أحدهم يقول لصاحبه: يا جبرائيل، الى أى الأربعة أرسلت؟ فرفسني برجله و قال: الى هذا. قال: من هذا؟ قال: محمد سيّد المرسلين. قال: و من هذا عن يمينه؟ قال: عليّ سيّد الوصيين. قال: و من هذا عن يساره؟ قال: حمزة سيّد الشهداء. قال: و من هذا عند رجليه؟ قال: جعفر الطيّار في الجنّة. ^{١٣٥} (١١٩/١ - ١٢١)

[١١] و بأخر يرفعه الى أبي رافع، قال: لما قبض رسول الله صلى الله عليه و اله و كان من أمر الناس ما كان، قام عليّ عليه السلام خطيبًا، فحمد الله و أثنى عليه و صلى على النبي صلى الله عليه و اله و ذكر ما منح الله بهم أهل البيت إذ بعث فيهم رسول منهم و أذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرًا، ثم قال: أنا ابن عمّ رسول الله صلى الله عليه و اله و أبو بنيه و الصديق الأكبر و أخو رسول الله صلى الله عليه و اله لا يقولها أحد غيري الا كاذب، أسلمت و صلّيت معه قبل الناس، و

ص: ١٢٤

أنا وصيّه و خليفته من بعده و زوج ابنته سيّدة نساء العالمين، و نحن أهل بيت الرحمة، بنا هداكم الله من الضلالة و بصّرکم من العمى، و نحن نعم الله، فاتّقوا الله يبقی عليكم نعمة. (١٢١/١)

[١٢] و به عنه، قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و اله لعلیّ عليه السلام: أما ترضى يا على [أن تكون] أخى و وصيّي و وزيری و وليّي و خليفتي من بعدی. (١٢١/١)

[١٣] و بآخر، صفية [بنت حبيّ بن أخطب]، قالت لرسول الله صلّى الله عليه و اله: إنه ليس من نسائك الا من لها ان كان كون من تلجأ اليه. فان كان كون فإلى من تلجأ صفية؟ فقال لى: الى علىّ عليه السلام. (١٢١ / ١ - ١٢٢)

[١٤] و بآخر يرفعه ابى أبى رافع، قال: كنتُ جالسا عند أبى بكر بعد أن بايعه الناس، إذ أتاه علىّ عليه السلام و العباس يختصمان فى تراث رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم، فافتتح العباس الكلام، فقال له أبوبكر: لاتعجل، فإنى أسألك أمرا، اناشدك الله، هل تعلم إن رسول الله صلّى الله عليه و اله أجمع بنى عبدالمطلب و أولادهم و أنت فيهم، فقال: يا بنى عبدالمطلب! ان الله لم يبعث نبيا الا جعل له أخوا و وزيراً و وارثاً و وصياً و خليفةً فى أهله، فمن يقوم منكم فيبايعنى على أن يكون أخى و وزيرى و وارثى و وصيّي و خليفتي فى أهلى، فأمسكتم، ثم أعاد الثانية، فأمسكتم، ثم أعاد الثالثة، فأمسكتم فقال: لئن لم يقم قائمكم ليكوننّ فى غيركم، ثم لتندمن. فقام هذا [يعنى عليّا عليه السلام] من بينكم، فبايعه الى ما دعاكم اليه و شرط له عليكم ما شرط، أتعلم ذلك يا عباس؟ قال: نعم، هذا قول ابى بكر. (١٢٢/١)

[١٥] و بآخر رفعه الى أبى سعيد الخدرى [انه] قال: اعتلّ رسول الله صلّى الله عليه و اله، فكنت عنده إذ دخلت فاطمة عليها السلام. فلما رأته لما به، بكت، فقال: ما يبكيك يا فاطمة! قالت: أخشى الضيعة بعدك يا رسول الله! قال: يا فاطمة! أما علمت أن الله عزوجلّ إطلع الى أهل الارض إطلاعة و اختار منهم أباك، فبعثه نبياً ثم اطلع الثانية فاختار منهم بعلك، فأوحى الىّ أن أزوجك، فاختاره لى وصياً يا فاطمة. أما علمت أن لكرامة الله اياك زوجك أعظم الناس حلماً و أكثرهم علماً و أوفرهم فهماً و أقدمهم سلماً. فاستبشرت و سرّت.

فأراد النبىّ صلّى الله عليه و اله أن يزيدا من الفضل الذى أعطاه الله أيّاه. فقال: يا فاطمة! ان لعلیّ سبعة أضراس قطع ليست لأحد غيره: إيمانه بالله و رسله، و حكمته، و

ص: ١٢٥

علمه بكتاب الله و فهمه، و زوجته فاطمة بنت محمّد، و ابنه الحسن و الحسين سبطا هذه الامّة، و أمره بالمعروف و نهيه عن المنكر.

يا فاطمة! ان الله عزوجلّ أعطانا خصالا لم يعطها أحد من الاولين و لا يدركها أحد من الاخرين، نبينا خير الانبياء و هو أبوك، و وصينا خير الاوصياء و هو بعلك، و شهيدنا خير الشهداء و هم عمّ أبيك، و منّا من جعل الله له جناحين يطير بهما فى الجنة مع الملائكة حيث يشاء و هو ابن عمّ أبيك، و منّا سبطا هذه الامّة و هما ابناك و منّا المهديّ - و ضرب بيده على ظهر الحسين، و قال - و هو من ولد ولدك هذا - يقولها ثلاث مرّات. (١٢٢/١ - ١٢٣)

[١٦] و بآخر رفعه الى ابن عباس، قال، قال عليّ عليه السلام في حياة رسول الله صلى الله عليه و اله: ان الله عزوجل يقول: أفان مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم^{١٣٦} والله لانتقلبن على أعقابنا بعد إذ هدانا الله و لئن مات أو قتل لأقاتلن على ما قاتل عليه حتى أموت والله لإني لأخو رسول الله صلى الله عليه و وليه و ابن عمه و وصيه و وارثه و خليفته من بعده، فمن أحقّ به مني. (١٢٣/١ - ١٢٤)

[١٧] و بآخر يرفعه الى ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و اله لأُمّ سلمة: يا أمّ سلمة! إشهدى هذا على أمير المؤمنين و سيّد الوصيّين و عيبة العلم و منار الدين و هو الوصيّ على الأموات من أهلي و الخليفة على الأحياء من أمّتي. (١٢٤/١)

[١٨] و بآخر يرفعه الى الأصبح بن نباتة، قال: كنّا مع عليّ عليه السلام بالبصرة و هو راكب على بغلة رسول الله صلى الله عليه و اله، فقال لنا: ألا أخبركم بأفضل الخلق عند الله يوم يجمع الله الخلق؟ فقال أبوأيوب الانصاري: أخبرنا يا أمير المؤمنين. فقال: أفضل الخلق عند الله يوم يجمع الله الخلق الرّسل عليهم السلام. و أفضل الرّسل نبينا محمد صلى الله عليه و اله و أفضل الخلق بعد الرّسل الأوصياء، و أفضل الأوصياء وصيّ نبينا عليهم السلام، و أفضل الخلق بعد الاوصياء الأسباط و أفضل الأسباط سبطا نبيّكم - يعني الحسن و الحسين عليهما السلام - و أفضل الخلق بعد الأسباط الشّهداء، و أفضل الشّهداء حمزة بن عبدالمطلب و جعفر بن أبي طالب ذوالجناحين المخضبين [هذه] تكرمة خصّ الله بها محمّدا نبيّكم صلى الله عليه و اله، و المهديّ المنتظر في آخر الزّمان لم يكن في أمة من الامم مهديّ ينتظر غيره. (١٢٤/١)

ص: ١٢٤

[١٩] و بآخر عن سلمان رحمه الله قال: قلتم: كان ألف نبيّ و الف وصيّ فاهتدت الأنبياء و الأوصياء و ضلّ وصيّ نبينا من بينهم؟ كذبتم والله ما ضلّ و لكنّه كان هاديّا مهديّا. (١٢٤/١)

[٢٠] و بآخر عن عليّ عليه السلام، أنّه قال: كان ألف وصيّ و ألف نبيّ، والله ما بقي منهم غيري. (١٢٤ / ١)

[٢١] و بآخر عن كريم، قال: شهدتُ الجملة مع عائشة و أنا مملوك، لواء عائشة مع مولاي، فكنت بين يدي هودجها و هو مجلّل بالدروع، فبينما نحن كذلك اذ جاء أحنف بن قيس، فوقف الى مولاي فوعظه و نهاه عمّا ارتكبه و أمره بالرجوع، فسكت مولاي عنه، و لم يجبه بشيء، و انصرف الأحنف.

ثم تحرّك الناس حركة، فقليل: ما هذا؟ فقالوا: مستأمن جاء الينا، فنظرنا، فإذا هو عمّار بن ياسر، فجاء حتى وقف بين يدي الهودج، فقال: يا أمّ المؤمنين! اتقى الله و لاتسفكي هذه الدماء بين يديك و أنت امرأة. و لست من هذا في شيء، فانصرفي. فسكنت عنه عائشة و لم تجبه بشيء.

فقال: اذكر الله و القرآن الذي أنزله الله في بيتك على رسوله، أما علمت أن رسول الله صلى الله عليه و اله جعل عليّا عليه السلام وصيّ على أهله، فيأذن من خرجت؟ فاتقى الله و ارجعي، فسكنت و لم تجبه بشيء، فانصرف.

ثم تحرك الناس فقلنا ما هذا؟ فقبل مستأمن جاءنا، فحن على ذلك، إذ نظرنا الى عليّ عليه السلام قد أقبل و عليه بردان و عمامته السوداء متقلدا بسيفه حتى وقف بين يدي الهودج، فقال: يا عائشة! اتقى الله و لاتسفكى هذه الدماء اليوم على يديك و بسببك. فلست مما هنالك فى شىء. أنت إمراة، فانصرفى، فلم تجبه بشىء. فقال: اذكرك الله و القرآن الذى أنزله على رسوله فى بيتك، أما علمت أن رسول الله صلوات الله عليه و آله، جعلنى وصيّا على أهله. فبإذن من خرجت؟ فارجعى، فسكنت، و لم تجبه بكلمة. فناشدها الله [العودة] و كلمها و وعظها، فلم تكلمه، فانصرف و دارت الحرب. (١٢٥ / ١)

[٢٢] و بأخر عن سلمان الفارسى، قال: قلت لرسول الله صلى الله عليه و اله: يا رسول الله! انه لم يكن نبيّ الاّ و له وصيٌّ؟ فمن وصيُّك؟ قال: يا سلمان لم يبيّن لى بعد؟! قال: فمكنت بعد ذلك ما شاء الله، ثم دخلت المسجد، فنادانى رسول الله صلى الله عليه و اله: يا سلمان! فأتيته. فقال: يا سلمان كنت قد سألتنى من وصيّى فى أمّتى، فمن كان وصيّ

ص: ١٢٧

موسى؟ فقلت: يوشع. و قال: لم كان وصيّه؟ قلت: الله و رسوله أعلم. قال: لأنّه كان أعلم أمّته و أعلم أمّتى من بعدى علىّ بن ابى طالب. و هو وصيّى. ^{١٣٧} (١، ١٢٥ / - ١٢٦)

[٢٣] و بأخر عن أبى رافع، قال: لما كان اليوم الذى قبض فيه رسول الله صلى الله عليه و اله، اغمى عليه، ثم أفاق و أنا أبكى و أقول: من لنا بعدك يا رسول الله؟ فقال: لكم بعدى الله تعالى ذكره و وصيّى علىّ صالح المؤمنين. (١٢٦ / ١)

[٢٤] و بأخر عن حسن الصنعانى، قال: سمعت عليّا عليه السلام يقول: نحن النجباء، و إفراطنا إفراط الأنبياء و أنا وصيُّ الأوصياء. (١٢٦ / ١)

[٢٥] الطبرى بإسناد له رفعه الى أبى أيوب الانصارى. قال: اهدى الى رسول الله صلى الله عليه و اله طير يقال له: الحجل، فوضع بين يديه.

قال: اللهم ائتني بأحبّ خلقك اليك يأكل معى من هذا الطعام.

و كان أنس بن مالك و عائشة و حفصة قريب منه. فقالت عائشة: اللهم اجعله أبابكر. و قالت حفصة: اللهم اجعله عمر. و قال أنس: اللهم اجعله سعد بن عبادة او رجلا من الأنصار. و قال: و حرّك الباب، فقال: يا أنس! انظر من بالباب.

قال أنس: فخرجت، فإذا هو علىّ بن أبى طالب عليه السلام. فقلت له: النبىّ علىّ علىّ حاجة. فرجع علىّ عليه السلام و مكث رسول الله صلى الله عليه و اله ما شاء الله. ثم رفع رأسه. و قال: اللهم ائتني بأحبّ خلقك اليك ليأكل معى من هذا الطعام. ثم قال: و حرّك الباب ثانية، ثم قال رسول الله: يا أنس! انظر من بالباب. فخرجت، فإذا هو علىّ بن ابى طالب عليه السلام. فقلت له: النبىّ علىّ علىّ حاجة. فانصرف. فمكث رسول الله صلى الله عليه و اله ما شاء الله، ثم رفع يديه، و قال: اللهم ائتني به الساعة. فخرجت فإذا هو علىّ بن ابى طالب عليه السلام. فقلت له: النبىّ علىّ علىّ حاجة.

قال: فوضع يده على صدرى، ثم دفعنى فألصقنى بالحائط. ثم دخل، قال: فلما رآه رسول الله صلى الله عليه و اله عانقه. ثم قال: اللهم و الىّ اللهم و الىّ (يعنى انه أحبّ خلقك اليك و الىّ) ثم قال له: يا علىّ ما حبسك. قال: جئت ثلاث

مرّات كل ذلك يردّني أنس. فنظر الى النبي و قال: ما حملك على هذا يا أنس؟ فقلت: يا رسول الله أردت أن تكون الدعوة لرجل من قومي الأنصار. فقال لي رسول الله صَلَّى الله عليه و اله: لست بأول من أحبّ قومه.

ص: ١٢٨

[قال القاضي نعمان: و جاء الطبري بهذا الحديث بروايات كثيرة و طرق شتى^{١٣٨} و رواه غيره كثيرون و هو من مشهور الاخبار.] (١٣٧/١ - ١٣٨)

[٢٦] و روى ايضا حديثا بإسناد له يرفعه الى أبي رافع، قال: أصبت لحما فصنعتة للنبي صَلَّى الله عليه و اله و لم يكن قريب عهد بلحم، فأتيته به على خلوة ليصيب منه. فقال لي: كأنك أتيتني به خاليا لأصيبه وحدى. قلت: نعم يا رسول الله. قال: أما والله على ذلك ليأكله معي رجل يحبّ الله و رسوله و يحبّه الله و رسوله و وضعته بين يديه و قمتُ الى باب الحجرة، فرددته. فأتى عليّ عليه السلام يستأذن على رسول الله صَلَّى الله عليه و اله، فقلت له: هو على حاجة. فناداني رسول الله: افتح له، ففتحت له، فدخل عليّ عليه السلام، فأكل معه ما أكل معه أحد غيره. فقلت: صدق الله و رسوله. (١٣٩/١)

[٢٧] و بآخر عن أبي رافع أيضا: قال: صنع زيد بن حارثة للنبي صَلَّى الله عليه و اله طعاما، فأتاه به. و عنده نفر من أصحابه فيهم أبوبكر و عمر. فوضعه بين أيديهم. فقال رسول الله صَلَّى الله عليه و اله: ليدخلن عليكم الان رجل يحبّ الله و رسوله و يحبّه الله و رسوله. فقال ابوبكر: اللهم اجعله عبدالرحمن - يعنى ابنه - و قال عمر: [اللهم] اجعله عبدالله - يعنى ابنه - ثم نظروا الى شخص مقبل بين النخيل. فقالوا: هذا رجل قد أقبل. فقال رسول الله صَلَّى الله عليه و اله: كُنْ عليّا. فإذا هو عليّ. فجاء حتى دخل عليهم. (١٣٩/١)

[٢٨] و بآخر يرفعه الى جميع بن عمير، قال: دخلت مع عمّتي [على] عائشة، فسألتها: أىّ النساء كانت أحب الى رسول الله صَلَّى الله عليه و اله؟ فقالت: فاطمة رضوان الله عليها. فقالت لها: فمن كان أحب اليه من الرجال؟ قالت: بعلمها عليّ بن أبي طالب، و لقد كان كما علمت [صوّاما] قواما. (١٤٠/١)

[٢٩] و سألتها فى مقام آخر: من كان أحبّ أصحاب رسول الله صَلَّى الله عليه و اله؟ قالت: عليّ بن أبي طالب. ما ظنّكم برجل سالت نفس رسول الله صَلَّى الله عليه و اله فى يده، فمسح بها وجهه. (١٤٠/١)

[٣٠] و بآخر عن جميع بن عمير أيضا، أنه قال: قالت عمّتي لعائشة: ما حملك على

ص: ١٢٩

١٣٨ . و قال ابن كثير فى البداية و النهاية (٣٥٣/٧) فى كلامه على حديث الطير: و رأيت فيه مجلدا فى جمع طرقه و ألفاظه لابي جعفر بن جرير الطبرى المفسر

صاحب التاريخ. و كرره فى ١٤٧/١١ (راجع: اهل البيت فى المكتبة العربية، ص ١٣٣.

١٣٩ . تاريخ دمشق، ترجمة الامام على بن ابي طالب، ١٦٨/٢

١٤٠ . المناقب لابن شهر آشوب، ٢٢٤/٢

الخروج على عليّ عليه السلام؟ فقال: دعيني عن هذا، والله ما كان أحد من الرجال أحب إلى رسول الله صلّى الله عليه و اله من عليّ عليه السلام، و لا فى النساء من فاطمة. ^{١٤١} (١٤٠/١)

[٣١] و بآخر، انه قيل لعائشة: كيف كانت منزلة عليّ فيكم؟ قالت: سبحان الله! عن رجل لما قبض رسول الله صلّى الله عليه و اله، قال الناس: أين يُدفن؟ فقال عليّ عليه السلام: انه ليس بأرضكم هذه بقعة أحبّ إلى الله من البقعة التي قبض فيها رسول الله صلّى الله عليه و اله، فادفنه بها.

و كيف تسألونى عن رجل فاضت نفس رسول الله صلّى الله عليه و آله فى يده فمسح بها وجهه؟
و كيف تسألونى عن رجل وضع يده من رسول الله صلّى الله عليه و اله لم يضع أحد يده عليه غيره و كان أحب الناس إلى رسول الله صلّى الله عليه و اله.

فقيل لها: فكيف خرجت عليه مع علمك هذا فيه؟ قالت: دعونى من هذا، فلو قدرت أن أفتدى منه بما على الأرض لفعلت. ^{١٤٢} (١٤٠/١ - ١٤١)

[٣٢] عن مسروق ^{١٤٣} قال: دخلت على عائشة، فقالت لى: يا مسروق! انك من أبرّ ولدى بى، و انى أسألك عن شىء، فأخبرنى به، فقلت: سلى يا امّاه عمّا شئت. قالت: المخدج من قتله؟ قلت: على بن أبى طالب عليه السلام. قالت: و أين قتله؟ قلت: على نهر يقال لأعلاه تامرا و لأسفله النهروان بين اخافيق و طرقا. فقالت: لعن الله فلاّنا - تعنى عمرو بن العاص - فانه أخبرنى انه قتله على نيل مصر. قال مسروق. يا امّاه! فأنى أسألك بحقّ الله و بحقّ رسوله و بحقّى، فأنى ابنك لما أخبرتيني بما سمعت من رسول الله صلّى الله عليه و اله فيهم. قالت: سمعته يقول فيهم [أهل النهروان] هم شرّ الخلق و الخليفة يقتلهم خير الخلق و الخليفة و أقربهم إلى الله و سيلة. قال مسروق: و كان الناس يومئذ اخماسا، فأتيها بخمسين رجلا - عشرة من كل خمس - فشهدوا لها أن عليّا عليه السلام

ص: ١٣٠

قتله. ^{١٤٤} (١٤١/١ - ١٤٢)

[٣٣] و بآخر عن ابن بريدة: ان نفرا دخلوا على أبيه بريدة، فقالوا له: أخل لنا، فأمر من حوله بالقيام، قال، فبقيت معه. فنظروا إلىّ و قالوا: تتحّ. فقال أبى: أما ابنى فلا. فقالوا: أما إذا رضيت به فقد رضينا. حدثنا أى الناس كان أحب إلى رسول الله صلّى الله عليه و اله؟ قال [أبى]: كان أحب الناس إليه على بن أبى طالب. ^{١٤٥} (١٤٣/١)

[٣٤] و بآخر عن عن الحويرث، قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و اله: الحسن و الحسين سيّدا شباب أهل الجنة و أبوهما خير منهما. (١٤٣/١)

١٤١. رواه ابن عساکر فى تاريخ دمشق ١٦٧/٢ (ترجمة الامام على بن ابى طالب للشيخ محمد باقر المحمودى) عن جميع بن عمير.

١٤٢. رواه الهيثمى فى مجمع الزوائد ٩٢/٩ باختلاف يسير عن جميع بن عمير.

١٤٣. و ليس فى صدر الرواية هذه، تعبير «و بآخر» الذى يشير إلى أنه من كتاب الطبرى، و لكن لما كان سياق الروايات المنقولة قبلها و بعدها مع تعبير «و بآخر» فمن المحتمل ان هذه الرواية ايضا من كتاب الطبرى.

١٤٤. المناقب لابن المغازلى، ص ٥٥ مع اختلاف يسير فى اللفظ.

١٤٥. مسند الصحابة للرويانى، ٨/١٦

[٣٥] و بآخر عن جابر، إنه سئل عن عليّ عليه السلام، فقال: قال رسول الله صلّى الله عليه و اله: ذلك خير البشر.

(١٤٣/١)

[٣٦] و فى رواية اخرى عنه، إنه قال: ذلك خير البرية. (١٤٤/١)

[٣٧] عن حذيفة بن اليمان، إنه سئل عن عليّ عليه السلام فقال: على خير البشر و من أبى فقد كفر. ^{١٤٦} (١٤٣/١)

[٣٨] و بآخر عن حذيفة أيضا، إنه سئل عن عليّ عليه السلام فقال: ذلك خير هذه الامّة بعد نبيا لا يشكّ فيه الا

منافق. (١٤٤/١)

[٣٩] عن ابن مسعود: إنه قال: قرأت على رسول الله صلّى الله عليه و اله سبعين سورة و ختمت القرآن على خير الناس

بعده. فقيل من هو؟ فقال: على بن أبى طالب صلوات الله عليه. (١٤٤/١)

[٤٠] و بآخر عن اسماعيل بن رجاء عن أبيه، قال: كنتُ جالسا مع عبد الله بن عمرو بن العاص و أبى سعيد الخدرى

بالمدينة فى حلقة بمسجد الرسول صلّى الله عليه و اله، فمرّ بنا الحسين بن على عليه السلام، [فسلمّ و ردّ عليه القوم] و سكت

عبد الله بن عمرو بن العاصّ ثم اتبعه: و عليك السلام و رحمة الله بعد ما فرغ القوم. ثم قال: ألا اخبركم بأحبّ أهل الارض الى

أهل السماء؟ قلنا: بلى. قال: هو هذا المقفى. ^{١٤٨} و ما كلمنى كلاما منذ ليالى

ص: ١٣١

صفين، و لإن رضى عنى أحبّ الىّ من أن يكون لى حمر النعم.

فقال أبوسعيد: فإن شئت انطلقنا اليه، فاعتذرت اليه، قال: نعم. فتواعدا أن يغدوا اليه، فغدوت معهما، فدخل أبوسعيد و

دخلت معه. فجلس أبوسعيد الى جانب الحسين عليه السلام، و استأذنه لعبد الله بن عمرو. فقال له: يابن رسول الله! مررت بنا

أمس. فقال لنا [عبد الله] كيت و كيت. فقلت له: ألا تمضى تعتذر اليه. فقال: نعم. و قد جاء يعتذر اليك. فأذن له يابن رسول الله.

فأذن له. فدخل عبد الله بن عمرو بن العاص. و أبوسعيد جالس الى جانب الحسين عليه السلام، فسلمّ، ثم وقف، فانزجل ^{١٤٩} له

أبوسعيد. فجذب الحسين عليه السلام أباسعيد اليه ثم تركه. فانزجل له، فجلس بينهما. فقال له أبوسعيد: حديثك يا عبد الله!

قال [عبد الله]: نعم، قلت ذلك و أشهد أنّه أحبّ أهل الأرض الى أهل السماء.

قال له الحسين عليه السلام: أفتعلم إنى أحبّ أهل الأرض الى أهل السماء و تقاتلتنى أنا و أبى يوم صفين؟ و الله إن أبى

لخير منى.

قال [عبد الله]: أجل والله ما أكثرتهم سوادا و لا اخترطت سيفا معهم، و لا رميت معهم بسهم و لا طعنتُ معهم برمح،

و لكن كان أبى قد شكانى الى رسول الله صلّى الله عليه و اله و قال: هو يصوم النهار و يقوم الليل و قد أمرته أن يرفق بنفسه،

١٤٦. تاريخ دمشق، ترجمة الامام على بن أبى طالب، ٤٥٥/٢

١٤٧. من المحتمل أن الروايتين الاخيرتين لم يكونا من كتاب الطبرى، لان تعبير «بآخر» لم يكن موجودا فى أول الرواية. و كذا رواية ابن مسعود التى يأتى بعد

ذلك.

١٤٨. المجتاز.

١٤٩. اى وسع له المكان ليجلس.

فقد عصاني، فقال لى رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «أطع أباك». فلما دعاني الى الخروج معه، فذكرت قول رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «أطع أباك، فخرجت معه».

فقال له الحسين عليه السلام: أما سمعت قول الله عزوجل: «وَأَنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا»^{١٥٠} و قول رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «أطع أباك، فخرجت معه» و قوله: لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق! قال: بلى، قد سمعت ذلك يابن رسول الله، و كأننى لم أسمعها الا اليوم. و كان جل ذلك ممّا كان بالحسين عليه السلام. (١٤٤/١ - ١٤٦ رواه ابن شهر آشوب في المناقب ٧٣/٤ عن الطبريين في الولاية و المناقب.)

[٤١] و بآخر عن عائشة، [انها قالت]: لما احتضر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قال: ادعوا لى حبيبي. فدعوت [له] أبابكر، فلما دخل، نظر اليه، ثم أعرض عنه. و قال: ادعوا لى

ص: ١٣٢

حبيبي. فدعت حفصة له عمر. فكان منه مثل ذلك. فقلت: ويحكم، اعوا له على بن أبى طالب، فوالله لا يريد غيره، فدعوه. فلما رآه فرج الثوب الذى كان عليه، ثم أدخله معه فيه لم يزل يحتضنه الى أن قبض و يده عليه. (١٤٧/١ و رواه ابن شهر آشوب في المناقب ٢٣٦/١ عن الطبرى في الولاية.)

[٤٢] و بآخر عن بريدة، إنه قال: كان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يعرض له و جمع الشقيقة،^{١٥١} فلما كان يوم خيبر أصابه ذلك و لم يخرج الى الناس و ان أبابكر أخذ الراية و خرج بالناس. فقاتل و قاتلوا و لم يكن شيء ثم انصرفوا و انصرفوا. فأخذها عمر و خرج و قاتل و من معه، و انصرفوا و انصرفوا و لم يصنعوا شيئاً.

فقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لأعطينها غداً رجلاً يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله كرّار غير فرار، يفتح خيبر عنوة، و كان علىّ عليه السلام قد رمد، فتخلف، فتناول لها جماعة من الناس. فلما أصبح أتاه علىّ عليه السلام و هو أرمد قد عصب على عينيه.

فقال له رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: ما لك يا على!

فقال: قد رمدت يا رسول الله. فقال: ادن منى، فدنا منه، فتفل فى عينيه، ففتحتها فى الوقت ما بهما علة. و ما رمد بعدها، فأعطاه الراية فأخذها، و عليه جبة أرجوان حمراء، و قصد الى خيبر، فخرج اليه مرحب صاحب الحصن، و عليه درع و بيضة و مغفرة و هو يرتجز و يقول:

قد علمت خيبر أتى مرحب***شاكى السلاح بطل مجرب
أطعن أحيانا و حين أضرب
فأجابه على عليه السلام:
أنا الذى سمّنتى أمى حيدرة***أكيلكم بالسيف كيل السندرة
كلّيت غابات شديد القصرة

١٥٠. لقمان، ١٥.

١٥١. فى كفاية الطالب: و ربما أخذته الشقيقة فيمكث يوماً أو يومين لا يخرج.

قال قاضي نعمان: فجاء الطبري بهذا الخبر و ما قبله من الأخبار من طرق كثيرة و هو و ما قبله من الأخبار المشهورة المأثورة.

(١٤٧ / ١ - ١٤٩)

[٤٣] عن الطبري بإسناد له يرفعه الى عمّار بن ياسر رحمة الله عليه، إنه قال: قال

ص: ١٣٣

رسول الله صَلَّى الله عليه واله لعلّي عليه السلام: يا عليّ! ان الله عزّوجلّ قد زينك بزينة لم يزيّن أحداً من العباد، بزينة أحبّ اليه منها و هي زينة الابرار عندالله، الزُهد في الدنيا، فجعلك لاتزراً من الدنيا [شيئاً] و لاتزراً منك الدنيا [شيئاً. و وهب لك حبّ المساكين فجعلك ترضى بهم] أتباعا [و يرضون] بك اماما. فطوبى لمن أحبّك و صدق فيك و ويل لمن أبغضك و كذب عليك. فأما من أحبّك و صدق فيك، فاولئك جيرانك في دارك و شركاؤك في جنتك، و أمّا من أبغضك و كذب عليك [فحقّ] على الله أن يوقفه موقف الكذابين. (١٥١/١) ١٥٢

[٤٤] و بآخر عن [زر بن حبيش] انه قال: سمعت عليّاً يقول: عهد الىّ رسول الله صَلَّى الله عليه واله أن لا يُحبّني الاّ مؤمن و لا يُبغضني الاّ كافر [أو] منافق. (١٥٢/١)

[٤٥] و بآخر عن [زر] أيضاً إنه قال: سمعت عليّاً يقول: و الذي فلق الحبة و برأ النسمة، أنّه لعهد [عهده] الىّ رسول الله صَلَّى الله عليه واله: لا يُحبّك الاّ مؤمن و لا يُبغضك الاّ منافق. (١٥٢/١)

[٤٦] و بآخر عن [حيان الاسدي] قال: سمعتُ عليّاً عليه السلام يقول: قال فيّ رسول الله صَلَّى الله عليه واله: عهد معهود انّ الأمة ستعذر بك من بعدى، و إنّك تعيش على ملّتي و تُقتل على سنّتي، من أحبّك أحبّني، و من أبغضك أبغضني، و أن هذه ستخضب من هذه (يعنى لحيته من رأسه عليه السلام). (١٥٢/١)

[٤٧] و بآخر عن الأصبع بن نباته، قال: قال عليّ صلوات الله عليه: لا يُحبّني ثلاثة: ولد زنا، و منافق و رجلٌ حملت به امّه في بعض حيضها. (١٥٢/١) و رواه ابن شهر آشوب في المناقب ٢٠٨/٣ عن الطبري في الولاية.)

[٤٨] و بآخر عن عن [ابن] بريدة، عن أبيه، قال: قال عليّ صلوات الله عليه: لا يُحبّني كافر و لا منافق و لا ولد زنا. (١٥٢/١)

[٤٩] و بآخر عن امّ سلمة رضی الله عنها، إنها قالت: سمعت رسول الله صَلَّى الله عليه واله يقول في عليّ عليه السلام: لا يُحبّه منافق و لا يُبغضه مؤمن. (١٥٣/١)

[٥٠] و بآخر عن عبدالله بن مسعود، قال: سمعت رسول الله صَلَّى الله عليه واله يقول: من زعم أنه آمن بي و ما انزل عليّ و هو يبغض علياً فهو كاذب بمؤمن. (١٥٣/١)

[٥١] و بآخر عن جابر بن عبدالله، إنه قال: والله ما كنا نعرف المنافقين على عهد

ص: ١٣٤

رسول الله صَلَّى الله عليه و اله الا يبغضهم علياً عليه السلام. (١٥٣/١)

[٥٢] و بآخر عن أبي سعيد الخدري أيضا انه قال في قوله عزوجل: و لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ، قال: يبغضهم لعلی عليه

السلام. (١٥٣/١)

[٥٣] و بآخر عن أنس بن مالك، انه قال: قام فينا رسول الله صَلَّى الله عليه و اله فقال: أيها الناس! اني أحدثكم حديثا فاعرفوا و عرفوا به الناس بعدى، انه لا يُحِبُّ علياً الا من أحبَّ علياً الا من أبغضني، فمن حدثكم أنه يُحِبُّني و يُبغض علياً فهو كاذب، و انه لشيءٌ كتبه الله عزوجل عليه لا يملك غيره. (١٥٣/١)

[٥٤] و بآخر عن أبي رافع، قال: بعث النبي صَلَّى الله عليه و اله علياً الى اليمن أميرا و أخرج معه [رجل من أسلم يقال له] عمرو بن شاس، فرجع يلوم علياً عليه السلام و يشكوه، فبلغ النبي صَلَّى الله عليه و اله، فبعث اليه، فأتاه فقال له: أخبرني عن علي؟ هل رأيت منه جوراً في حكم أو حيفاً في قسم؟ قال: اللهم لا. قال صَلَّى الله عليه و اله: فبم تنقمن عليه و تقول ما بلغني إنك تقول فيه؟ قال: لبغض له في قلبي لا أملكه. فغضب النبي صَلَّى الله عليه و اله حتى التمع لونه، و عرفنا الغضب في وجهه، ثم قال: كذب من زعم أنه يُحِبُّني و يُبغض علياً، من أبغض علياً فقد أبغضني و من أبغضني فقد أبغض الله، و من أحبَّ علياً فقد أحبَّني و من أحبَّني فقد أحبَّ الله. ^{١٥٣} (١٥٣/١ - ١٥٤)

[٥٥] و بآخر عن عمرو بن شاس هذا: ان رسول الله صَلَّى الله عليه و اله قال: من آذى علياً فقد آذاني. قال: و كان ذلك اني خرجت مع علي عليه السلام الى اليمن [فرايت] منه جفوة، فانصرفت الى المدينة، فجعلت أشكوه الى من أجلس اليه في المسجد، و اني دخلت يوماً الى المسجد، فرايت رسول الله صَلَّى الله عليه و اله ينظر اليّ حتى [جلست] فلما اطمانت، قال: أما والله يا عمرو بن شاس! لقد آذيتني. فقلت: أعوذ بالله و بالإسلام أن أوذى رسول الله. قال: بلى من آذى علياً فقد آذاني. قلت: والله لا أوذيه ابداً. ^{١٥٤} (١٥٤/١)

[٥٦] و بآخر عن ابن عباس، قال: نظر رسول الله صَلَّى الله عليه و اله علياً عليه السلام، فقال: أنك سيّد في الدنيا و سيّد في الآخرة، يا علي! من أحبَّك فقد أحبَّني و مُحبِّي حبيب الله، و من أبغضك أبغضني و مبغضى عدو الله، و الويل لمن أبغضك. (١٥٤/١ - ١٥٥)

ص: ١٣٥

[٥٧] و بآخر عن عبدالله بن عمر بن الخطاب، قال: سمع رسول الله صَلَّى الله عليه و اله رجلاً يسبّ علياً. فقال: إنّه من سبّ علياً فقد سبّني و من سبّني سبّ الله، ألا و الله لا يخلص الإيمان في قلب عبد أبداً حتى تخلص مودّتي الى قلبه، و لا تخلص مودّتي الى قلب عبد أبداً حتى تخلص اليه مودّة علي، و كذب من زعم إنّه يُحِبُّني و يُبغض علياً. (١٥٥/١)

١٥٣ . مجمع الزوائد للهيتمي، ١٢٩/٩

١٥٤ . مسند احمد بن حنبل، ٤٨٣/٣

[٥٨] و بآخر عن ابن عباس، انه مرّ [بعد ما كفّ بصره] بمجلس من مجالس قريش، و هم يسبّون عليّاً عليه السلام. فقال لقائده: ما سمعت هؤلاء يقولون؟ قال: سمعتهم يسبّون عليّاً. قال: فردنى اليهم، فرده. فوقف عليهم، فقال: أيكم السابّ لله تبارك و تعالى. قالوا: سبحان الله! من سبّ الله فقد أشرك. فقال: أيكم السابّ لرسول الله صلى الله عليه و اله؟ قالوا: سبحان الله! من سبّ رسول الله فقد كفر. قال: فأأيكم السابّ علىّ بن أبى طالب؟ قالوا: أما هذا فقد كان.

قال ابن عباس: فأنا أشهد بالله لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه و اله يقول: من سبّ عليا فقد سبّنى، و من سبّنى فقد سبّ الله عزوجل. ثم تولّى عنهم. و قال لقائده: ما سمعتهم يقولون؟ قال: ما سمعتهم قالوا شيئاً. قال: كيف رأيت نظرهم الىّ حين قلت ما قلت لهم؟ فقال شعرا:

نظروا اليك بأعين مزوّرة***نظر التيوس الى شعار الجازر^{١٥٥}

فقال زدنى لله أبوك. فقال

خز الحواجب ناكسوا أذقانهم***نظر الذليل الى العزيز القاهر

فقال: زدنى لله أبوك. فقال: ما عندى ما أزيدك.

قال: لكن عندى. ثم قال:

أحياهم خزيا على أمواتهم***و الميّتون فضيحة للغابر

(١٥٥ / ١ - ١٥٦).

[٥٩] و بآخر عن فطر بن خليفة، قال: قال لى سعد بن مالك: إنّه بلغنى إنكم تعرضون على سبّ علىّ عليه السلام. فهل سبّته؟ [ثم قال:] معاذ الله و الذى نفس سعد بيده لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه و اله يقول فى علىّ عليه السلام شيئاً لو وضع

ص: ١٣٦

المنشار على مفرقى على أن أسبّه ما سبّته أبداً.^{١٥٦} (١٥٦/١ - ١٥٧)

[٦٠] و بآخر عن أبى برزة [أنه] قال: قال رسول الله صلى الله عليه و اله: [والذى نفسى بيده] لا تزول قدم [عبد] يوم القيامة حتى يسأله الله عزوجلّ عن أربع: عن عمره فيما أفناه، و عن جسده فيما أبلاه، و عن ماله فيما اكتسبه و فيما أنفقه، و عن حبنا أهل البيت صلوات الله عليه و أجمعين.

فقال عمر بن الخطاب: و ما علامة حبكم يا رسول الله؟ قال صلى الله عليه و اله: هذا (و وضع يده على رأس على بن

ابى طالب عليه السلام) [علامة حُبى بعدى] (١٥٧/١)

[٦١] و بآخر عن علىّ صلوات الله عليه، إنّه قال: قال لى رسول الله صلى الله عليه و اله: إن الله أمرنى أن ادنيك فلا

اقصيك، و أن أعلمك فلا أجفوك،^{١٥٧} و حق علىّ أن اطيع ربي عزوجل و حق عليك أن تعى. يا علىّ! من مات و هو يحبك

١٥٥ . انظر: المناقب، ج ٣، ص ٢٢١ (عن كتاب الولاية للطبرى).

١٥٦ . فى الخصائص النسائي ص ١٧٣ زاد: بعد ما سمعت من رسول الله صلى الله عليه و اله ما سمعت الترغيب فى موالاته و الترهيب من معاداته. تاريخ دمشق،

ترجمة امام على بن أبى طالب، ١٧١/٢

١٥٧ . هكذا فى الاصل.

كتب الله له بالأمن والأمان ما طلعت شمس و ما غربت، و من مات و هو يُبغضك مات ميتة الجاهلية و حوسب بعمله في الاسلام. (١٥٧/١ - ١٥٨)

[٦٢] و بآخر عن أبي عبدالله الجدلي، قال: قال لي عليّ عليه السلام: يا أبا عبدالله! ألا أخبرك بالحسنة التي من جاء [بها]، أمن من فزع يوم القيامة و السيئة التي من جاء بها أكبه الله لوجهه في النار؟ قلت: بلى يا أمير المؤمنين. قال عليه السلام: الحسنة حُبنا و السيئة بُغضنا. (١٥٨/١)

[٦٣] و بآخر عن فضل بن عمرو: إن رسول الله صَلَّى الله عليه و اله قال: اشتد غضب الله على اليهود [و اشتد غضب الله على النَّصاري و] اشتد غضب الله على من آذاني في عترتي. (١٦١/١)

[٦٤] و بآخر عن أبي سعيد الخدري، قال: سمعت رسول الله صَلَّى الله عليه و اله يقول: والذي نفسي بيده، لا يبغضنا - أهل البيت - أحد إلا أكبه الله على وجهه في النار. (١٦١/١)

[٦٥] و بآخر عن جابر [الانصاري] إنه قال: كان رجل يجفو علياً عليه السلام. فلقبه رسول الله صَلَّى الله عليه و اله، فقال له: إنك قد آذيتني. فقال: بأي شيء يا رسول الله؟ قال:

ص: ١٣٧

من جفا علياً فقد آذاني. فقال: لا والله لأجفوه بعدها أبداً يا رسول الله. (١٦١/١)

[٦٦] و بآخر عنه، قال: سمعت رسول الله صَلَّى الله عليه و اله يقول لعليّ عليه السلام: يا عليّ! إنه لن يرد على الحوض مبعوض لك، و من أحببك فهو يرد الحوض معك. (١٦١/١)

[٦٧] و بآخر عن ابن عمر: إن رجلاً سأله عن عليّ عليه السلام، فقال: إذا أردت أن تسأل عن عليّ عليه السلام، فانظر الى منزله من منزل النبي صَلَّى الله عليه و اله الذي أنزله فيه. فهذا منزل رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و هذا منزل عليّ عليه السلام.

قال الرجل: فإني أبغضه. قال له ابن عمر: أبغضك الله عزوجل. [أتبغض رجلاً سابقة من سوابقه خير من الدنيا و ما فيها]؟ (١٦٢/١)

[٦٨] و بآخر عن بحر بن جعدة، قال: إني لقاتم و زيد بن أرقم على باب مصعب بن الزبير، إذ تناول قوم علياً عليه السلام. فقال زيد: أف لكم، إنكم لتذكرون رجلاً [صلّى و صام] قبل الناس سبع سنين. و إن رسول الله صَلَّى الله عليه و اله قال: إن الصدقة لتدفع سبعين نوعاً من أنواع البلاء أهونها الجذام و البرص، و ان البرّ ليزيد في العمر و ان الدعاء ليرد القضاء الذي قد أبرم إبراهيم. و من أبغضنا أهل البيت حشره الله يهودياً أو نصرانياً. فقال جابر بن عبدالله: و إن صام و صلّى و حج البيت؟ قال نعم. إنما فعل ذلك احتجازاً أن يسفك دمه أو يؤخذ ماله أو يعطى الجزية عن يد و هو صاغر. (١٦٢/١ - ١٦٣)

[٦٩] و بآخر عن عبدالله بن نجى، قال: قال لي عليّ عليه السلام: إن الحسن و الحسين قد اشتركا في حبهما البرّ و الفاجر، و إنّه كتب لي ألا يحبني إلا مؤمن و لا يبغضني إلا منافق. (١٦٣/١)

[٧٠] و بآخر عن الحسين عليه السلام، إنه قال: من أحبنا أهل البيت لله نفعه حبنا، و إن كان أسيراً بالديلم، و من أحبنا للدنيا فإن الله يفعل ما يشاء و الله إن حبنا أهل البيت لتساقط الذنوب كما تساقط الريح الورق اليابس عن الشجر. (١٦٣/١)

[٧١] و بآخر عن عن أبي الطفيل، قال: سمعت علياً عليه السلام يقول: لو ضربت المؤمن على خيشومه ما أبغضني، و لو أعطيت المنافق الذهب و الفضة ما أحببني. (١٦٣/١)

[٧٢] و بآخر عن أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام عن آباءه عن رسول الله صلى الله عليه و اله: أنه قال: ان الله تعالى عهد الى عهداً فقلت: يا رب بيئه لي. فقال: اسمع. فقلت: قد سمعت. فقال: يا محمد! ان علياً راية الهدى بعدك و امام أوليائي و نور من

ص: ١٣٨

أطاعني، و هو الكلمة التي ألزمه الله المتقين، فمن أحبّه فقد أحببني، و من أبغضه فقد أبغضني فبشره بذلك. (١٦٣/١)

[٧٣] و بآخر عن مالك بن زمرة، قال: قال عليُّ صلوات الله عليه: ألا إنكم ستعرضون على لعني و دعائي [كذباً] فمن [لعني] منشرح الصدر [بلغني فلا حجاب بينه و بين الله و لا حجة له عند محمد] و من لعني كارهاً مكرهاً يعلم الله من قلبه ذلك، جئت أنا و هو يوم القيامة كهاتين - و جمع بين السبابة و الوسطى -

ألا و إنَّ محمدًا صلَّى الله عليه و اله أخذ بيدي هذه، فقال: من بايع هؤلاء الخمس ثم مات و هو يحبُّك فقد قضى نحبه، و من مات و هو يبغضك [مات ميتة الجاهلية] و يحاسب بما عمل في الاسلام و من بقى بعدك و هو يحبُّك، ختم الله له بالأمن و الايمان ما طلعت شمس و ما غربت.

قال قاضي نعمان: هذا ما أثبتناه في هذا الكتاب [اي شرح الاخبار في فضائل الائمة الاطهار عليهم السلام] مما آثره الطبري الذي قدمنا ذكره و ذلك كله من الثابت الصحيح المأثور عن علي عليه السلام. (١٦٤/١)

ص: ١٣٩

ما روى ابن عبد البرّ الاندلسي (م ٤٦٣) عن الطبري في فضائل عليّ عليه السلام

[٧٤] قال ابن عبد البرّ: حدثنا أحمد بن محمد، قال: حدثنا أحمد بن فضل، قال: حدثنا محمد بن جرير قال: حدثنا أحمد بن عبد الله الدقاق، قال: حدثنا مفضل بن صالح، عن سماك بن حرب، عن عكرمة، عن ابن عباس، قال: لعلّي أربع خصال ليست لأحد غيره: هو أول عربيّ و عجميّ صلّي مع رسول الله صلّي الله عليه و سلم، و هو الذي كان لواؤه معه في كل زحف، و هو الذي صبر معه يوم فرّ عنه غيره، و هو الذي غسله و أدخله قبره. (الاستيعاب في معرفة الاصحاب،^{١٥٨} ج ٣، ص ١٠٩٠)

[٧٥] و ذكر الطبري، قال: حدثنا محمد بن عبيد المحاربي، قال: حدثنا عبدالعزيز بن أبي حازم، عن أبيه، قال: قيل لسهل بن سعد: ان أمير المدينة يريد أن يبعث اليك لتسبّ عليّا عند المنبر. قال: كيف أقول؟ قال: تقوله أباتراب. فقال: والله ما سمّاه بذلك الا رسول الله صلّي الله عليه و سلّم، قال: قلت: و كيف يا أبا العباس؟ قال: دخل عليّ علي فاطمة. ثم خرج من عندها فاضطجع في صحن المسجد، قال: فجاء رسول الله صلّي الله عليه و سلّم على فاطمة رضی الله عنها، فقال: أين ابن عمّك؟ قالت: هو ذلك مضطجع في المسجد. قال: فجاء رسول الله صلّي الله عليه و سلم، فوجده قد سقط رداؤه عن ظهره، و خلص التراب الى ظهره. فجعل يمسح التراب عن ظهره، و يقول: اجلس أباتراب. فوالله ما سمّاه به الا رسول الله صلّي الله عليه و سلم، و الله ما كان اسم أحب اليه منه. (الاستيعاب ١١١٨/٣)

[٧٦] أخبرنا أبو عمر أحمد بن محمد بن سعيد، حدثنا أبو بكر أحمد بن الفضل بن العباس الدينوري، حدثنا أبو جعفر محمد بن جرير الطبري، حدثنا أبو كريب محمد بن

ص: ١٤٠

العلاء و محمد بن هيثاج، قال: حدثنا محمد بن عبد الرحمن الأزدي، حدثنا ابراهيم بن يوسف، عن أبيه، عن أبي اسحاق، عن البراء بن عازب، قال: بعث رسول الله صلّي الله عليه و سلم خالد بن الوليد الى اهل اليمن يدعوهم الى الاسلام. فكنت فيمن سار معه، فأقام عليهم ستّة أشهر، لا يجيبونه الى شيء. فبعث النبي صلّي الله عليه و سلّم عليّ بن أبي طالب، و أمره أن يقل خالد و من اتبعه الا من أراد البقاء مع علي رضی الله عنه فيتركه، قال البراء: فكنت فيمن قعد مع علي، فلما انتهينا الى أوائل اليمن بلغ القوم الخبر. فجمعوا له. فصلّي بنا عليّ الفجر، فلما فرغ صفنا صفا واحدا، ثم تقدم بين أيدينا فحمد الله و أثنى عليه. ثم قرأ عليهم كتاب رسول الله صلّي الله عليه و سلم، فأسلمت همّدان كلّها في يوم واحد، و كتب بذلك عليّ الى رسول الله صلّي الله عليه و سلم، فلما قرأ كتابه خرّ ساجدا، ثم جلس فقال: السلام على همّدان، و تتابع أهل اليمن على الاسلام. (الاستيعاب ٣ / ١١٢٠ - ١١٢١)

[٧٧] ذكر الطبري حديث عمار بن ياسر، عن النبي صلى الله عليه و سلم، أنه قال لعليّ رضي الله عنه: أشقى الناس
الذي عقر الناقة، و الذي يضربك على هذا - و وضع يده على رأسه حتى يخضب هذه - يعني لحيته. (الاستيعاب ٣ / ١١٢٦)

* . * . *

ص: ١٤١

ما روى ابن شهر آشوب (م ٥٨٨) عن كتاب الولاية للطبرى

[٧٨] اربعين مكّي و ولاية الطبرى:

فقيل له [رسول الله]: فما آية محبتكم من بعدكم؟ فوضع يده على رأس علىّ و هو على جانبه، فقال: انّ حبيّ من بعدى حبّ هذا.^{١٥٩} (مناقب آل أبى طالب ١٥٣/٢)

[٧٩] روى حديث الطير جماعة منهم الترمذى فى جامعه، و ابونعيم فى حلية الاولياء و... و الطبرى فى الولاية و ابن البيع فى الصحيح و... (٢٨٢/٢)

[٨٠] اهل السير، عن حبيب بن الجهم و ابى سعيد التميمى و النطنزى فى الخصائص و الاثم فى الفتوح و الطبرى فى كتاب الولاية باسناد له عن محمد بن القاسم الهمدانى،^{١٦٠} و ابو عبدالله البرقى عن شيوخه عن جماعة من اصحاب علىّ أنه نزل أمير المؤمنين عليه السلام بالعسكر عند وقعة صفين عند قرية صدودبا، فقال مالك الاشر: ينزل الناس على غير ماء؟ فقال: يا مالك ان الله سيسقينا فى هذا المكان، احتفر أنت و أصحابك. فاحتفروا فاذا هم بصخرة سوداء عظيمة فيها حلقة لجين، فعجزوا عن قلعها و هم مائة رجل، فرفع أمير المؤمنين يده الى السماء و هو يقول: طالب طاب يا عالم باطيبو ثابوثة شميا كرباجا نوئا توديشا برجوثا أمين أمين يا رب العالمين يا رب موسى و هارون. ثم اجتذبتها فرماها عن العين اربعين ذراعا فظهر ماء أعذب من الشهد و أبرد من الثلج و أصفى من الياقوت، فشربنا و سقينا. ثم رد الصخرة و أمرنا أن نحثوا عليها التراب، فما سرنا غير بعيد قال: من منكم يعرف موضع العين؟ قلنا: كلنا. فرجعنا فحفنى مكانها علينا. فاذا راهب مستقبل من صومعة، فلما بصر به أمير المؤمنين، قال: شمعون؟ قال: نعم هذا اسمى سمّنى به أمى ما اطلع عليه الا الله ثم أنت. قال: و تشاء يا شمعون؟ قال: هذا العين و اسمه. قال: هذا عين زاحوما. [و فى نسخة راجوه] و هو من الجنة شرب منها ثلاثمائة نبىّ و ثلاثة عشر وصيّا و أنا آخر الوصيين شربت منه. قال: هكذا وجدت فى جميع نسخ الانجيل و هذا الدير بنى

ص: ١٤٢

على قالع هذه الصخرة و مخرج الماء من تحتها. و لم يدركه عالم قبلى غيرى، لقد رزقنيه الله و أسلم. (٢٩١/٢)

[٨١] الطبرى باسناده عن ابى الطفيل: انه [علىّ] قال لاصحاب الشورى: أناشدكم الله، هل تعلمون ان لرسول الله (ص) وصيّا غيرى؟ قالوا: اللهم لا. (٤٦/٣)

[٨٢] الطبرى باسناد له عن سلمان، قال: قلت لرسول الله (ص) يا رسول الله انه لم يكن نبى الا و له وصى، فمن وصيک؟ قال: وصيى و خليفتى فى أهلى و خير من أترك بعدى، مؤدى دينى و منجر عداتى على بن ابى طالب. (٤٧/٣)

١٥٩. رواه أيضا عن الطبرى، قاضى نعمان فى شرح الاخبار، ج ١، ص ١٥٧ كما ذكرناه.

١٦٠. تأتى الرواية عن طريق الطبرى من كتاب شرح الاخبار.

[٨٣] حلية ابونعيم و ولاية الطبرى قال النبى (ص): يا انس! يدخل عليك من هذا الباب امير المؤمنين و سيد المرسلين و قائد الغر المحجلين و خاتم الوصيين. قال انس: قلت اللهم اجعله رجلا من الانصار و كتمته اذ جاء على، فقال: من هذا يا انس! قلت: على. فقام مستبشرا و اعتنقه، ثم جعل يمسح عرق وجهه بوجهه. فقال على: يا رسول الله، لقد رأيتك صنعت بى شيئا ما صنعته بى قبل. قال: و ما ينعنى و أنت تؤدى عنى و تسمعهم صوتى و تبين لهم ما اختلفوا فيه بعدى. و هذا من قول الله عزوجل: «و ما أنزلنا عليك الكتاب الا لتبين لهم الذى اختلفوا فيه.»^{١٦١} فأقام على لبيان ذلك. (٤٨/٣)

[٨٤] ابن مجاهد فى التاريخ و الطبرى فى الولاية، و الديلمى فى الفردوس و احمد فى الافضائل و الاعمش عن ابى وائل و عن عطية عن عايشة، و قيس بن ابى حازم عن جرير بن عبدالله قالوا: قال رسول الله (ص): على خير البشر فمن أبى فقد كفر و من رضى فقد شكر. (٩٧/٣)

[٨٥] الطبريان فى الولاية و المناقب، باسنادهما الى مسروق عن عايشة: سمعت رسول الله (ص) يقول: هو شر الخلق و الخليفة، يقتلهم خير الخلق و الخليفة، و أقربهم الى الله و سيلة [اي المخدج و اصحابه. يعنى الخوارج] (٧٠/٣)

[٨٦] الطبرى باسناده عن جابر بن عبدالله... أنه قال امير المؤمنين صلوات الله عليه: أفمن كان على بيّنة من ربّه و يتلوه شاهد: أنا. (٨٥/٣)

[٨٧] البخارى و مسلم و الطبرى و ابن البيع و ابونعيم و ابن مردويه، انه قال بعض الامراء لسهل بن سعد: سبّ عليا. فأبى، فقال: اما اذا أبيت، فقل لعن الله أباتراب. فقال: و الله أنه أنما سمّاه رسول الله بذلك و هو أحبّ الاسماء اليه. (١١١/٣)

ص: ١٤٣

[٨٨] البخارى و مسلم و الطبرى و ابن شاهين و ابن البيع فى حديث ان عليا غضب على فاطمة (س) و خرج فجده رسول الله، فقال: قم يا اباتراب قم يا اباتراب.

[٨٩] الطبرى و ابن اسحاق و ابن مردويه انه قال عمار: خرجنا مع النبى فى غزوة العشيرة، فلما نزلنا منزلا نمنا، فما تبّهنا الا كلام رسول الله لعلى: يا اباتراب، لما رآه ساجدا معفرا وجهه فى التراب، أتعلم من أشقى الناس؟ أشقى الناس اثنان احيمر ثمود الذى عقر الناقة و أشقاها، الذى يخضب هذه و وضع يده على لحيته. (١١١/٣)

[٩٠] ابن عقدة و ابن جرير بالاسناد عن الخدرى و جابر الانصارى و جماعة من المفسرين فى قولى تعالى: و لتعرفهم فى لحن القول يبغضهم على بن ابى طالب. (٢٠٥/٣)

[٩١] الطبرى فى الولاية باسناد له عن الاصبع بن نباتة، قال على عليه السلام: لا يحبنى ثلاثة، ولد زنا، و منافق، و رجل حملت به امه فى بعض حيضها. (٢٠٨/٣)

[٩٢] الطبرى فى الولاية و العكبرى فى الابانة، أنه مرّ ابن عباس بنفر يسبون عليّا. فقال: أيكم ساب لله؟ فأنكروا. فقال: سمعت رسول الله (ص) يقول: من سبّ عليّا فقد سبّنى، و من سبّنى فقد سبّ الله، و من سبّ الله فقد كفر. ثم التفت الى ابنه، فقال: قل فيهم. فقال

نظروا اليه بأعين محمرة***نظر التيوس الى سفار الجازر
خزر الحواجب خاضعي اعناقهم***نظر الذليل الى العزيز القاهر
فقال ابن عباس
سبوا الاله و كذا بوآب محمّد***و المرتضى ذلك الوصى الطاهر
أحياءهم خزي على امواتهم***و الميّتون فضيحة للغابر
(٢٢١/٣).

[٩٣] قوله تعالى «عالِيهم ثياب سندس خضر و استبرق». الطبري التاريخي باسناده عن ابن عباس قال النبي (ص): اول
من يكسى يوم القيامة ابراهيم بخلته و أنا بصفوتي و على بن ابي طالب يزف بيني و بين ابراهيم زفا الى الجنة. سعيد بن جبير
عن ابن عباس: اول من يكسى يوم القيامة ابراهيم بخلته من الله ثم محمد لانه صفوة الله ثم على يزف بينهما الى الجنة، ثم قرأ
ابن عباس: يوم لا يخزي الله النبي و الذين آمنوا معه. قال: على و اصحابه. (٢٢٧/٣)
[٩٤] الطبري و الخركوشي في كتابيهما بالاسناد عن سلمان، قال النبي (ص) اذا كان

ص: ١٤٤

يوم القيامة ضربت لى قبة من ياقوتة حمراء على يمين العرش و ضرب لابراهيم قبة خضراء على يسار العرش و
ضربت فيما بينهما لعلى بن ابي طالب قبة من لؤلؤ بيضا فما ظنكم بحبيب من خليلين. (٢٣٠/٣)
[٩٥] ... و روى الطبري و الموصلي عن عمار، و روى احمد بن حنبل أنه قال النبي (ص): يا على أشقى الاولين عاقر
الناقة و أشقى الاخرين قاتلك. (٣٠٩/٣)
[٩٦] الرضا عن آبائه (ع) قال رسول الله (ص) من أحب أن ينظر الى أحب الارض الى اهل السماء فلينظر الى الحسين.
رواه الطبريان فى الولاية و المناقب. (٧٣/٤)
[٩٧] قال ابن شهر آشوب: و قوله صلى الله عليه و اله: على خير البشر، رواه مجاهد فى التاريخ و الطبري فى الولاية.
(متشابه القرآن، ج ٢، ص ٤١)
[٩٨] قال ابن شهر آشوب: و قوله صلى الله عليه و اله: لأعطين الراية غدا رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله.
رواه البخارى و ... الطبري و البلاذري. (متشابه القرآن، ٤٣/٢)

* . * . *

ص: ١٤٥

ما روى ابن طاوس (م ٦٦٤) عن كتاب مناقب أهل البيت للطبرى

قال ابن طاوس: فيما نذكره من كتاب المناقب لأهل البيت عليهم السلام تأليف محمد بن جرير الطبرى صاحب التاريخ، من تسمية ذى الفقار لعلّى عليه السلام بأمر المؤمنين. قال فى خطبته ما هذا لفظه:
حدثنا الشيخ الموفق محمد بن جرير الطبرى ببغداد فى مسجد الرّصافة، قال: هذا ما أَلْفَتَهُ من جميع الروايات من الكوفيين و البصريين و المكيين و الشاميين و أهل الفضل كلّهم و اختلافهم فى أهل البيت عليهم السلام. فجمعتهم و أَلْفَتَهُ أبواباً و مناقب ذكرت فيه باباً باباً، و فصلتُ بينهم و بين فضائل غيرهم، و خصّصتُ أهل هذا البيت بما خصّهم الله به من الفضل»

قلت: ثم ان ابن طاوس ذكر قسّمات من ترجمة الطبرى من تاريخ بغداد و بعد ذلك يقول: و قد ذكر فى كتاب المناقب المشار اليه من تسمية مولانا على بن ابى طالب عليه السلام بأمر المؤمنين ثلاثة أحاديث نذكرها فى ثلاثة أبواب، فقال ما هذا لفظه:

[٩٩] ابو جعفر [الطبرى]، قال: حدّثنا داود بن عمر بن عبد الله بن اسحاق، قال و حدّثنى مسدد بن مسرهد الأسدى، قال: حدّثنى روح بن عبد الله الجرجانى، قال: أخبرنى ابوالأحوص عبد الله بن يسار، قال: أخبرنا زرارة بن أعين عن عكرمة، عن ابن عباس: قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و اله: أعطانى ربّى ذوالفقار، قال: يا محمّد! خذه و أعطه خير أهل الأرض. فلقلت: من ذلك يا رب؟ قال: خليفتى فى الأرض علىّ بن ابى طالب عليه السلام.
و انّ ذوالفقار كان ينطق مع علىّ عليه السلام و يحدثه حتّى أنّه همّ يوماً بكسره، فقال: مه يا أمير المؤمنين، أنّى مأمور و قد بقى فى أجل المشرك تأخير.

اليقين باختصاص مولانا علىّ بأمر المؤمنين، صص ٢١٥ - ٢١٧

قال ابن طاوس: فيما نذكره عن أبى جعفر ابن جرير الطبرى برجالهم، فى تسمية

ص: ١٤٦

علىّ عليه السلام يوم القيامة بأمر المؤمنين، فقال ما هذا لفظه:

[١٠٠] ابو جعفر [الطبرى] قال: حدّثنى زريق بن محمّد الكوفى، قال: أخبرنا محمّد بن اليسع عن أبى اليمانى، عن محمد بن صالح، عن مجاهد، عن ابن عباس فى قول الله تبارك «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ. فقال:

ينادى يوم القيامة: أين أمير المؤمنين؟ فلا يجيب أحده له أحداً و لا يقوم إلاّ على بن أبي طالب عليه السلام و من معه، و ساير الامم كلّهم الى النار.^{١٦٢} (اليقين باختصاص مولانا علىّ بأمر المؤمنين، ص ٢١٨)

قال ابن طاوس: فيما ذكره عن أبي جعفر ابن جرير الطبري برجالهم، أن جبرئيل عليه السلام خاطب عليّاً عليه السلام في حياة النبي صلى الله عليه و اله و سمّاه أمير المؤمنين و قائد الغرّ المحجلّين و سيّد ولد آدم ما خلا النبيين و المرسلين و هذا لفظه:

[١٠١] ابو جعفر [الطبري] قال: حدثنا ناقد بن ابراهيم بن عبد الواحد، عن زكريّا بن يحيى عن الهيثم بن جابر، قال: سمعت أبا سلمان أيوب بن يونس، قال: حدّثنا الحصين بن سالم عن أم سلمة رضی الله عنها، قالت: كان النبي صلى الله عليه و اله عليلاً و كان علىّ بن أبي طالب عليه السلام يحبّ أن لا يسبقه اليه أحد. فعدا اليه ذات يوم و هو في صحن داره، فإذا رأسه في حجرٍ دحية بن خليفة الكلبي، فسلم عليه، فردّ عليه السلام، ثم قال: يا حبيبي، أذن منّي. لك عندي مدحة نزفها اليك: أنت أمير المؤمنين و قائد الغرّ المحجلّين و سيّد ولد آدم يوم القيامة ما خلا النبيين و المرسلين، لواء الحمد بيدك و تزفّ أنت و شيعتك معي زفّاً، قد أفلح من تولّك و خاب و خسر من تخلاّك، محبّو محمّد محبوبك و مبغضو محمّد مبغضوك، لن تنالهم شفاعتي، أذن منّي.

قال: فأخذ رأس النبي صلى الله عليه و اله فوضعه في حجره. (اليقين ص ٢١٩)

قال ابن طاوس: فيما ذكره عن الحافظ محمد بن جرير الطبري صاحب التاريخ، من تسمية النبي صلى الله عليه و اله لعليّ عليه السلام امام المتقين و قائد الغرّ المحجلّين و هو الأمير بعدى... فقال محمد بن جرير الطبري المذكور في كتاب مناقب أهل البيت

ص: ١٤٧

عليهم السلام في باب الهاء من حديث نذكر اسناده و المراد منه بلفظه:

[١٠٢] ابو جعفر [الطبري] قال، حدّثني عبدالرزاق، عن معمر، عن الزهري، عن سعيد بن المسيّب، ثم ذكر فيه عن سلمان الفارسي ما هذا لفظه: و قام سلمان رحمة الله عليه و قال:

يا معاشر المسلمين، أتشدكم بالله و بحق رسول الله صلى الله عليه و اله، أستم تشهدون أن النبي صلى الله عليه و اله قال: سلمان من أهل البيت؟ فقالوا: بلى والله تشهد بذلك. قال: فأنا أشهد به أنّي سمعت رسول الله صلى الله عليه و اله: علىّ امام المتّقين و قائد الغرّ المحجلّين و هو الأمير بعدى. (اليقين، ص ٤٧٧)

قال ابن طاوس: فيما ذكره من تسمية النبي صلى الله عليه و اله لمولانا علىّ عليه السلام: يعسوب الدين و امام المتّقين و قائد الغرّ المحجلّين و الحامل غدا لواء رب العالمين. نقله مما رواه أبو جعفر محمد بن جرير الطبري صاحب التاريخ و هو من أعظم و أزهد علماء الاربعة المذاهب في كتابه مناقب أهل البيت عليهم السلام ... فقال هذا محمد بن جرير

١٦٢. قال ابن طاوس: اقوال: كذا رأيت الحديث: و ساير الامم. و لعلّه كان «و ساير الائمة». يعنى الذين سّماهم الله في كتابه بقوله: «و جعلناهم أمة يدعون الى النار و يوم القيامة لا ينجسون». والله أعلم. او كان: ساير الفرق.

الطبرى فى كتابه مناقب اهل البيت عليهم السلام مما لم يذكر فيه لفظه اميرالمؤمنين عليه السلام و فيه تصريح بالنص الصحيح على على بن أبى طالب و عترته الطاهرين عليهم السلام ما هذا لفظه:

[١٠٣] ابوجعفر [الطبرى] قال: حدثنا زرات بن يعلى بن احمد البغدادي، قال: أخبرنا ابوقتادة عن جعفر بن محمد، عن محمد بن بكير، عن جابر بن عبدالله الانصارى، عن سلمان الفارسى، قال: قلنا يوماً: يا رسول الله! من الخليفة بعدك حتى نعلمه؟ قال لى: [يا] سلمان! ادخل على أباذر و المقداد و أبأيوب الأنصارى، و امّ سلمة زوجة النبى من وراء الباب. ثم قال: إشهدوا و افهموا عنى: انّ على بن أبى طالب عليه السلام وصيى و وارثى و قاضى دينى و عدتى و هو الفاروق بين الحق و الباطل، و هو يعسوب المسلمين، و امام المتقين، و قائد الغر المحجلين، و الحامل غداً لواء رب العالمين، هو ولده من بعده ثم من الحسين ابنى أئمة تسعة هداة مهديون الى يوم القيامة. أشكو الى الله جحود امتى لأخى و تظاهروهم عليه و ظلمهم له و أخذهم حقه. قال: فقلنا له: يا رسول الله! و يكون ذلك؟ قال: نعم، يقتل مظلوماً من بعد أن يملأ غيظاً، و يوجد عند ذلك صابراً. قال: فلما سمعت ذلك فاطمة عليها السلام، أقبلت حتى دخلت من وراء الحجاب،

ص: ١٤٨

و هى باكية. فقال [لها] رسول الله صلى الله عليه و اله: ما يبكيك يا بنية؟ قالت: سمعتك تقول فى ابن عمك و ولدى ما تقول. قال: و أنت تظلمين و عن حقدك تدفعين، و أنت اول اهل بيتى لاحق بى بعد أربعين. يا فاطمة! أنا سلم لمن سالمك و حرب لمن حاربك، أستودعك الله تعالى و جبرئيل و صالح المؤمنين. قال: قلت: يا رسول الله! من صالح المؤمنين؟ قال: على بن ابى طالب. (اليقين ص ٤٨٧ - ٤٨٨)

[١٠٤] قال ابن طاوس فى الطُّرف بعد نقل رواية: و رواها لهذه الطرفة محمد بن جرير الطبرى أتمّ من هذا فى كتابه الذى سمّاه «مناقب أهل البيت» و رتبه أبواباً على حروف المعجم، فقال فى باب الياء ما لفظه: ابوجعفر، قال: حدّثنا يوسف بن على البلخى، قال: حدّثنى أبوسعيد الآدمى بالرّى، قال: حدّثنى عبدالكريم بن هلال، عن أبى الحسن موسى بن جعفر، عن أبيه، عن جدّه، أن أميرالمؤمنين على بن أبى طالب قال: أمرنى رسول الله صلى الله عليه و اله أن أخرج فأنادى فى الناس ألا من ظلم أجيراً أجره، فعليه لعنة الله، ألا من توالى غير مواليه، فعليه لعنة الله، ألا من سبّ أبويّه، فعليه لعنة الله.

قال على بن أبى طالب: فخرجتُ، فناديت فى الناس كما أمرنى النبى صلى الله عليه و اله فقال لى عمر بن الخطاب: هل لِمَا ناديت به من تفسير؟ فقلت: الله و رسوله أعلم.

فقام عمر و جماعة من أصحاب النبى صلى الله عليه و اله فدخلوا عليه، فقال عمر: يا رسول الله! هل لِمَا نادى على عليه السلام من تفسير؟ قال: نعم، أمرته أن ينادى ألا من ظلم أجيراً أجره فعليه لعنة الله. و الله يقول: قُلْ لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ أَجراً الْآ مَوَدَّةَ فِى الْقُرْبَى. فمن ظلمنا فعليه لعنة الله. و أمرته أن ينادى من توالى غير مواليه، فعليه لعنة الله؛ و الله يقول: النبىُّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم. فمن كنت مولاة فعلىّ مولاة، و من توالى غير علىّ و ذريته فعليه لعنة الله. و أمرته أن ينادى و من سبّ أبويه فعليه لعنة الله، و أنى أشهدالله و أشهدكم، أنى و علىّ أبوا المؤمنين، فمن سبّ أحدنا فعليه لعنة الله. فلما خرجوا، قال عمر: يا أصحاب محمّد ما أكّد النبى لعلّى فى الولاية فى غدیر خمّ و لا فى غيره أشد من تأكيده فى يومنا هذا.

قال خَبَاب بن الارت: كان [هذا الحديث] قبل وفاة النبي صلى الله عليه و اله بتسعة عشر يوما. (الطرف المطبوع في «ميراث اسلامى ايران، مجلد ٣ ص ١٨٦ - ١٨٧)

ص: ١٤٩

ما روى البياضى عن كتاب فضائل على عليه السلام للطبرى

- [١٠٥] [قال البياضى]: و قد أسند الطبرى الى سلمان، قول النبىِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لم يكن نبىِّ الا و له وصىِّ فمن وصيِّك؟ هو خير من أترك بعدى على بن أبى طالب. (الصراط المستقيم، ٢٨/٢)
- [١٠٦] [قال البياضى]: و أسند الطبرى الى أبى الطفيل قول علىِّ لأصحاب الشورى: أناشدكم بالله هل تعلمون للنبيِّ وصيًّا غيرى؟ قالوا: اللهم لا. (٢٩/٢)
- [١٠٧] [قال البياضى]: روى الطبرى فى الولاية: قالت عائشة: قال النبىُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فى مرضه: ادعوا لى حبيبي، فدعوتُ أبابكر، فنظر اليه، ثمَّ وضع رأسه، و قال: ادعوا لى حبيبي، فقلت: ادعوا له عليًّا فوالله ما يريد غيره. فجاءه فأفرج له الثوب الذى عليه، و أدخله فيه، فلم يزل يحتضنه حتى قبض. (٤٨/٢)
- [١٠٨] [قال البياضى]: فى ولاية الطبرى عن أنس: يدخل عليك الساعة أمير المؤمنين و سيِّد الوصيِّين و أقدم الناس اسلامًا، و أكثرهم علمًا، و أرجحهم حلما. فدخل علىِّ. فقال: حدث فىِّ حدث؟ فقال صلى اللهُ عليه وَآلِهِ: ما أحدث فىك الاَّ خير، أنت منىِّ و أنا منك، و تفىِّ بذمتى، و تغسلنى، و تلحدنى، و تسمع الناس عنيِّ و تبين لهم ما يختلفون بعدى. الصراط المستقيم. (٥٢/٢)
- [١٠٩] [قال البياضى]: و أسند الامام محمد بن جرير الطبرى فى كتاب المناقب المؤلف على حروف المعجم، المجموع من روايات المصريِّين و مكة و المدينة و الشام الى جابر قول النبىِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لعلىِّ: أنت أخى و وزيرى فى الدنيا و الاخرة تختم بالعقيق الأصفر فإنه أول حجر أقرَّ الله بالرؤية، و لى بالنبوة و لك بالخلافة، و لذريتك بالامامة، و لشيعتك و محبيك بالجنة. (١١٩/٢)

[١١٠] ابن جرير: عن عليّ قال: أتى النبيّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ناسٌ من اليمن فقالوا: ابعث فينا من يُفَقِّهنا في الدين و يُعَلِّمنا السنن و يحكم فينا بكتاب الله. فقال النبيّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: انطلق يا عليّ إلى أهل اليمن، فَفَقِّههم في الدين و علِّمهم السنن و احكم فيهم بكتاب الله، فقلت: أن أهل اليمن قوم طغام يأتونى من القضاء بما لا علم لى به، ف ضرب النبيّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صدرى ثمّ قال: اذهب فإنّ الله سيهدى قلبك و يثبت لسانك فما شككت في قضاء بين اثنين حتى الساعة. (كنز العمال ١١٣/١٣)

[١١١] ابن جرير: عن عليّ قال: خطب أبو بكر و عمرُ فاطمةَ إلى رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فأبى رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عليهما، فقال عمر: أنت لها يا عليّ! قال: ما لى من شيء إلا درعى و جملى و سيفى، فتعرض عليّ ذات يوم لرسول الله (صلى الله عليه وآله) فقال: يا عليّ! هل لك من شيء؟ قال: جملى و درعى أرهنهما؛ فزوجنى رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فاطمة، فلما بلغ فاطمة ذلك بكت، فدخل عليها رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فقال: ما لك تبكين يا فاطمة! و الله أنكحتك أكثرهم علما و أفضلهم حلماً و أقدمهم سلماً و فى لفظ: أولهم سلماً. (صححه ابن جرير). (كنز العمال ١١٤/١٣)

[١١٢] ابن جرير: عن عليّ قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يا بنى عبدالمطلب! إننى قد جئتكم بخير الدنيا و الآخرة و قد أمرنى الله أن أدعوكم إليه فأيتكم يؤازرنى على هذا الأمر على أن يكون أخى و وصيى و خليفتى فيكم؟ قال: فأحجم القوم عنها جميعاً و قلت: يا نبيّ الله! أكون وزيرك عليه؟ فأخذ برقبتي، ثمّ قال: هذا أخى و وصيى و خليفتى فيكم، فاسمعوا له أطيعوا. (كنز العمال ١١٤/١٣)

[١١٣] ابن جرير: عن عليّ قال: بعثنى رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إلى اليمن، فانتبهنا إلى قوم قد بنوا زبية للأسد، فبيناهم يتدافعون، إذ سقط رجل فتعلق بآخر ثمّ تعلق

ص: ١٥١

رجل آخر، حتى صاروا فيها أربعة، فجرحهم الأسد، فانتدب له رجل بحربة فقتله و ماتوا من جرحهم كلّهم، فقام أولياء المقتول الأوّل إلى أولياء الثانى، فأخرجوا السلاح، ليقتلوا، فأتاهم على تفيئة ذلك، فقال: تريدون أن تقتلوا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و اله حى؟ إننى أقضى بينكم بقضاء إن رضيتم فهو القضاء و الا حجز بعضكم عن بعض حتى تأتوا النبيّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و اله فيكون هو الذى يقضى بينكم، فمن عدا بعد ذلك فلا حق له، اجمعوا من قبائل هؤلاء الذى حفروا البئر ربع الدية و ثلث الدية و نصف الدية و الدية كاملة، فلأوّل الربع لأنه هلك بمن فوقه و للثانى ثلث الدية و للثالث نصف الدية و للرايع الدية كاملة، فأبوا أن يرضوا فأتوا النبيّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و اله و هو عند مقام ابراهيم فقصوا عليه القصة، فقال: أنا أقضى بينكم و

١٦٣ . ذكرنا فى المقدمة أن المتقى الهندي أخذ هذه الروايات من كتاب تهذيب الانار للطبرى؛ و لكن بما أن الطبرى لامحالة ذكر هذه الروايات فى كتابه الكبير حول الامام على عليه السلام، أوردنا هذه الروايات التى نقله المتقى الهندي عن ابن جرير فى هذا الكتاب. فأما ما روى المؤلف حول حديث الغدير ذكرناه فى قسم حديث الولاية.

احتبى، فقال: رجل من القوم: ان علياً قضى بيننا فقصوا عليه القصّة فأجازه النبي صلى الله عليه و اله و فى لفظ: فقال النبي صلى الله عليه و اله القضاء كما قضى على. (صححه ابن جرير) (كنز العمال ١١٨/١٣)

[١١٤] ابن جرير: عن عليّ قال: لما مات أبو طالب أتيت رسول الله صلى الله عليه و آله فقلت: يا رسول الله! إن عمك الشيخ الضالّ قد مات، قال فقال: انطلق فواره، ثمّ لا تُحدثن شيئاً حتى تأتيني، فواريته ثمّ أتيته فأمرني، فاغتسلت ثمّ دعا لى بدعوات ما أحبّ أن لى بهنّ ما على الأرض من شيء. (كنز العمال ١١٩/١٣)

[١١٥] ابن جرير: عن عبدالرحمن بن أبى ليلى قال: كان على يخرج فى الشتاء فى إزار و رداء ثوبين خفيفين، و فى الصيف فى القباء المحشوّ و الثوب الثقيل، فقال الناس لعبد الرحمن: لو قلت لأبيك فإنّه يسمر معه، فسألت أبى، فقلت: أن الناس قد رأوا من أمير المؤمنين شيئاً استنكروه، قال: و ما ذاك؟ قال: يخرج فى الحرّ الشديد فى القباء المحشوّ و الثوب الثقيل و لا يبالي ذلك، و يخرج فى البرد الشديد فى الثوبين الخفيفين و الملاء تين لا يبالي ذلك و لا يتقى برداً، فهل سمعت فى ذلك شيئاً، فقد أمروني أن أسألك أن تسأله إذا سمرت عنده، فسمره عنده، فقال:

يا أمير المؤمنين! إنّ الناس قد تفقدوا منك شيئاً، قال: و ما هو؟ قال: تخرج فى الحرّ الشديد فى القباء المحشوّ و الثوب الثقيل و تخرج فى البرد الشديد فى الثوبين الخفيفين و فى الملاء تين لا يبالي ذلك و لا يتقى برداً، قال: أو ما كنت معنا يا أبا ليلى بخبير؟ بلى و الله قد كنت معكم، قال: فإنّ رسول الله صلى الله عليه و آله بعث أبا بكر فسار بالناس فانهزم حتى رجع إليه و بعث عمر فانهزم بالناس حتى انتهى إليه، فقال رسول الله صلى الله عليه و

ص: ١٥٢

آله: لا عطينّ الراية رجلاً يحبّ الله و رسوله و يحبه الله و رسوله، يفتح الله له، ليس بفرار، فأرسل الىّ فدعاني، فأتيته و أنا أرمد لا أبصر شيئاً، فنقل فى عيني و قال: اللهمّ اكفه الحرّ و البرد! فما أذاني بعده حرّ و لا برد (صححه ابن جرير) (كنز العمال ١٢١/١٣)

[١١٦] ابن جرير: عن عليّ قال: بعثنى رسول الله صلى الله عليه و آله إلى اليمن و أنا حديث السنّ، قلت: بعثتنى إلى قوم يكون بينهم أحداث و لا علم لى بالقضاء! فضرب بيده فى صدرى و قال: إنّ الله سيهدى لسانك و يُنبت قلبك، فما شككت فى قضاء بين اثنين بعد. (صححه ابن جرير). (كنز العمال ١٢٤/١٣)

[١١٧] ابن جرير: عن عليّ قال: بعثنى رسول الله صلى الله عليه و آله إلى اليمن فقلت: يا رسول الله! بعثتنى الى قوم هم أسنّ منى و أنا حدث، لا أبصر القضاء، فوضع يده على صدرى و قال: اللهمّ! ثبت لسانه واهد قلبه، يا على! إذا جلس إليك الخصمان فلا تقض بينهما حتى تسمع من الاخر كما سمعت من الأوّل، فإنك إذا فعلت ذلك تبيّن لك القضاء، فما أشكل علىّ قضاء بعد (صححه ابن جرير) (كنز العمال ١٢٥/١٣)

[١١٨] ابن جرير: عن عليّ قال: دعاني رسول الله صلى الله عليه و آله فقال: يا على! إنّ فيك من عيسى مثلاً أبغضته اليهود حتى بهتوا أمّه و أحبّته النصارى حتى أنزلوه بالمنزلة التي ليس بها، و قال على: ألا! و إنى يهلك فى رجلان محبّ مطر لى يفرطنى بما ليس فى و مبغض مفرّ يحمله شأنى على أن يهتنى، ألا! و إنى لست بنبيّ و لا يوحى إلىّ و لكنى أعمل بكتاب الله و سنّة نبيّه صلى الله عليه و آله ما استطعت، فما أمرتكم به من طاعة الله فحقّ عليكم طاعتى فيما أحببتهم أو كرهتهم، و ما أمرتكم بمعصية أنا و غيرى، فلا طاعة لأحد فى معصية الله، أمّا الطاعة فى المعروف. (كنز العمال ١٢٥/١٣)

[١١٩] ابن جرير: عن عليّ قال: جاء النبيّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَسٌ مِنْ قَرِيْشٍ، فَقَالُوا: يَا مُحَمَّدُ! إِنَّا جِيرَانُكَ وَحَلْفَاؤُكَ وَإِنَّا نَاسٌ مِنْ عِبِيدِنَا قَدْ أَتَوْكَ، لَيْسَ بِهِمْ رَغْبَةٌ فِي الدِّينِ وَلا رَغْبَةٌ فِي الْفَقْهِ، إِنَّمَا فَرَّوْا مِنْ ضِيَاعِنَا وَآمَوْنَا فَارِدَدَهُمْ إِلَيْنَا، فَقَالَ لَابِي بَكْرٍ: مَا تَقُولُ؟ قَالَ: صَدَقُوا، إِنَّهُمْ لَجِيرَانُكَ وَأَحْلَافُكَ، فَتَغَيَّرَ وَجْهُ رَسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. ثُمَّ قَالَ لِعَمْرٍ: مَا تَقُولُ؟ قَالَ: صَدَقُوا، إِنَّهُمْ لَجِيرَانُكَ وَحَلْفَاؤُكَ. فَتَغَيَّرَ وَجْهُ رَسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ قَرِيْشٍ! وَاللَّهِ لِيُبَعِثَنَّ اللهُ عَلَيْكُمْ رَجُلًا قَدْ امْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ بِالْإِيْمَانِ، فَيَضْرِبُكُمْ عَلَى الدِّينِ أَوْ يَضْرِبُكُمْ بَعْضُكُمْ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا يَا رَسُولَ اللهِ! قَالَ: لَا، قَالَ عَمْرٌ: أَنَا يَا رَسُولَ اللهِ؟ قَالَ: لَا، وَلكِنَّهُ الَّذِي يَخْصِفُ النَّعْلَ وَكَانَ أُعْطِيَ عَلِيًّا نَعْلًا يَخْصِفُهَا (ابن

ص: ١٥٣

جرير، و صححه). (كنز العمال ١٢٧/١٣)

[١٢٠] ابن جرير: عن عليّ قال: لما نزلت هذه الآية و أنذر عشيرتكَ الأقربين، جمع النبيّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، فَاجْتَمَعَ ثَلَاثُونَ فَأَكَلُوا وَشَرَبُوا، فَقَالَ لَهُمْ: مِنْ يَضْمَنُ عَنِّي دِينِي وَ مَوَاعِيدِي وَ يَكُونُ مَعِي فِي الْجَنَّةِ وَ يَكُونُ خَلِيفَتِي فِي أَهْلِي، وَ قَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللهِ! أَنْتَ كُنْتَ بَحْرًا! مِنْ يَقُومُ بِهَذَا؟ ثُمَّ قَالَ الْآخَرُ، فَعَرَضَ هَذَا عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ وَاحِدًا وَاحِدًا، فَقَالَ عَلِيٌّ: أَنَا (صححه ابن جرير) (كنز العمال ١٢٩/١٣؛ تهذيب الآثار، مسند علي بن أبي طالب، ١٦٤ ص ٦٠)

[١٢١] ابن جرير: عن عليّ قال: لما نزلت هذه الآية على رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ أَنْذَرَ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ دَعَانِي رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ! إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَنْذِرَ عَشِيرَتِي الْأَقْرَبِينَ، فَضَقَّتْ بِذَلِكَ ذُرْعًا وَ عَرَفْتُ أَنَّيْ مَهْمَا أَنْادِيَهُمْ بِهَذَا أَرَى مِنْهُمْ مَا أَكْرَهُ فَضَمْتُ عَلَيْهَا حَتَّى جَاءَنِي جَبْرِيلُ، فَقَالَ:

يَا مُحَمَّدُ! أَنْكَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ مَا تَوَمَّرَ بِهِ، يَعْذِبُكَ رَبُّكَ، فَاصْنَعْ لِي صَاعًا مِنْ طَعَامٍ وَ اجْعَلْ عَلَيْهِ رَجُلَ شَاةٍ وَ اجْعَلْ لَنَا عُسًا مِنْ لَبَنٍ ثُمَّ اجْمَعْ لِي بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ حَتَّى أَكَلْتَهُمْ وَ أَبْلُغْ مَا أَمَرْتُ بِهِ، فَفَعَلْتُ مَا أَمَرَنِي بِهِ، ثُمَّ دَعَوْتُهُمْ لَهُ وَ هُمْ يَوْمُئِذٍ أَرْبَعُونَ رَجُلًا يَزِيدُونَ رَجُلًا أَوْ يَنْقُصُونَهُ، ففِيهِمْ أَعْمَامُهُ: أَبُو طَالِبٍ وَ حَمْزَةُ وَ الْعَبَّاسُ وَ أَبُو لَهَبٍ.

فَلَمَّا اجْتَمَعُوا إِلَيْهِ، دَعَانِي بِالطَّعَامِ الَّذِي صَنَعْتَهُ لَهُمْ، فَجِئْتُ بِهِ، فَلَمَّا وَصَلْتُهُ تَنَاوَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جِشْبَ حَزْبِيَّةٍ مِنَ اللَّحْمِ فَشَقَّهَا بِأَسْنَانِهِ ثُمَّ أَلْقَاهَا فِي نَوَاحِي الصَّحْفَةِ ثُمَّ قَالَ: كُلُوا بِسْمِ اللَّهِ، فَأَكَلَ الْقَوْمُ حَتَّى نَهَلُوا عَنْهُ، مَا نَرَى إِلَّا آثَارَ أَصَابِعِهِمْ، وَ اللَّهُ! إِنْ كَانَ الرَّجُلُ الْوَاحِدُ مِنْهُمْ لِيَأْكُلَ مِثْلَ مَا قَدِمْتُ لَجَمِيعِهِمْ، ثُمَّ قَالَ: اسْقِ الْقَوْمَ يَا عَلِيُّ! فَجِئْتُهُمْ بِذَلِكَ الْعُسِّ، فَشَرَبُوا مِنْهُ حَتَّى رَوَوْا جَمِيعًا، وَ أَيْمَ اللهُ! إِنْ كَانَ الرَّجُلُ مِنْهُمْ لِيَشْرَبُ مِثْلَهُ.

فَلَمَّا أَرَادَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ يَكَلِّمَهُمْ بَدَّرَهُ أَبُو لَهَبٍ إِلَى الْكَلَامِ، فَقَالَ: لَقَدْ شَحَرَكُمُ صَاحِبُكُمْ، فَتَفَرَّقَ الْقَوْمُ وَ لَمْ يَكَلِّمَهُمُ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَلَمَّا كَانَ الْغَدُ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ! إِنْ هَذَا الرَّجُلُ قَدْ سَبَقَنِي إِلَى مَا سَمِعْتُ مِنَ الْقَوْلِ، فَتَفَرَّقَ الْقَوْمُ قَبْلَ أَنْ أَكَلْتَهُمْ. فَعَدَّ لَنَا مِثْلَ الَّذِي صَنَعْتَ بِالْأَمْسِ مِنَ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ، ثُمَّ اجْمَعْهُمْ لِي. فَفَعَلْتُ ثُمَّ جَمَعْتُهُمْ، ثُمَّ دَعَانِي بِالطَّعَامِ فَقَرَّبْتُهُ، فَفَعَلَ بِهِ كَمَا فَعَلَ بِالْأَمْسِ. أَكَلُوا وَ شَرَبُوا حَتَّى نَهَلُوا، ثُمَّ تَكَلَّمَ النَّبِيُّ

ص: ١٥٤

صلى الله عليه و اله، فقال:

يا بنى عبدالمطلب! انى قد جئتكم بخير الدنيا و الآخرة و قد أمرنى الله أن أدعوكم اليه. فأئىكم يؤازرنى على أمرى هذا؟ فقلت - و أنا أحدثهم سنا و أرمصهم عينا و أعظمهم بطنا و أحمصهم ساقا - أنا يا نبى الله أكون وزيرك عليه! فأخذ برقبتي. فقال: ان هذا أخى و وصيى و خليفتى فيكم، فاسمعوا له و أطيعوا. فقام القوم يضحكون و يقولون لأبى طالب، قد أمرك أن تسمع و تطيع لعلى. (كنز العمال ١٣/١٣١-١٣٣؛ تهذيب الآثار، مسند على بن أبى طالب، ص ٦٢ - ٦٣)

[١٢٢] ابن جرير: عن عمران بن حصين، قال: بعث رسول الله صلى الله عليه و اله سرية و استعمل عليهم علياً، فغنموا فصنع شيئاً أنكره - و فى لفظ: فأخذ على من الغنيمة جارية - فتعاهد أربعة من الجيش إذا قدموا على رسول الله صلى الله عليه و اله أن يعلموه، و كانوا إذا قدموا من سفر بدؤوا برسول الله صلى الله عليه و اله سلموا عليه و نظروا اليه، ثم ينصرفون الى رحالهم، فقال: يا رسول الله! ألم تر علياً قد أخذ من الغنيمة جارية؟ فأعرض عنه، ثم قام الثانى، فقال مثل ذلك، فأعرض عنه، ثم قام الثالث، فقال مثل ذلك، فأعرض عنه، ثم قام الرابع، فأقبل اليه رسول الله صلى الله عليه و اله يُعرف الغضب فى وجهه، فقال: ما تريدون من على؟ على منى و أنا من على و على ولى كل مؤمن بعدى. (صححه ابن جرير). (كنز العمال ١٣/١٤٢)

[١٢٣] ابن جرير: حدثنا إسماعيل بن موسى السدى، نبأنا محمد بن عمر الرومى، عن شريك، عن سلمة بن كهيل، عن سويد بن غفلة، عن الصنابحى، عن على: قال: قال رسول الله صلى الله عليه و اله: أنا دارالحكمة و على بابها. (قال ابن جرير: هذا خبر صحيح). (كنز العمال ١٣/١٤٧؛ تهذيب الآثار، مسند على بن أبى طالب، ص ١٠٤) ١٦٥

[١٢٤] ابن جرير: عن سعد، قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه و اله يقول لعلى ثلاث خصال لأن يكون لى واحدة منها أحب إلى من الدنيا و ما فيها، سمعته يقول: أنت منى بمنزلة هارون من موسى الا أنه لانبى بعدى. و سمعته يقول: لاعطين الراية غداً رجلاً يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله، ليس بفرار. و سمعته يقول: من كنت مولاه فعلى

ص: ١٥٥

مولاه. (كنز العمال ١٣/١٦٢ - ١٦٣)

[١٢٥] ابن جرير: عن على، قال: انطلقت أنا و النبى صلى الله عليه و اله حتى أتينا الكعبة، فقال لى رسول الله صلى الله عليه و اله: اجلس. و صعد على منكبى، فذهبت لأنهض به، فرأى منى ضعفاً، فنزل و جلس لى نبى الله صلى الله عليه و اله و قال: اصعد على منكبى، فصعدت على منكبى، فنهض بى، فإنه يخيل الى لو شئت لنتل أفق السماء حتى صعدت على البيت و عليه تمثال صفر أو نحاس، فجعلت أزاوله عن يمينه و شماله و بين يديه و من خلفه. و رسول الله صلى الله عليه و اله يقول: هبه هبه! و أنا أعالجه حتى استمكنت منه، قال لى رسول الله صلى الله عليه و اله: اقذف به، فقذفت به فتكسر كما تتكسر

١٦٥. قال المتقى الهندى بعد ايراد الاقوال حول الحديث و آخر كلامه قول ابن حجر فى أن للحديث اصل و أن الحديث من قسم الحسن لا يرتقى الى الصحة: قد

كنت أجيب بهذا الجواب دهر الى أن وقفت على تصحيح ابن جرير لحديث على فى تهذيب الانار مع تصحيح ك لحديث ابن عباس. فاستخرت الله و جزمت

بارتقاء الحديث من مرتبة الحسن الى مرتبة الصحة.

القوارير، ثم نزلتُ فانطلقتُ أنا و رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و اله نستبق حتى توارينا بالبيوت خشية أن يلقانا أحد من الناس، فلم يرفع عليها بعد. (كنز العمال ١٧١/١٣؛ تهذيب الآثار، مسند علي بن أبي طالب، ص ٢٣٦ - ٢٣٧)

[١٢٦] ابن جرير: عن عليّ، قال: لما كان يوم الحُدَيْبِيَّة خرج اليَنا ناسٌ من المشركين فيهم سهيل بن عمرو و أناس من المُشركين، فقالوا: يا رسول الله! خرج اليك ناس من أبنائنا و إخواننا و أرقائنا و ليس بهم فقهٌ في الدين، و أنما خرجوا فراراً من أموالنا و ضياعنا، فارددْهم اليَنا. فقال النبي صَلَّى اللهُ عليه و اله: يا معشر قريش! لتنتهنَّ أو لبيعنَّ الله عليكم من يضرب رقابكم بالسيف على الدين، قد امتحن الله قلبه على الايمان. قالوا: من هو يا رسول الله؟ و قال له ابوبكر: من هو يا رسول الله؟ و قال عمر: من هو يا رسول الله؟ قال: هو خاصف النعل - و كان أعطى عليا نعلا يخصفها - ثم قال علي: ان رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و اله قال: من كذب عليّ متعمداً فليتبوأ مقعده من النار. (صححه ابن جرير). (كنز العمال ١٧٣/١٣)

[١٢٧] ابن جرير: عن عليّ، قال: لما افتتح رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و اله مكة، أتاه أناس من قريش، فقالوا: يا محمد! إننا حلفاؤك و قومك و أنه لحق بك ارقائنا و ليس لهم رغبةٌ في الاسلام و أنهم فروا من العمل، فارددْهم علينا. فشاور أبابكر في أمرهم، فقال: صدقوا يا رسول الله. و قال لعمر: ما ترى؟ فقال مثل قول أبي بكر. فقال رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و اله: يا معشر قريش! لبيعنَّ عليكم رجلاً منكم امتحن الله قلبه للايمان أن يضرب رقابكم على الدين. فقال أبوبكر: أنا هو يا رسول الله؟ قال: لا. قال عمر: أنا هو يا

ص: ١٥٦

رسول الله؟ قال: لا و لكن خاصف النعل في المسجد - و قد كان ألقى نعله الى عليّ يخصفها - ثم قال عليّ: أما إنني سمعت يقول: لا تكذبوا عليّ فإنه من كذب عليّ يلج النار. (كنز العمال ١٧٤/١٣)

[١٢٨] ابن جرير: عن عليّ، قال: أنه قيل له: كيف ورثت ابن عمك دون عمك؟ فقال: جمع رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و اله بنى عبدالمطلب و هم رهطٌ كلهم يأكل الجذعة و يشرب الفرق فصنع لهم مِداً من طعام فأكلوا حتى شبعوا و بقي الطعام كما هو كأنه لم يُمسَّ أو لم يُشرب، فقال: يا بني عبدالمطلب! إنني بعثت اليكم خاصةً و الى الناس عامةً و قد رأيتم من هذه الآية ما رأيتم فأيكم يبايعني على أن يكون أخي و صاحبي و وراثي؟ فلم يقم اليه أحد فقامت اليه و كنت من أصغر القوم، فقال: اجلس، ثم قال ثلاث مرّات كل ذلك أقوم اليه فيقول الي: اجلس حتى كان في الثالثة ضرب بيده على يدي، قال: فلذلك ورثتُ ابن عمي دون عمي. (كنز العمال ١٧٤/١٣)

[١٢٩] ابن جرير: عن هبيرة بن بريم، قال: سمعتُ الحسن قام خطيباً فخطب الناس، فقال: يا أيها الناس! لقد فارقكم أمس رجلٌ ما سبقه الأولون و لا يدركه الآخرون، و لقد كان رسول الله يبعثه المبعث فيعطيه الراية، فما يرجع حتى يفتح الله عليه، جبرئيل عن يمينه و ميكائيل عن شماله، و ما ترك بيضاء و لا صفراء إلا سبعمائة درهم فضلتُ من عطائه، أراد أن يشتري بها خادماً. (كنز العمال ١٩٢/١٣)

[١٣٠] ابن جرير: عن الحسن أنه لما قتل عليّ قام خطيباً فحمد الله و أتى عليه، ثم قال: أما بعد والله! لقد قتلتم رجلاً في ليلة نزل فيها القرآن، و فيها رفع عيسى ابن مريم، و فيها قتل يوشع بن نون فتى موسى، و فيها تيب على بنى اسرائيل. (كنز العمال ١٩٣/١٣)

[١٣١] ابن جرير: حدّثني محمد بن اسماعيل الضراريّ، قال: حدّثنا عبدالسلام بن صالح الهرويّ، قال: حدّثنا أبو معاوية، عن الأعمش، عن مجاهد، عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و اله: أنا مدينة العلم و عليّ بابها، فمن أراد المدينة فليأتها من بابها. (تهذيب الاثار، مسند علي بن أبي طالب، ص ١٠٥)

ص: ١٥٧

شذرات من
كتاب الولاية
لمحمد بن جرير الطبري المؤرخ

علي بن ابي طالب

[١٣٢] محمد بن جرير الطبري، ثنا عبيد بن غنام، ثنا الأودي، أنبأنا شريك، عن أبي اسحاق، عن عمرو ذى مرّ قال: شهدت علياً بالرحبة ينشدهم: أيكم سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يوم غدیر خمّ ما قال؟ فقام أناس فشهدوا أنهم سمعوا رسول الله يقول: من كنت مولاه فإن علياً مولاه، اللهم وال من ولاه و عاد من عاداه و أحب من أحبّه و أبغض من أبغضه، وانصر من نصره. (رسالة طرق حديث من كنت مولاه، ص ٢٨ - ٢٩، ش ٢٠)

[١٣٣] [قال الذهبي:] ثم قال [علي بن حكيم] الاودي، و أنبأنا شريك عن الأعمش عن حبيب بن أبي ثابت، عن أبي الطفيل، عن زيد بن أرقم مثل حديث أبي اسحاق، اختصره ابن جرير. (رسالة طرق حديث ... ص ٢٩، ش ٢١)

[١٣٤] ابن جرير، ثنا أحمد بن منصور، ثنا أبو عامر العقدي، ثنا كثير بن زيد، حدثني محمد بن عمر بن عليّ عن أبيه: أن النبي صلى الله عليه وسلم حضر الشجرة بخرم، فخرج آخذاً بيد عليّ فقال: من كنت مولاه فإن علياً مولاه - او قال: فان هذا مولاه - اني قد تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلّوا: كتاب الله و أهل بيته. (رسالة طرق حديث ... ص ٤٠، ش ٣٣)

[١٣٥] ابن جرير في كتاب غدیر خم، حدّثني عيسى بن عبدالرحمن، أنبأ عمرو بن حمّاد بن طلحة، ثنا اسحاق بن ابراهيم الازدي، عن معروف بن خربوذ و زياد بن المنذر و سعيد بن محمد الاسدي، عن أبي الطفيل، قال: قال عليّ لعثمان و طلحة و الزبير و سعد و

ص: ١٥٩

عبدالرحمن و ابن عمر رضی الله عنهم أجمعين: أنشدكم بالله، هل فيكم أحد قال له رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الغدير: اللهم وال من ولاه و عاد من عاداه غيري؟ قالوا: اللهم لا. (رسالة طرق حديث ... ص ٤١ - ٤٤، ش ٣٧)

[١٣٦] ابن جرير، حدّثني احمد بن منصور البغدادي الرمادي [١٨٢ - ٢٤٥]، ثنا عبيدالله بن موسى، أخبرنا يوسف بن صهيب عن حبيب بن يسار، عن أبي رملة [عبدالله بن أبي امامة الانصاري البلوي]، أن ركبا أتوا علياً، فقالوا: السلام عليك و رحمة الله و بركاته. قال: و عليكم أني أقبل الركب؟ قالوا: أقبل مواليك من أرض كذا و كذا. قال: أني أنتم موالى؟ قالوا: سمعنا رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يوم غدیر خمّ: من كنت مولاه فعليّ مولاه، اللهم وال من ولاه و عاد من عاداه. فقال عليّ: أنشد الله رجلا سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما قال الآ قام؟ فقام اثنا عشر رجلا فشهدوا بذلك. (رسالة طرق حديث ... ص ٤٤ - ٤٥، ش ٣٨)

[رواه قاضي نعمان عن حبيب بن يسار عن أبي رملة من دون أن يذكر أخذه الرواية من كتاب الولاية للطبري و لكن لانشك في أخذه الرواية من كتاب الطبري، لانه أخذ روايات كثيرة عن كتابه هذا كما ذكرنا من قبل و لأن نفس الرواية -

مع اختلاف يسير في اللفظ - و السند عن الطبري، كان موجودا في كتاب الذهبي. فالرواية - التي يعرف بحديث الركبان^{١٦٦} -
في شرح الاخبار هكذا:]

[١٣٧] حبيب بن يسار، عن أبي رملة، قال: كنت جالسا عند علي عليه السلام في الرحبة، إذ أقبل إلينا أربعة علي
نجائب^{١٦٧} فأناخوها عن بُعد، ثم تقدّموا حتى وقفوا علي عليّ عليه السلام، فقالوا: السلام عليك يا مولانا. قال: و لم دعوتومني
مولاكم؟ قالوا: سمعنا رسول الله صَلَّى الله عليه و اله يوم غدیر خم يقول: من كنت مولاة فعليّ مولاة. اللهم وال من والاه و عاد
من عاداه. فقال عند ذلك: أناشدالله رجلاً سمع من رسول الله صَلَّى الله عليه و اله يقول ما يقوله هؤلاء الرّهط إلا قام. فتكلّم،
فقام إثنا عشر رجلاً فشهدوا بذلك. (شرح الاخبار، ١٠٩/١)

[١٣٨] ابن جرير، حدّثني منصور بن أبي نويرة، ثنا عبدالمؤمن بن الجحاف، عن زيد بن يثيع، أن عليًا قال: أنشد الله
من سمع رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم يقول: من كنت

ص: ١٦٠

مولاة فعليّ مولاة، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، إلا قام. قال: فقام مما يليني ثلاثة. قال أبو اسحاق: و أخبرني
سعيد بن وهب أنه قام ممّا يليه ثلاثة، و أخبرني عمرو ذو مرّ أنه قام ممّا يليه ستة. فشهدوا أن النبي صَلَّى الله عليه وسلم قال
ذلك. و زاد عمرو: وانصر من نصره وأحبّ من أحبّه. (رسالة طرق حديث... ص ٤٧-٤٨، ش ٤١)

سعد بن ابى وقاص

[١٣٩] قال محمد بن جرير الطبري في المجلد الثاني من كتاب غدیر خمّ له، أظنّه بمثل جمع هذا الكتاب نسب الى
التشيع، فقال: حدّثني محمد بن حميد الرازي، ثنا زافر بن سليمان، ثنا اسرائيل، عن عبدالله بن شريك، عن الحارث بن ثعلبة:
قلت لسعد [بن ابى وقاص] هل شهدت لعليّ منقبة؟ قال: شهدت له أربع مناقب، لأن تكون لى إحداهنّ أحبّ الىّ من
الدنيا و ما فيها - و ذكر الراية، و بعثه براءة و سدّ الابواب غير بابه، قال: و رأيت له يوم غدیر خمّ أخذ بيد عليّ فرفعها حتى
نظرنا الى بياض إبطها فقال: من كنت مولاة فعليّ مولاة. و الخامسة، خلفه فى غزاة تبوك، فقالت قريش: استنقله! فجااء فقال:
أنى خارج معك زعمت قريش انك استنقلتنى! فقال هل منكم من أحد الا له حامة من أهله؟ أنت منى بمنزلة هاورن من
موسى. (رسالة طرق حديث... ص ٦٢، ش ٦١)

[١٤٠] قال ابن جرير: ثنا سليمان بن عبدالجبار، ثنا علي بن قادم، أنا اسرائيل، عن عبدالله بن شريك، عن الحارث بن
مالك، قال: لقيت سعدا، فذكر نحوه منه. (رسالة طرق حديث... ص ٦٣، ش ٦٢)

البراء بن عازب و زيد بن أرقم

١٦٦. راجع الغدير، ج ١، ص ٣٨١ - ٣٨٦

١٦٧. اى الابل النجيب.

[١٤١] ابن جرير، ثنا محمد بن خلف، حدّثني عبدالرحمن بن صالح، ثنا موسى بن عثمان الحضرمي، ثنا أبواسحاق، عن البراء و زيد بن أرقم، قالوا: كنّا مع رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يوم غدِير خَمٍّ، و نحن نرفع غصن الشجرة عن رأسه، فقال: إِنَّ الصّدقة لا تحلّ لي و لا لأهل بيتي، لعن الله من ادّعى الى غير أبيه، الحديث، الى أن قال: من كنت مولاه فعلىّ مولاه. (رسالة طرق حديث ... ص ٧٠، ش ٧٢)

ص: ١٤١

عبدالله بن عمر

[١٤٢] محمد بن جرير الطبري في كتاب الغدير عن محمد بن عوف الطائي، ثنا عبيدالله بن موسى، أنا اسماعيل بن نشيط، عن جميل بن عمارة الوالبي، عن سالم بن عبدالله، عن ابن عمر، - قال ابن جرير: أحسبه قال: عن عمر، و ليس في كتابي - قال: سمعت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يقول - و هو آخذ بيد عليّ - من كنت مولاه فهذا مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه. (رسالة طرق حديث ... ص ٩١، ش ١٠٥؛ البداية و النهاية، ٢٣٢/٥ عن الذهبي).

جماعة من الصحابة

[١٤٣] قال محمد بن جرير: حدّثني عبدالأعلى بن واصل، ثنا مخول بن ابراهيم، أنا موسى بن مطير، عن أبي اسحاق، عن هبيرة بن يريم و عمرو ذى مرّ و سعيد بن وهب، قالوا:
كنّا عند عليّ في الرُّحبة اذ أقبل عمرو بن هند المُرادى ثم الجَمَلَى - و كان أبوه قتل يوم الجمل - فقال: يا أمير المؤمنين! حديث حدّثنيه عمّار بن ياسر، قال فقال: لا تكذبوا على عمّار، قال: فردّها عليه مرارا، فقال عليّ: أُرنا حديثك، فقال: حدّثني هند الجملي أنهم لما بلغهم مسير طلحة و الزبير الى البصرة، و أقبل عليّ اليهم، اجتمع الناس في هذا المسجد فقالوا: يا هند! انّ الرائد لا يكذب أهله، و أنت لنا ثقة، فاخرج فاستقبل هذا الرجل، فانظر ما الذي عليه. فخرجت حتى اذا كنت بين السيلحين و القادسية إذا أنا بسبعة ركب يوضعون على النجائب، فسلمتُ فردّوا السلام و وقفوا و قالوا: ممّن الرجل؟ فقلت: أنا هند بن عمرو المرادى فرحبوا و قالوا خيراً. قلت: و من أنتم؟ فقال رجل خفيف اللحم: أنا عمّار بن ياسر، و هذا خزيمة بن ثابت و هذا أبوأيوب الانصاري و هذا الحسن بن عليّ. قال: و إذا سئمت من أصحاب النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سابعهم الحسن، فقلت: يا أصحاب رسول الله شهدتم و غبنا و جئتمونا بأمر عظيم! يضرب بعضكم بعضاً! فقال عمّار: أقصر أو أطل؟
قال لي رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يا عمّار! تقاتل مع عليّ على تأويل القرآن كما قاتلت معي على تنزيله، و قد سمع هؤلاء فشهدوا له بذلك، قال: فأقبلت الى الناس هاهنا و قلت: دعيتم دعوة حقّ فأجيبوها.
قال: فاستوى عليّ قاعداً فقال: صدق هند و صدق عمّار، واللّه أنّها لفي ألف حديث

ص: ١٤٢

حدّثني رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ما فشا منه غير هذا، فأنشد الله عبدا سمع قول رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فيّ
الآ قام؟

قال أبو اسحاق: فحدّثني هؤلاء النفر قالوا: عدّنا اثني عشر من أصحاب النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ممّا بيننا و من رروا
ذلك لانحصيه قالوا: سمعنا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يوم غدیر خمّ يقول: من كنت مولاه فعلىّ مولاه، اللهم والّ من
والاه و عاد من عاداه، و أحبّ من أحبّه و انصر من نصره، و أعن من أعانه. (رسالة طرق حديث ... ص ٩٣ - ٩٤، ش ١٠٨)

ما روى البياضى عن الطبرى

زيد بن أرقم

[١٤٤] [قال البياضى حول من جمع طرق حديث الغدير]: و منهم محمد بن جرير الطبرى فقد أورده من نيّف و سبعين
طريقا و أفرد له كتابا سماه كتاب الولاية:

منها: باسناده الى زيد بن أرقم: لما نزل النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَاله بغدير خمّ فى حرّ شديد أمر بالدّوحات فقمتت و
نادى: الصلاةُ جامعة. فاجتمعنا، فخطب خطبة بالغة، ثمّ قال:

إنّ الله تعالى أنزل الىّ بَلِّغْ ما أنزل اليك من ربّك و ان لم تفعل فما بلّغت رسالته و الله يعصمك من الناس و قد أمرنى
جبرائيل عن ربّي أن أقوم فى هذا المشهد و أعلم كلّ أبيض و أسود أنّ على بن أبى طالب أخى و وصيّى و خليفتى و الإمام
بعدى.

فسألْتُ جبرائيل أن يستعفينى من ربّي، لعلمى بقلّة المتّقين، و كثرة المؤذنين لى و اللائمين، لكثرة ملازمتى لعلّى و شدة
إقبالى عليه، حتى سمّونى اذنا، فقال تعالى فيهم الَّذِينَ يُؤذُونَ النَّبِيَّ و يقولون هو اذن، قل اذن خيرٌ لكم و لو شئت أن أسميهم و
أدلّ عليهم لفعلت، و لكننى بسترهم قد تكرّمت، فلم يرض الله إلّا بتبلىغى فيه.

فاعلموا معاشر الناس! فإنّ الله قد نصبه لكم اماما و فرض طاعته على كلّ أحد، ماض حكمه، جائز قوله، ملعون من
خالفه، مرحوم من صدّقه، اسمعوا و أطيعوا، فإنّ الله مولاكم و علىّ إمامكم، ثم الامامة فى ولدى من صلبه الى يوم القيامة، لا
حلال إلّا ما حلله الله وهم و لا حرام إلّا ما حرّمه الله وهم، فصلوه فما من علم إلّا و قد أحصاه الله فى و نقلته اليه.

ص: ١٦٣

لا تضلّوا عنه، و لا تستنكفوا منه، فهو الذى يهدى الى الحق و يعمل به، لن يتوب الله على أحد أنكره، و لن يغفر له، حتم
على الله أن يفعل ذلك، و أن يعدّبه عذابا نكرا أبدا لا بدّين، فهو أفضل الناس بعدي ما نزل الرزق و بقى الخلق، ملعون من خالفه.
قولى عن جبرائيل عن الله فلتنظر نفس ما قدّمت لغد افهموا محكم القرآن و لا تتبّعوا متشابهه، و لن يفسر لكم ذلك الا
من أنا أخذ بيده، شائل بعضده، ألا و قد أدّيت، ألا و قد بلّغتُ ألا و قد أسمعت، ألا و قد أوضحت.

إنّ الله قال و أنا قلت عنه، لا تحلّ إمرة المؤمنين بعدي لأحد غيره، ثم رفعه الى السماء حتى صارت رجله مع ركبته
صلىّ الله عليه واله و قال:

معاشر الناس! هذا أخى و وصيى و واعى علمى و خليفتى على من آمن بى و على تفسير كتاب ربى، اللهم أنك أنزلت عند تبیین ذلك فى علىّ اليوم أكملت لكم دينكم بإمامته، فمن لم يأتّم به و بمن كان ولدى من صلبه الى يوم القيامة فاولئك حبّطت أعمالهم و فى النار هم خالدون ان إبليس أخرج آدم الى الجنة مع كونه صفوة الله بالحسد فلاتحسدوا فتحبّط أعمالكم، و تزلّ أقدامكم فى علىّ نزلت سورة والعصر ان الإنسان لفى خسر الا الذين آمنوا و وصى بالحق و الصبر.

معاشر الناس! آمنوا بالله و رسوله و النور الذى أنزل معه من قبل أن نظمس وجوها فتردها على أدبارها أو نلنهم كما لعنا أصحاب السبت. النور من الله فىّ ثم فى علىّ ثم فى النسل منه الى القائم المهدي.

معاشر الناس! سيكون من بعدى أئمة يدعون الى النار و يوم القيامة لاينصرون و ان الله و أنا برئيان منهم، أنهم و أنصارهم و أتباعهم فى الدرك الأسفل من النار و سيجعلونها ملكا و اغتصابا، فعندها يفرغ لكم أيها الثقلان، و يرسل عليكم شواظ من نار، و نحاس فلاتنتصران.

معاشر الناس! عدونا كل من ذمّه الله و لعنه، و ولينا كل من أحبه الله و مدحه.

ثم ذكر صلى الله عليه واله الاثمة من ولده، و ذكر قائمهم، و بسط يده و أوصاهم بشعائر الاسلام و دعاهم الى مصافقة البيعة للامام، و قال: ان ذلك بأمر الملك العلام.

معاشر الناس! قولوا أعطيناك على ذلك عهداً من أنفسنا و ميثاقاً بألسنتنا و صفقة بأيدينا نؤديه الى من رأينا و وكلدنا، لانبغى بذلك بدلا و أنت شهيد علينا، و كفى بالله شهيدا. قولوا ما قلت لكم، و سلّموا علىّ علىّ بإمرة المؤمنين، و قولوا الحمد لله الذى هدانا لهذا و

ص: ١٦٤

ما كنّا لنهتدى لولا أن هدانا الله، فإن الله يعلم كل صوت و خائنة كل عين، فمن نكث فإنما ينكث على نفسه، و من أوفى بما عاهد الله عليه، فسيؤتيه أجرا عظيما.

قولوا ما يرضى الله عنكم، و إن تكفروا فإن الله غنى عنكم.

فعند ذلك بادر الناس بقولهم: نعم، سمعنا و أطعنا على ما أمر الله و رسوله بقلوبنا و كان أول من صافق النبىّ صلى الله عليه واله و عليّاً، ابوبكر و عمر و عثمان و طلحة و الزبير و باقى المهاجرين و باقى الناس الى أن صلى الظهرين فى وقت واحد و امتدّ ذلك الى أن صلى العشائين فى وقت واحد و اتصل ذلك ثلاثا. (الصراف المستقيم ٣٠١/١ - ٣٠٤)

ما روى ابن كثير عن الطبرى

البراء بن عازب

[١٤٥] ابن جرير عن أبى زرعة عن موسى بن اسماعيل، عن حماد بن سلمة، عن على بن زيد و أبى هارون العبدى عن عدى بن ثابت، عن البراء بن عازب، قال: كنّا مع رسول الله صلى الله عليه و سلّم فى حجة الوداع، فلما أتينا على غدیر خمّ كشح لرسول الله صلى الله عليه و سلّم تحت شجرتين، و نودى فى الناس الصلاة جامعة. و دعا رسول الله صلى الله عليه و سلّم عليّاً و أخذ بيده فأقامه عن يمينه، فقال: ألسنتُ أولى بكلّ امرئ من نفسه؟ قالوا: بلى! قال: فإن هذا مولى من أنا مولا،

اللَّهِمَّ وَالِ مِنَ الْوَالِهِ وَ عَادَ مِنْ عَادَاهُ. فَلَقِيهِ عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَقَالَ: هَنْتِيَا لَكَ! أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ أَمْسَيْتَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ. (البداية و النهاية، ٢٢٩/٥) ١٦٨

[١٤٦] قَالَ ابْنُ كَثِيرٍ: رَوَى ابْنُ جَرِيرٍ هَذَا الْحَدِيثَ عَنْ أَبِي زُرْعَةَ مِنْ حَدِيثِ مُوسَى بْنِ عَثْمَانَ الْحَضْرَمِيِّ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّبْيَعِيِّ، عَنِ الْبَرَاءِ وَ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ. (البداية و النهاية، ٢٢٩/٥)

علی بن ابی طالب

[١٤٧] رَوَى ابْنُ جَرِيرٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مَنْصُورٍ، عَنِ عَبْدِ الرَّزَّاقِ، عَنِ إِسْرَائِيلَ، عَنِ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنِ زَيْدِ بْنِ وَهْبٍ عَنِ عَبْدِ خَيْرٍ عَنِ عَلِيِّ. (البداية و النهاية، ٢٣٠/٥)

[١٤٨] رَوَى ابْنُ جَرِيرٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مَنْصُورٍ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى، عَنِ فَطْرِ بْنِ

ص: ١٦٥

خَلِيفَةَ، عَنِ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنِ زَيْدِ بْنِ وَهْبٍ وَ زَيْدِ بْنِ يُنَيْعٍ [الْهَمْدَانِي] وَ عَمْرُو ذِي مَرٍّ: أَنَّ عَلِيًّا أَنْشَدَ النَّاسَ بِالْكَوْفَةِ [قَالَ ابْنُ كَثِيرٍ: وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ]. (البداية و النهاية، ٢٣٠/٥)

[١٤٩] رَوَى ابْنُ جَرِيرٍ، ثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَنْصُورٍ، ثَنَا كَثِيرُ بْنُ زَيْدٍ، حَدَّثَنِي أَبُو عَامِرٍ الْعَقَدِيُّ، ثَنَا كَثِيرُ بْنُ زَيْدٍ، حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ عَلِيٍّ عَنِ أَبِيهِ، عَنِ عَلِيِّ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ حَضَرَ الشَّجْرَةَ بِخَمٍّ [فَذَكَرَ الْحَدِيثَ وَ فِيهِ:] مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَانْ عَلِيًّا مَوْلَاهُ. (البداية و النهاية، ٢٣٠/٥)

زيد بن ارقم

[١٥٠] رَوَى ابْنُ جَرِيرٍ، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ حَازِمٍ، عَنِ أَبِي نَعِيمٍ، عَنِ كَامِلِ أَبِي الْعَلَاءِ، عَنِ حَبِيبِ بْنِ أَبِي ثَابِتٍ عَنِ يَحْيَى بْنِ جَعْدَةَ، عَنِ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ [الْحَدِيثَ]. (البداية و النهاية، ج ٢٣١/٥)

سعد بن ابی وقاص

[١٥١] قَالَ ابْنُ جَرِيرٍ، ثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَثْمَانَ أَبُو الْجَوْزَاءِ، ثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدِ بْنِ عَثْمَةَ، ثَنَا مُوسَى بْنُ يَعْقُوبَ الزَّمْعِيُّ وَ هُوَ صَدُوقٌ، حَدَّثَنِي مَهَاجِرُ بْنُ مَسْمَارٍ، عَنِ عَائِشَةَ بِنْتِ سَعْدٍ، سَمِعَتْ أَبَاهَا يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ يَوْمَ الْجَحْفَةِ وَ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَخَطَبَ. ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي وَلِيُّكُمْ، قَالُوا: صَدَقْتَ. فَرَفَعَ يَدَ عَلِيٍّ فَقَالَ: هَذَا وَلِيِّيَّ وَ الْمَوْدَى عَنِّي وَ إِنَّ اللَّهَ مَوْلَى مَنْ وَالَاهُ وَ مَعَادَى مَنْ عَادَاهُ. (البداية و النهاية، ٢٣١/٥ - ٢٣٢)

[١٥٢] رَوَاهُ [رِوَايَةُ عَائِشَةَ بِنْتِ سَعْدٍ] ابْنُ جَرِيرٍ مِنْ حَدِيثِ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي كَثِيرٍ، عَنِ مَهَاجِرِ بْنِ مَسْمَارٍ، عَنِ عَائِشَةَ بِنْتِ سَعْدٍ، عَنِ أَبِيهَا [فَذَكَرَ الْحَدِيثَ] وَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَفَ حَتَّى لَحِقَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَمْرٌ بَرْدٌ مِنْ كَانَ تَقَدَّمَ فَخَطَبَهُمُ الْحَدِيثَ. (البداية و النهاية، ٢٣٢/٥)

ابوهريرة

[١٥٣] روى ابن جرير عن أبي كريب، عن شاذان، عن شريك، عن ادريس الأودي، عن أخيه أبي يزيد - واسمه داود بن يزيد - قال: دخل أبوهريرة المسجد، فاجتمع الناس

ص: ١٦٦

اليه، فقام اليه شاب، فقال: أئشذك بالله! أسمعك رسول الله يقول: من كنت مولاه فعلىّ مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه؟ قال نعم. (البداية و النهاية، ٢٣٢/٥)

[١٥٤] رواه ابن جرير ايضا من حديث ادريس و داود عن أبيهما عن أبي هريرة، فذكره. (البداية و النهاية، ٢٣٢/٥)

عبدالله بن مسعود

[١٥٥] و آخر، محمد بن جرير الطبري باسناده، عن عبدالله بن مسعود، انه قال: رأيت رسول الله صلى الله عليه و اله و هو آخذ بيد علىّ عليه السلام و هو يقول: هذا وليّ من أنا وليّه، عاديت من عاداه و سالمته من سالمه. (شرح الاخبار، ٢٢٩/١)

ما روى المتقى الهندي عن الطبري

حذيفة بن أسيد غفاري

[١٥٦] ابن جرير: عن أبي الطفيل عامر بن وائلة، عن حذيفة بن أسيد الغفاري، قال: لما صدر رسول الله صلى الله عليه و اله من حجة الوداع، نهى أصحابه عن شجرات بالبطحاء متقاربات أن ينزلوا تحتهنّ، ثم بعث اليهنّ فقمّ ما تحتهنّ من الشوك و شدّبن^{١٦٩} عن رؤس القوم، ثم عمد اليهنّ فصلّى تحتهنّ، ثم قام فقال:

أيها الناس أنه قد نبأني اللطيف الخبير أنه لم يعمر نبيّ الاّ مثل نصف عمر النبيّ الذي من قبله، و أنّي لأظنّ أنّي موشك و أن أدعى فأجيب. و أنّي مسؤول و أنّكم مسؤولون، فماذا أنتم قائلون؟

قالوا: نشهد أنّك قد بلغت و نصحت فجزاك الله خيرا.

قال: أستم تشهدون أن لا اله الاّ الله و أن محمدا عبده و رسوله، و أن جنّته حقّ، و ناره حقّ، و أن الموت حقّ، و أن الساعة آتية لا ريب فيها، و أن الله يبعث من فى القبور.

قالوا: نشهد بذلك.

قال: اللهم اشهد. ثم قال: أيها الناس! انّ الله مولاي و أنا مولى المؤمنين و أنا أولى بالمؤمنين من أنفسهم، فمن كنت مولاه فعلىّ مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.

ثم قال: أيها الناس، أنّي فرطكم واردون علىّ الحوض، حوض عرضه ما بين بصرى

و صنعاء فيه عدد النجوم، قدحان من فضة و أنى سائلكم حين تردون علىّ عن الثقلين، فانظروا كيف تخلفوني فيهما. النّقل الأكبر كتاب الله سبب طرّفه بأيديكم، فتمسّكوا به لاتضلوا و لاتبدلوا. و عترتى أهل بيتى و أنه قد نبأنى اللطيف الخبير أنّهما لن يفترقا حتى يردا علىّ الحوض. (كنز ٢٨٩/٥ - ٢٩٠)

زيد بن أرقم

[١٥٧] ابن جرير: مسند زيد بن ارقم، عن أبى الطفيل عامر بن وائله، قال: لما رجع رسول الله صلّى الله عليه وآله من حجّة الوداع، فنزل غدیر خمّ، امر بدوحات فقم، ثم قام، فقال: كان قد دعيت فأجبت. إننى قد تركت فيكم الثقلين أحدهما أكبر من الآخر: كتاب الله، حبل ممدود من السماء الى الأرض، و عترتى أهل بيتى، فانظروا كيف تخلفوني فيهما، فإنها لن يفترقا حتّى يردا علىّ الحوض، ثم قال: إنّ الله مولاى و أنا ولىّ كلّ مؤمن، ثم أخذ بيد علىّ فقال: من كنت ولىّه فعلىّ ولىّه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، فقلت لزيد: أنت سمعته من رسول الله صلّى الله عليه وآله؟ فقال: ما كان فى الدوحات أحد الا قد رآه بعينيه و سمعه بأذنيه. (كنز العمال ١٠٤/١٣)

[١٥٨] ابن جرير: ايضاً عن ميمون أبى عبدالله قال: كنت عند زيد بن ارقم رجل فسأل عن علىّ قال: كنّا مع رسول الله صلّى الله عليه وآله فى سفر بين مكة والمدينة فنزلنا مكاناً يقال له غدیر خمّ. فاذا الصلاة جامعة، فاجتمع الناس فحمد الله و أنشئ عليه، ثم قال: يا أيها الناس! ألسنّ أولىّ بكلّ مؤمن من نفسه؟ قلنا: بلى يا رسول الله! نحن نشهد أنّك أولىّ بكلّ مؤمن من نفسه، قال: فإننى من كنت مولاة فهذا مولاة و اخذ بيد علىّ و لا أعلمه الا قال: اللهم وال من والاه و عاد عاداه. (كنز ١٠٥/١٣)

[١٥٩] ابن جرير: ايضاً عن عطية العوفى، عن زيد بن أرقم: أنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله أخذ بعضدّى علىّ يوم غدیر خمّ بأرض الجحفة، ثم قال: أيها الناس! ألسنتم تعلمون أنّى أولىّ بالمؤمنين من أنفسهم؟ قالوا: بلى يا رسول الله! قال: من كنت مولاة فعلىّ مولاة. (كنز ١٠٥/١٣)

[١٦٠] ابن جرير: ايضاً عن أبى الضحى، عن زيد بن ارقم، قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: من كنت ولىّه فعلىّ ولىّه. (كنز ١٠٥/١٣)

بريدة بن الحصيب

[١٦١] ابن جرير: عن بريدة بن الحصيب، قال: مررت مع علىّ الى اليمن فرأيت منه جفوة، فلمّات قدمت على رسول الله صلّى الله عليه و اله ذكرت عليّاً فتنقصته، فجعل وجه رسول الله صلى الله عليه و اله يتغيّر، فقال: يا بريدة! ألسنّ أولىّ بالمؤمنين من أنفسهم؟ قلت: بلى يا رسول الله! قال: من كنت مولاة فعلىّ مولاة. (كنز ١٣٤/١٣)

[١٦٢] ابن جرير عن بريدة، قال: بعننا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي سِرِّيَّةٍ وَاسْتَعْمَلَ عَلَيْنَا عَلِيًّا، فَلَمَّا جِئْنَا سَأَلَنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: كَيْفَ رَأَيْتُمْ صَحْبَةَ صَاحِبِكُمْ؟ قَالَ: فَأَمَّا شِكْوَتُهُ أَنْ وَإِمَّا شِكَاةَ غَيْرِي. فَرَفَعَتْ رَأْسِي وَكُنْتُ رَجُلًا مَكْبَابًا وَكُنْتُ إِذَا حَدَّثْتَ الْحَدِيثَ أَكْبَيْتَ وَإِذَا نَبِيٌّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ احْمَرَّ وَجْهَهُ، فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ وَلِيُّهُ فَإِنَّ عَلِيًّا وَلِيٌّ، فَذَهَبَ الَّذِي فِي نَفْسِي عَلَيْهِ، فَقُلْتُ: لَا أَذْكَرُهُ بِسُوءٍ. (كنز ١٣/١٣٥)

علي بن أبي طالب

[١٦٣] ابن جرير: عن عليّ: أن النبيّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَضَرَ الشَّجْرَةَ بِخَمٍّ، ثُمَّ خَرَجَ آخِذًا بِيَدِ عَلِيٍّ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! أَلَسْتُمْ تَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ رَبُّكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى. قَالَ: أَلَسْتُمْ تَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مَوْلَاكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى. قَالَ: فَمَنْ كَانَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ مَوْلَاهُ فَإِنَّ هَذَا مَوْلَاهُ وَقَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا بَعْدَهُ: كِتَابَ اللَّهِ سَبِيَّهُ بِيَدِهِ وَسَبِيَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَأَهْلَ بَيْتِي. (كنز ١٣/١٤٠)

[١٦٤] ابن جرير: عن اسحاق عن عمرو ذي مرّ وسعيد بن وهب و زيد بن يثيع، قالوا: سمعنا عليًا يقول: نشدتُ الله رجلاً سمع رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍّ مَا قَالَ لَمَّا قَامَ. فَقَامَ ثَلَاثَةَ عَشْرَ رَجُلًا، فَشَهِدُوا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: أَلَسْتُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مِنَ الْوَالِهِ وَعَادَ مِنْ عَادَاهُ، وَ أَحِبَّ مِنْ أَحِبِّهِ، وَ أَبْغَضْ مِنْ أَبْغَضِهِ، وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ. (كنز ١٣/١٥٨)

[١٦٥] ابن جرير: عن عليّ: أن النبيّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَخَذَ بِيَدِهِ يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍّ فَقَالَ: اللَّهُمَّ! مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ، قَالَ: فزاد الناس بعده: اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه. (كنز ١٣/١٦٨)

[١٦٦] ابن جرير: عن عليّ، قال: وجعتُ وجعًا، فأتيْتُ النبيّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

ص: ١٦٩

فأقامني في مكانه و قام يُصَلِّي وَ أَلْقَى عَلَيَّ طَرْفَ ثُوبِهِ، ثُمَّ قَالَ: بَرِّتْ يَا بِنَ أَبِي طَالِبٍ، فَلَابَسَ عَلَيْكَ. مَا سَأَلْتُ اللَّهَ لِي شَيْئًا إِلَّا وَ سَأَلْتُ لَكَ مِنْهُ. وَ لَا سَأَلْتُ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَانِيهِ غَيْرَ أَنَّهُ قِيلَ لِي: لِأَنِّي بَعْدَكَ. فَقَمْتُ فَكَأَنِّي مَا اسْتَكَيْتُ. (كنز ١٣/١٧٠)

[١٦٧] ابن جرير: عن عبدالرحمن بن أبي ليلى، قال: شهدتُ عليًّا فِي الرَّحْبَةِ يَنْشُدُ النَّاسَ، أَنْشَدَ اللَّهُ مَنْ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍّ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ. نَشَهَدُ أَنَا سَمِعْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍّ: أَلَسْتُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجِي أُمَّهَاتِهِمْ؟ فَقُلْنَا: بَلَى: قَالَ: فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مِنَ الْوَالِهِ وَ عَادَ مِنْ عَادَاهُ. (كنز ١٣/١٧٠)

* . * . *

ص: ١٧٠